

قَالَ وَلَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَمْرًا
وَلَا تَتَّبِعُوا الْآيَاتِ الْكُذْبَىٰ

الحمد لله والمنه له درین ایام سعید و اوقات حمید

علامه العبد و عیالہ نافعہ سالہ فیہ و مقالہ سیدہ جدیدہ در جواب سالہ مشہور
الکبر ابابوہ حلیہ غامہ فیض شامہ علامہ و حدیث ماہ رشید سلامہ تحقیقین
اطالب مشہور شارح و معارف مقدم ادب و مقام خطباء عین الرحمن الامام
ان صحیح جوی فرغ اصول نقد معقول و نقول حقایق سنا و قایق اکتفا
مزان طر سحاب ہام شاعر ہام الوحید لا و حد الفقیہ المعتمد الثقت الطباطبائی
العلم العظیم علامہ لصلی فی البری عن کل شیء من جناب کوسید
ناحہ حکیمین جو پوری زلال کاسہ صمد اللہین معضدا

شریعتہ جدوتہ المعصومین از احب ارشد و اوق

کلامہ نور شعاع بحر العلوم ثانی جناب

قبلہ و کعبہ سید علی محمد صاحب

دام ظلہ طلیلا

رتل القرآن

ترتیل

باہتمام خیر خواہ مومنین سید عابد علی مالک و مستمطع اشاعری

در مطبع حسینیہ اشاعریہ واقعہ لکھنؤ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي انزل من السماء ماءً طهوراً فاجرى على الارض
النهار وتَجوروا وبشّر المؤمنين الا برار بشراب كاس كان من اجها
كافوراً واعد المشركين الا فتجاس بعد اب اليم فصادوا قوماً
بوراً وارسل نبيه محمداً مبشراً وحادياً ونوراً صلى الله عليه و
آله الطيبين الطاهرين الذين جراحهم باعمالهم الصالحة جزاء اموفوراً
اما بعد روزی از روز با حسب کشتل آب و دانه وار و بلده اکبر آبا و شدم نگام
آقامت حبیب شفیق نخبه الاحباب مولوی سید محمد صاف که یکی از رؤسا و سرآمد
آن دیار اند رساله در ابطال نجاست کفار و نظیر حقیر آورده طالب جواب شدند
چون آنجا بوجه تقایب ادوار زمان و نیزگی چرخ گردان از عزیزان و اعموان
و احباب وطن دور افتاده بودم و از ضیق معاش خون در جگر داشتم نوبت تحریر

جواب نه آمد فاما بعد مرور یک ماه چون بمساعده تبحر بومین رسیده مینویسد
اتحادیت و تفایس و نقد و اصول مثل روضه کافی و وسائل و مجمع البهیان
و تفسیر طائمه تقی و مبیاوی و مدارک و شرح کبیر و ضوابط و شرح معالم الاصول
و غیره فراهم آورده است تا باشد با وجود سبب خاطر جواب رساله مذکوره که بولف
آن سر استرسلج بکار برده بود و نوک زیر قلم بقت رنم نموده و چون در جواب هر فقره
مستفیض و خورده گیری الفاظ و عبارات طول انجا شتم اند از ان و ادبی عطف
عنان نموده است شب خامه را بجا لنگاه اهم الامور تا ختم و مناسب دیدم که اذن تمام
و کمال عبارت رساله را نقل نموده بعد آن برو فقرات نامصواب مستفیض حواله
قلم نمایم امید از ناظرین آنکه از چشم انصاف بینند و اعتساف را داخل نه فرمایند
و علی الله التوکل و به الاعتصام **قال** از انجا که درین روز با بحث نجاست کفای
طول کشیده و رساله های چند که در جواب استفتای لندن تحریر و آمده اند کافی
و شافی نبوده اند و آنچه علمای امامیه خوانند علیهم السلام درین باب از کتاب اخبار
و اجماع استدلال فرموده اند از ان اطمینان قلبی اسکاات خصم نمیشود حقیر منظر
استفاوه و رفع خدشات نه بفرصت هواد نفسانی و حصول برات از تکلیفات
و جوه ترجیح عدم نجاست علیه کفار عرض می کند و مترصد که از مجتهدین حامی ملت
و دین زاده الله شر فتم جوابی دریا بد که موجب طمانیت قلب باشد و علمای مدینه
جعفری اعلی الله مقامهم در باب نجاست کفار استدلال که به کتاب و اخبار

و اجماع فرموده اند از آن جمله آیه کریمه **إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا**
الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامٍ وَسِتٍّ از لفظ نجس و تفریع
فلا یقرّبوا و شهرت عمل اصحاب و تأیید بعض اخبار و رجحان خلاف عامه نجاست
عیفیه مصطلحه شرعیه قرار داده اند و معنی مذکور مجاز است و بقول شافعی و نادری بعد
اثبات حقایق شرعیه حقیقت است و با اتفاق اهل لغت و بموجب لفظ نجس بمعنی
مستفاد که اعم است از نجاست شرعیه حقیقت می باشد و بمعنی نجاست مصطلحه مجاز
و در صورت ثبوت حقایق شرعیه مشترک و بهر حال برای ثبوت معنی نجاست
شرعیه وجود قرینه ضروریست پس عوی تباد و خلاف ظاهر خصوص در زمان شماع و ابن اثمه
علیه السلام و نیز بعد از ابن اثمه علیه السلام درین متشعّبین و آنهم از فرقه حاصل اعتباری اند
و اگر مجموع معنی متباد می بود بعضی علماء متقدمین که قریب العصر ائمّه علیهم السلام
و ما هر مجاورات عرب و اهل زبان بودند چرا قائل بطهارت یهود و نصاری
و لو کراسته شده اند و چرا جمله اهل اسلام عرب این تباد را در نیافتند و بران عمل
نکردند و هرگاه عند الامامیه نیز معنی مصطلح متفق و مجمع علیه نبوده ثبوت تباد
و معروفیت کجا و اگر تباد در فرض کنیم تا هم برای معنی شرعیه محتاج بقبرینه می باشد
لأنّه مجاز پس این آیه کریمه هرگز واضح الدلالة و مخصوص المعنی و متباد را المراد
درین باب نیست که بعد قرینه خارجی بر نجاست عیفیه کفار بران استدلال کرده
شود و اگر تفریع **فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ** را برای این معنی مصطلح قرینه

فرصت کنیم کما اذعاه محقق النجفی بقا السید صاحب الزیاده و تبعه بعض فقهاء
فی جواب المطبوع جوابش نیست که نجاست در معنی دارد معنی حکیمه غیر مستعدیه و عینیه
مستعدیه و حصرت آن بحجت حکم عدم دخول در معنی آخر ممنوع چه مانعت دخول و قرب
مساجد جنب و عاتق و نفسا را هم بوده است و اگر وجود نجاست عینیه کفار
باعث اتساع دخول مسجد فرص کرده شود درست نمی آید باینوجه که بدخول نجاست
یا بسبه که مستعدی نمی باشد مسجد عند الامامیه باکی نیست و علاوه ازین جاریست
که زن مستحاضه بعد غسل استحاضه مسجد رود و داخل جماعت شود و ظاهر کلام
ستصحاب النجاست می باشد پس اگر تفریع فلا یقربوا برای اثبات نجاست
عینیه کفار کافی بود چرا که حال نجاست یا بسبه مسجد که با جماع فرقه حقه جاریست
حرام نشد و دخول جنب چرا حرام شد و در آیه کریمه **اِنَّهَا الْحَرَامُ وَالْمَيْسِرُ**
وَالْكَذَّابُ وَالْكَافِرُ و **رُحْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ** فَاَجْتَنِبُوا **الْحَرَامَ**
از رجس که مراد رجس نجاست با وجود تفریع فاجتنبوه نجاست عینیه الضاب و
از لام که مستعدی باشد قرار نداده اند و نیز تفریع مذکور متعلق فقط بعدم تقرب
مسجد است امتناع مباشرت آنها از آن بلا دلیل دیگر مستیقن نمیشود و تفریع مذکور
در حقیقت مفسر معنی نجس است که در آن آیه کریمه مراد بوده و آیه کریمه **يَجْعَلُ اللَّهُ**
الرُّحْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ حسب تحریر صاحب مدارک دلالت بر
معنی بودن کفار معنی کند پس لایح میشود که باعث تاویل آیه کریمه و اطراح اجتناب

صحيحه والى على الطهارة صرف عمل اصحاب وشهرت بين العلماء واطباق فتاوى
اکثر علماء بوده است کما هو الظاهر من کلام بعض الالاعلام لیکن اینهم کافی نیست
زیرا که در حقیقت وجود اجماع که حجت باشد تحقق نیست فقط اطباق فتاوی
و آراء علماء را اجماع قرار داده اند اجماع که حجت است بی دخول معصوم عند الایمان
صورت نمی پذیرد اگر صد هزار کس بغیر شمول معصوم بر امری متفق الی رای باشند
اجماع نیست که قابل استدلال باشد و اگر اتفاق چند کس کاشف قول معصوم
باشد اجماع میباشد که حجت است و یکی از ادله اربعه باید که مجموع اجماع محقق و محصل
باشد نه منقول چه در اجماع منقول مثل اخبار کلام در صحت و ضعف و تعادل و
ترجیح می رود و در بعضی سلسله مجتهدی اوقات اجماع منقول میفرماید و دیگر
تسلیم نمیکند پس بفرمایند که فی زماننا علماء متاخرین بلکه بعد شیخ مفید علیه الرحمه
بعضی متقدمین مثل سید مرتضی علم الهدی و ابن ادیس و غیرهم علیه الرحمه که دین
سلسله مدعیان اجماع بوده اند دعوی اجماع محصل میفرمایند یا قائل جماع منقول
بوده اند اگر گفته شود که دعوی اجماع محصل فرموده اند درست نمی آید چه مجموع
در زمان غیبت امام علیه السلام محال است کما نبه علیه صاحب المعالم و اگر دعوی
اجماع منقول است فائده نمی بخشد چنان مثل اخبار است و اگر بگویند که این اجماع
منقول بانضمام محل علمای سلف بمنزله اجماع محصل میباشد تسلیم کرده نمیشود
مگر در صورتیکه علمای اواخر مائنه ثالثه و اوائل مائنه رابعه که با اصحاب ائمه یا تبع

تا بین محصر بودند در تصنیفات خود دعوی اجماع و عمل اصحاب قاطبه با اختلاف
کرده باشند و این شکل است چه ظاهر است که تا زمان شیخ مفید علیه الرحمه بلکه بعد از آن
نیز سیان علماء و تقدیم در باب نجاست اهل کتاب که از روی کتاب الله مخصوص
الشک اند اختلاف بود چنانکه شیخ مفید علیه الرحمه در مسائل غریبه و تلخیص
شیخ الطائفة در نمایه قائل بکراهت موالک بودی و نصرانی بوده اند و اختلاف
علماء دیگر در کتب مبسوطه مرقوم است و تا حال ذکر آن در کتب متأخرین موجود
کسی مجال انکار آن ندارد و چنین اختلاف موجب اختلاف معنی نجس است که ممکن
میباشد و شهرت نجاست که بعد از زمان شیخ مفید علیه الرحمه بلکه بعد از ابن جنید علیه الرحمه
بوده است استدلال بر آن درست نمیشود اولاً باین وجه که قول همه با اجتهادی
بوده است و عدم دخول معصوم علیه السلام بر ظاهر و ثانیاً باین وجه که سالها
به سبب جلالت شان شیخ اکثر علماء مسلک شیخ و اکثر مسائل اختیار کرده اند
و کمتر با جهاد خود عمل فرموده اند و ازین جهت شهرت اکثر احکام منقول بوده است
و حالانکه بعد از شهرت فقط قول شیخ بوده است و پس پس بچو شهرت و حقیقت
شهرت نیست قول مجتهدی است کما ثبت علیه الشیبه الثانی فی درایه و سبطه
فی العالم و عجب نیست که از آن وقت این مسئله نجاست گفتار که از شیخ مفتی
بود اگر چه در بعضی کتب بکراهت قائل شده سیان امامیه چنان شهرت یافت
که معمول نجاست و عام شده است اهل علم مظهر احتیاط و کراهت اجتناب کرده اند

و بر عوام حقیقت این اجتناب که آیا بنظر گرامیست یا حرمت ظاهر نشده و آخر
 الامر ضروری و از خواص شیعه تصور بشود و بظاهر هر چه شیوع ممکن که در عالم بسیار
 یافته شود و استدلال بر هر شیوع چنانکه فاضل نخعی با اتباع اُستاد خود فرموده است
 مفید یقین بلکه مفید ظن هم نیست کما قال و علیه الرجال والنساء والبله و
 بل بعد من ضروریات مذهبنا و علاوه ازین بعد شیخ مفید علیه الرحمه این شهرت
 متفق علیه نیست شیخ الطائفه در نهامیه سور اهل کتاب را مکرره نوشته است و عصاره
 الشرائع و کتاب اطعمه و اشربه اختلاف نجاست جمیع اصناف کفار را بلفظ شهر
 الروایین ظاهر فرموده است و تاویل این کلام باینکه اشعار اختلاف العامه بود
 است قابل التفات نمی باشد چرا که ما بخار وایت مرویه امامیه را بیان فرموده اند
 و نیز کسی از شرح شرایع مجموع تاویل نفرموده است و خلاف ابن جنید و ابن
 ابی عقیل علیه الرحمه اظهر من الشمس است و آنچه تاویل کرده اند که ابن ابی عقیل قائل
 بعدم انفعال ما قلیل نجاست بوده اند و ابن جنید بر قیاس عمل میکردند مفید عام
 نیست ابن ابی عقیل صرف نسبت سوریه و و نصاری حکم کرده اند کما هو ظاهر
 جواهر الکلام و حکم شان بالعموم نسبت جمله نجاسات بلکه کفایت اگر حکم عدم
 نجاست سوریه نسبت عدم انفعال ما قلیل بود از نجاسات عشره چه تخصیص بود
 و نصاری فرموده اند این تخصیص دلالت میکند برین که سوریه و و نصرائی
 را نسبت عدم نجس بودن بود و و نصرائی نجس ندانسته اند و اکثر علما حواله دستناد

قول بن جنید علیه الرحمہ در اکثر مسائل و احکام فرموده اند و درین مسئلہ خاص
قول بن جنید علیه الرحمہ بحکمیت عمل شان بر قیاس مرفوض بچہ طور متوالی شد
و شاید ثانی رقم در مسالک بلفظ کیف یصح الاجماع نسبت جمله کفار و دعوی اجماع را
مقبول ندارند و تضعیف و لائل نجاست فرموده اند و سید سند در مدارک
ذکر اول طرفین نسبت اخبار نجاست ارشاد کرده اند کہ صراحت بکرامتہ و لالت میکند
و با وصف این قول صرح شان قول - لم یفتوا ببل رجحوا ما هو مذہب المشہور
قابل قبول نمی باشد و آنچه گفته اند کہ بعض متقدمین و متاخرین قابل لطہارت
اہل کتاب معلوم النسب اند و خلاف معلوم النسب قاطع اجماع نیست درست نمی آید
چرا کہ اتفاق فتاوی علمای متقدمین و متاخرین بذاتہ اجماع نیست لاشترک قول
المعصوم فیہ محامراً آری اجماع درین معنی اصطلاح جدید فقہاست لیکن ہر گاہ
اختلاف یک عالم ہم باشد یا بمعنی ہم مجمع علیہ نخواہد بود و در صورت اختلاف
چند علماء و دعوی اتفاق جملہ علماء چگونہ صحیح میتوانستہ خصوص در حالیکہ تصنیفات
جملہ علماء موجود نبوده اند - فان عدم الوجدان لا یدل علی عدمہ و بعد فرض
و تسلیم اتفاق اکثر علماء و شہرت عظیمہ تقلید بچہ شہرت ضروری نیست و آنچه گفته اند
کہ حکیم اصل خدا را مجمع علیہ بن اصحابک و دع الشاذ النقاد
و مما امكن رعایت قول مشہور ضروری است این در صورتیست کہ دلیل رجحان
بجانبے نباشد اکثر احکام بین المتقدمین مشہور بودند و مجمع علیہ و خلاف آنها

شاذ بود و متاخرین قول شاذ را باین کثرت اختیار کردند که همین شاذ بعد
مشهور شد و نیز تقدیم خلاف اکثر علماء و بعض مسائل متفرد بود و در نظر بعض مسائل
یکی بحث انفعال و عدم انفعال آب چاه نجاست است اساطین علماء و اهل
فقه مثل سیدین و شیخ الطائفة و علی علیه السلام قائل بانفعال بودند و در
اجماع برین داشتند و در غنیة غسلات یدین در وجوب است که شیخ و در مقننه سید
علم الهدی و انصار و شیخ الطائفة در تہذیب و انصار و محقق ابو القاسم و غیر
و مختصر نافع و علامہ در فتنی و مختلف و قواعد و ارشاد و تحریر و تذکرہ و شہید و
ذکری و لمعہ و در جمل و عقود و اشارہ و مراسم و سمرائت غسلات را ترجیح نوشته
اند و در غنیہ و وسیلہ و مہذب و سمرائت و مہبوط و انصار سید مرتضیٰ و دعویٰ اجماع
درین باب فرمودہ اند بلکہ شیخ در انصار و دعویٰ نفی خلاف بین المسلمین فرمودہ
است کما ہو مصرح فی الجواب و سوم طہارت جلو و منیہ است کہ شیخ صدوق این
بابویر ۱۲ تنہا قائل بآن بوده اند چہارم حوازی تعلیس غسل یدین در غنیہ و
نجاست مخالفند مہذب امامیہ کہ علم الهدی فقط قائل بآن بوده اند و ششم
انفعال یا دلیل کہ درین باب ابن عقیل متفرد بوده اند و کم من شاذ علیہ
بطول مذکرہ الکلام متاخرین در باب نجاست آب چاه و غسلات یدین آوردند
بچہ وجہ خلاف بین علما و تقدیم مسلک اختیار فرمودند و شیخ الطائفة و علم الهدی
و غیر ہم در باب طہارت جلو و منیہ و نجاست غیر امامیہ خلاف اصل و ضرر معلوم

مسلك شافى و نادر چا اختيار فرمودند پس از اينهمه بود است که اجماع منقول
محتاج تعادل در ترجيح مثل خبر واحد مي باشد کما مر اتفاقا و اتفاق علماء غير از مايد
راى غايره و گيرگى نباشد و ممکن است که در صورت علم بدليل و قرينه مرجح خلاف
آن جائز باشد و عين است حال و مسئله عدم ثبوت نجاست عينيه کفار کما سياتى نشاء
هر گاه نظر ميکنيم به اخبار ائمه عليه السلام از روى کتب موجوده حاضر و مثل
در آراء و مسائل و حيل المتعين و جواهر الکلام و مجمع البيان اخبار نجاست و طهارت
که صحاح و غير مضموع بوده اند و در تعداد و ترتيب هم گرايد بلکه اخبار طهارت زياده اند
اما و ايش ثبوت نجاست بحسب اختلاف کتب سه يا چهار بوده اند اول صحيحه علي بن
جعفر روى از حباب بن موسى کماظم عليه السلام - انه سأل عن رجل اشترى
ثوباً من السوق للباس لا يدري لمن كان هل يصلي الصلوة فيه قال
ان اشتراه من مسلم فليصل وان اشتراه من نصراني فلا يصل
فيه حتى يغسله و روم حسنه يا موثقه سعيد بن جابر است انه سئل ابا عبد الله
عن سور اليهود والنصارى فقال لا يؤمن صحيحه محمد بن مسلم قال

سألت ابا جعفر عن آينه هل	بعد ذکر آينه در اينجا و فقره آخر باز ذکر آينه قال
الذمة والمجوس فقال لا تأكلوا	مخاطب است و اگر هر دو آينه نسبت صافيت تملکي و ملا
في ما يفتحهم وما من طعم مسهم	فروق کرده شود و بياست آينه ثانياً بحسب خبر خواهد بود
الذي يطبخون ولا في آينه التي	نه سور و درين سور عدم مطابقت جو است يا سوال

بشرطون فيها انما چهارم از محمد بن مسلم عن احدهما قال سالت عن رجل صام
 بحوسيا قال يغسل يديه ولا يتوضأ این حدیث در مدارک و جواب هر نیست
 مگر در حبل المتین و در حبل المتین با وجود قاعده و التزام ضبط و تعداد زیاده ازین
 چهار حدیث حدیثی دیگر نیست و آنچه جناب سید علی محمد دام فوضه و جواب این
 مسئله که بقالب طبع درآمده و دسته اخبار حرام و غیره زیاده ازین تحریر فرموده اند
 بقول خودشان ضعیف و مقدوح بوده اند - و از احادیث عدم ثبوت نجاست
 علیه اول صحیح علی بن جعفر است انه سأل أخاه موسى عن اليهودی والنصارى
 يدخل يده في الماء يتوضأ معه للصلاة قال لا الا ان يضطر اليه
 و محمد بن حجاج بن ابراهيم بن ابي محمود قال قلت للرضا الجارية النصرية
 تجذ بك وانت تعلم نصرية لا يتوضأ ولا تغسل من جنابته قال
 لا بأس تغسل يديها سؤم روايت عيسى بن القاسم است انه سأل
 عبد الله عن مأكلة اليهودی والنصارى قال لا بأس اذا كان
 من طعامك و سالت عن مأكلة المجوسی فقال اذا توضأ فلا
 بأس این حدیث در مختلف الشیعه و بحث مأكلة كفار است چهارم صحیح اسمعيل بن
 جابر است قال قلت قال صلى الله ما تقول فی طعام اهل الكتاب فقال
 لا تأكله ثم سكت هنيهة ثم قال لا تأكله ثم قال لا تأكله ولا
 تتركه يقول انه حرام ولكن تتركه تنزه عنه ان الیتم الخ

ولحم الخنزیر و غیر ازین احادیث این حسنه الکتابی است که در رسالت ذکر
 آن کرده اند قال سال رجل ابا عبد الله علیه السلام وانا عنده
 من قوم مسلمین حضرهم رجل مجوسی وید عونته الی طعامهم فقال
 اما انا فلا ادعوه ولا اؤاکله وانی لا کراه ان احرم علیکم شئنا یمنعون
 فی بلادکم واین روایت دیگر هم در رسالت مذکور که قال دخلت علی ابی
 عبد الله فقلت انی رجل من اهل الکتاب وانی اسلمت وحقی اهل
 کلهم علی النصرانیة وانا منهم فی بیت واحد لم افارقهم بعد واکل من
 طعامهم فقال لی یا کلون لحم الخنزیر قلت لا واکلتم بشربون الخمر
 فقال لی کل معهم واشرب از مضامین این بر اخبار واضح که صراحتہ وال بر عدم
 نجاست عینیه کفار اند و نسبت اخبار نجاست اقومی وارجح در اخبار نجاست
 نمی ازا استعمال چیزها که وارد شد و محتمل که بوجه عارضین بودن نجاسات باشد
 که یهود و نصاری و مجوس از ان پرہیز نمیکردند و نمیکند بلکه در صحیحہ علی بن حفص
 بالیقین حکم غسل ثوب استحباً با بوده است چه در حالت عدم علم حال ثوب و چه
 غسل صورتی ندارد و صحیحہ اسمعیل بن جابر و حسنه کاہلی مویذ این احتمال است
 و جامع احادیث و ارفع اختلاف و قول محقق نجفی شاید عدل برین معنی است
 کہ میفرماید بل ہی اوضح من تلک دلالت بل لولا معلومیۃ الحکم بین الامایہ
 و ظهور بعضہا فی التقیۃ لاجتہاد العمل بہا۔ و مخفی نیست کہ منشأ معلومیۃ حکم ہمان

شهرت بوده است که ذکرش سابقا رفت و دعوی ظهور تقیه نسبت بعض اخبار را
شیخ بیانی هم نیز نسبت صحیح علی بن جعفر در حالت اضطراب تقیه را احتمال کرده است
درست نمی آید بدو وجه اولاً اینکه چنانکه احتمال تقیه میباشد گمان گراست نیز
است و ثانیاً یعنی اول ولایت میکند برین که وقت ارشاد معصوم موقع تقیه
نبود و احتمال تقیه نسبت محلیت مسائل ضعیف است چه اضطراب عام است از
تقیه و با وجود عدم موقع تقیه لفظ تقیه بصراحت مذکور نشده و آنچه در سکت ضعیف
که در صحیح اعمیله وارد است احتمال تقیه پیدا کرده اند عرض می کنیم که سکوت مال
بر تقیه نیست غالب که بوجه تاقل باحوال مسائل بوده است نه برای اظهار تامل
اجتهادی بصورت تقیه و در صورت تقیه احتیاج طول کلام و تفصیل حکم دیگر
از لفظ لا تا کمال نبود و در حدیث دیگر گنجائش این احتمال نیست و اگر بوجه احتیاج
و ترجیح قول نجاست کل اخبار را بر ایه تقیه بالضرورت فرض کنیم کما هو لازم
سن قول النجاسته قباحی و گیر پیدا میشود که رواة همچو اخبار صحاح از شیعیان آمده
اطهار و محبان اخبار و عدول اصحاب کبار و شیوخ ابرار بودند و اکثر اوقات فضیلت
صحبت بکرامت امام علیه السلام میشدند و شریک رنج و راحت و همدردی و همدردی بودند
خصوصاً علی بن جعفر که قرابت و محبتی داشتند و با وجود کثرت معاشرت و مصافحت
مواضع و مواقع تقیه را نمی دانستند و در طلب امتیاز دوست و دشمن و مخالف
نمیگردند و بالفرض اگر احیاناً کسی از آنها بر حال اهل صحبت مطلع نمیشد و نسبت

مسائل ضروری که شب و روز مردم با آنها کار دارند خلاف معمول به علمی می خزین
 چرا همان وقت یا وقتی دیگر در تحلیله منع آن خلاف نمیکرد و نمی پرسید که حکم صحیح
 چه بوده است و نمی شود که امام علیه السلام که هدایت خلق بر ذوات بابرکاتش واجب
 است احباب و اصحاب خاص خود را وقت دیگر از حال تقیه و مصلحت مطلع نفرمایم
 که صحیح حکم چنین بوده است و آنچه خلاف این گفته شد بوجه تقیه بود و نقل آن بدین
 نباید کرد و اگر همچو نیست فائده وجود با وجود امام مفقود میشود و اجماع زمان امام علیه
 السلام باید که قابل استسناد لال باشد چه در این صورت احتمال تقیه نسبت همه
 کس میرو و غرض از این کلام این نیست که عذر تقیه کلمه صحیح است کلام درین است که
 هرگاه اقوال خواص اصحاب که بظاهر متناقض باشند و جمع آنها بتاویله و غیر
 غیر از تقیه ممکن باشد چه ضرورت است که عذر تقیه پیش آرند و مخالفت طرف مخالفین لازم
 دانند شلا اینجا که جمع احادیث نجاست و عدش بهر تأویلی که است تنزیهی که در صحیح
 اسمعیل بن جابر پیدا است بخوبی ممکن احتمال تقیه چنانچه بی دارد و مقبول علم این خطبه
 خدا ما خالف العامة و دع ما و انفقوا که مؤید احتمال تقیه و مرجع قول کما
 دانسته اند خبر احادیث و در محتش کلام بلکه رؤساء مذموب مثل شیخ مفید و دیگر
 علماء برین قاعده طعن کرده اند کما هو صرح فی العالم پس بر بوجو خبر حکم در
 مسائل کردن و مخصوص و قسیده حقائق و ظواهر قرآنی چنانکه در لفظ نجس میباشد
 مؤید قول اهل خلاف و وجوه دیگر ترجیح آن موجود باشد چنانکه گذشت سبا

سبب است حقائق قرآنی از یقینات اند و غلط بودن بر حکم اهل خلافت یقینی
 نیست و الشک لا یعارض الیقین و حقیقت قرآنی بدون ضم قرآن متنازع فیہ
 برخاست باطن و سوء اعمال و نجاست حکمیه کفار و آلات میکند و در صورت انتفاء
 قرآن حمل بر معنی حقیقی واجب است و ظاهر که در بعضی روایات ثابت است که شهر
 رمضان سی روزه میباشد و عامه خلاف آن قائل اند لیکن بالفعل موافق عام
 حکم جاریست و این عباس قائل نجاست کفار اند پس اینجا بکدام وجه مخالفت عامه
 روا و ادریم و آنجا چرا بموافقت عامه عمل کنیم و اگر رجوع کنیم به شان نزول آیه کریمه
 انما المشرکون اثم واضح میشود که عربان آمدن مشرکین عرب و یهودی آنها
 باعث اتیان دخول شان مسجد بوده است نه نجاست عینیه شان پس بوجه همچو
 شهرت بین العلماء که ذکرش سابقا رفت و احتمال تقیه ترجیح اخبار نجاست و طمع
 و ترک صحاح و الیه علی الطهارت و تادیل آیه قرآنی از چه روست وقت معارضه اخبار
 را بر قرآن رد کرده آنچه مطابق قرآن میباشد قبول میکنند و غیر مطابق را مطرح
 این نیست که بعد تادیل در قرآن آیه قرآنی را مطابق بکنی از اخبار گفتند و معنی
 مجازی آیه قرآن را براس ترجیح خبری بپند آرند و مخفی نیست که هر چه خود
 متنازع فیہ بوده است صلاحیت آن ندارد که استدلال بر آن کرده شود و قطع نظر
 ازین جمله امور موافق مذہب مشهور از آیه کریمه صرف نجاست مشرکین ثابت
 میشود نه نجاست جمیع اصناف کفار و اگر بگویند که قائل نجاست مشرکین قائل

نجاست جمیع اصناف کفارست لا قائل بفصل این قاعده سلسله اهل اصولیست
و مستندی نقلی براسه این نیست و قاعده اصل برات و اصل بلمارت معارض
آن میباشد الحاصل آنچه بعد اعلان نظر واضح میشود این است که علمای امامیه برنجاست
کفار و یسیر قوی غیر از شهرت ندارند و بحجت خذ بالجمع علیه ترجیح می دهند
حکم نجاست را و براسه تأیید این در آیات و احادیث تاویل می فرمایند لیکن
دلیلی برین نیست که عمل بر مجموع شهرت علماء واجب است و آنچه نسبت تفسیر شهادت
وارد میشوند مرتفع نه شده اند و نیز در صورت رفع شبهات که نسبت شهرت مذکور
بوده اند دیگر دلائل قوییه عدم نجاست عینی موجود اند یکی از آنها آیه کریمه
طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ الْخ است و بعد ضم ضمائم و قرائن از روی حقیقت
بر طهارت اهل کتاب که در شرک بودن آنها کلامی نیست دلالت میکند معنی لغوی
حقیقی طعام خوردنی است و لفظ طعام مطلق وارد شده است و قرائن تفسیر متنازع فیهِ
کالحدوم و بنا بر قاعده اصولیه که استعمال مطلق علی الاطلاق اصل و حقیقت میباشد
طعام بر هر فروشی خوردنی صادق می آید پس لفظ طعام در آیه کریمه شامل است
غذای هر قسم طیب و یا پس اهل کتاب الا ما خض باللیل القطعی المنصوص فی
القرآن کالمحوم والذباح و بالحرمان و تقریر بر جدید که مولانا آغاسید علی محمد
و اسم فیوضهم درین باب فرموده اند نیست که (لفظ طعام در کریمه مطلق و عام
مطلق گردیده و در مطلق و باعتبار است مطلق مقید بقید اطلاق و مطلق و ظاهر

اعلاق طعام بهین صنف ثانی یعنی باطلاق در مرتبه لا بشرط بشری است و پیرطعام که
تحقیق آن تحقیق بعضی افراد آن هم میشود و تقریر دیگر سیکویم که طعام اهل الکتاب
حل لکھ مثلاً قضیه مملکت است پس لاجرم مساوی جزئی خواهد بود و در حکم بعض
طعام هم لک و آن اعظم است از مدعی و استدلال بدلیل علم از مدعی و غیر آن خارج
از دایره ارباب تحصیل است و باجملة استدلال بکرمیه مذکوره بر مدعی ناتمام خواهد بود
البته اگر در آیه کریمه لفظی مشعر عموم و اطلاق باشد معنی اول پس البته تحت بر طهارت
جمیع اطعمه خواهد بود و از فلسفیس و محلی لم اسبق بهذا التحقیق فتدبر (دوین تقریر)
و دعوی دوم است یکی اینکه طعام در مرتبه لا بشرط بشری میباشد و دوم اینکه اگر در مرتبه
بشرط لا بشری می بود بر طلب مدعیان طهارت دلالت میکرد این هر دو خلاف مذاق
اهل منطق و اهل اصول اند و تفصیلش اینک در صورت لا بشرط بشری قضیه مملکت قدایی
می باشد و بموجب قضیه در هر ماده مساوی جزئی نیست مساوی جزئی مملکت متاخرین
می باشد و در مملکت متاخرین حکم معمول بر هر فرد موضوع بطریق عموم افرادی علی سبیل
التبادل جاری میشود و مدعی علت نیکوید که از آیه کریمه علت طعام طیب فقط
ثابت میشود پس بدلیل علم از مدعی نیست و طعام را در مرتبه لا بشرط بشری تصور فرمود
و قضیه اصل قرار داده اعتراض کردن خلاف مسلک اهل اصول است اصولی
نفس کرده اند که احکام شرعیست بانفس است من حیث هی ای تعلق ندارند و اگر قضیه
معلق مساوی جزئی باشد در بحث اطلاق استدلال عموم بالفاظ مطلقه لغو میشود

در اصل آیه کریمه قضیه مملیه بوده است که در آن حکم بر افراد میبایشد و بوجهی که
تعیین هیچ فردی نباشد حکم موضوع بر هر فرد موضوع علی سبیل البدلیه جاری میشود
و همین جهت در مجموع قضیه عموم علی سبیل التبادل میباشند نه مفهوم مجموعی که در مسوره
می باشد و مجموع قضیه را اهل اصول مطلق میگویند و بوجه همین دوران حکم علی
سبیل البدلیه اصولی این را عام میگویند و در تعریف مطلق گفته اند که هو ما
دل علی شایع فی جنسه بمعنی گونه حصه محتمله لخصص ای
افراد کثیره و آیند در تحت امر مشترك و هو مفهوم کلی یصدق
علیه و علی غیره من تلك الافراد كما نص علیه صاحب المعالم
و فی حاشیه ملا صالح و در صورت بشرط لاشی بوجه شرط وحدت ذهنیه
موضوع قضیه طبیعی ذهنیه می باشد و مجموع قضیه در اشکال رابعه نتیجه نمی دهد و مفید علوم
نیست و قطع نظر از عدم انتاج و احکام شرعییه مقامیم ذهنیه موضوع نمی باشند
و ایهیت مطلقه و مطلق بایهیت متعلق احکام شرعییه میباشد احکام شرعییه متعلق با افراد
دارند پس در مرتبه بشرط لاشی که منافی در خوال افراد است طعام در آیه کریمه فایده
می بخشد اگر لفظی مشعر بمجموع اطلاق می بود آنهم چه فایده می بخشید و علاوه ازین
کسی از اصولیین برای تفهیم اطلاق الفاظ مطلق احتیاج لفظی و علامتی بیا
نرموده است اکثر الفاظ کرات آیات قرآنی را مطلق گفته اند در آیه کریمه
وَأَنْزَلْنَاكَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً أَهْلُودًا وَتَحْرِیرَ رَقَبَةٍ لَفْظَ مَاءٍ وَرَقَبَةٍ طَوْرًا

۱
جمع اقسام آب و هر قسم بشر موسن باشد یا کافر مراد گرفته اند و غیر ازین کثیرا
درین باب در بحث مطلق موجود احتیاج بیان آنها نیست آری ضرورت الفاظ
سور برای دلالت عموم مجموعی میباشد مگر اطلاق و عموم فرق دارد عموم متناو
جمع افراد است و اطلاق علی سبیل البدلیه بر افراد صادق می آید و اگر چنین
نمی بود بحث مطلق در اصول لغوی می باشد با جمله آیه کریمه بقرند اهل منطق قضیه
مطلوبه و بنا بر قواعد اصولیه مطلق و مفهوم کلی افرادی مصطلح اصولین است و با
مفهوم و ذیل و محرمات حکم علت هر فرد طعام علی سبیل البدلیه جاری میشود و مطلب
در بیان عدم نجاست نجوبی ثابت و دلیل اعم از مدعی نیست - و اگر فرض کنیم
که اهل حجاز گندم را طعام بگویند درین آیه کریمه صرف گندم مراد نیست چرا که
در تفسیر المهبیت علیهم السلام نسبت این آیه خوب و بقول هر دو واروست خاص
گندم و خوب اعم است از گندم و غیره و بقول معارض نیست و از لفظ دوم طعام
که درین آیه موجود است اجماعا طعام هر قسم طیب و یا بس نخته و غیر نخته مراد است
پس در یک آیه و یک موضوع و یک حکم و معنی برای لفظ واحد بلا وجه خاص
مراد گرفتن چه معنی دارد و قطع نظر ازین در قرآن مجید لفظ طعام در پانزده
یاست از ده مقام وارد است و هیچ یکی از آنها سوانق اصطلاح اهل حجاز گندم
فقط مراد نبوده است و اگر بگویند که چون در تفسیر المهبیت علیهم السلام لفظ خوب و
بقول واروست از معنی بین و ظاهر اعراض میکنیم و تفسیر برای جایز نیست -

اولاً میگویم که از لفظ جوب و بقول ثابت نمیشود که مراد معصوم صرف طعام خشک
بوده است بمقابل محوم و غیر محوم همچو لفظ عام گفتن جاریست و از مجموع لفظ نخته و غیر نخته
و رطب و یابس همه مرادی باشد - مثلاً اگر طبعی به مرضی ممانعت گوشت خوردن
سکند و میگوید که گوشت مخور الا جوب و بقول مریض - هرگز از مجموع تخصیص خیال
نمی کند که اجازت خوردن جوب خشک و بقول غیر نخته صرف بوده است بلکه چنین
سکند که استعمال غیر محوم نخته و غیر نخته و رطب و یابس جاریست و استعمال جوب
و بقول نخته این قدر شایع بوده است که صرف جوب خشک و بقول غیر نخته هم گز
نخواهد شد و نخواهد رسید که خشک بخورد یا نخته یا غیر نخته پس لفظ طعام در آیه کریمه
باید که ولایت کند بر رطب و یابس و نخته و غیر نخته نه بر خشک و غیر نخته فقط چه
آنگاه مجموع حکم بمقابل محوم وارد شده است کما فی مجمع البیان و ثانیاً اینکه لفظ جوب
بقول مطلق در اخبار وارد و غایت الامر من حيث الاستعمال محمل در استعمال تباد
عرفت رافع این اجمال می باشد و در تفسیر المصیبت علیهم السلام لفظی شعر تخصیص و
تقسیم جوب و بقول یابس و نخته موجود نیست پس باید که جوب و بقول استعمال
اهل کتاب رطباً کان او یابساً طلال باشند و ثانیاً اینکه از عنوان آیه کریمه
یعنی الیوم اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبَاتُ ظاهر که حکمی کثیر المنفعت و جدید و باره
امر که مردم خلاف آن نمیخواستند و یا اشتباه در آن بود صادر شده است
پس اگر در طعام فقط جوب یا بس مراد بگیریم حکمی جدید و متعلق امر که متنازع فیه

باشد نیست و نیز تخصیص اهل کتاب فائده نمی بخشد و تا ویلات و احتمالی که بعض
علماء و مکرین باب فرموده اند کافی نبوده اند و هرگاه در تفسیر معصوم چنان احتمال
دیگر هم پیدا می شود که کلام حکیم مطلق غیر منع قرار نیابد چه ضروری که خوب خشک در
طعام مراد بگیریم و خصوص درین صورت که آیه کریمه یُرِیدُ اللّٰهُ بِکُمُ الْیُسْرَ
وَ لَا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ و حدیث شریعتی سهله و دیگر اخبار صریح این است
که جانب سیر را اختیار کنیم نه جانب عسر را - و آنچه بعضی علماء احتمال منسوخ بودن
این آیه طعام از آیه کریمه اِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نجس فرموده اند بدو وجه غیر
سلم است اول اینکه از اهل بیت علیهم السلام تفسیر این آیه واروده است
نه ذکر منسوخ شدن آن اگر منسوخ می بود احتیاج تفسیر نداشت - دوم منصوص
المعنی باشد نه متنازع فیه چنانکه آیه کریمه اِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نجس الخ بوده است
و اگر بانضمام قواعد اصولیه عقلیه اخبار نجاست را مزج قرار داده اند و آیه کریمه
مذکوره قرینه مجاز برای معنی نجس پیدا کنند و بگویند که این ناسخ آیه طعام
است صحیح نمیشود چه درین صورت آیه ناسخ نیست بلکه قاعده اصولیه عقلیه
و علاوه ازین در مقدم بودن آیه طعام هنوز کلام باقی است مقدم بودنش تقنی
و دلیل دوم اینکه علم نجاست عینیه مشکیّن از اخبار صحاح ثابت است و حمل آنها
بر تقیه بوجه مذکوره غیر صحیح و اصل مقبوله عمر بن خطاب ضعیف و مطعون و مختار آن
بجمل علماء در مقام تنازع غیر مسلم و دلیل سوم اینکه اخبار عدم نجاست عینیه

مطابق ظاهر قرآن اند و صحیحہ اسمعیلیہ شعر بنی تنزیہی بعبارت است پس چه فرود
که احتمال تقیہ کنیم و احتمال بنی تنزیہی در رمضان احادیث مشعر بخاسته کنیم
دلیل چهارم اینکه قاعده اصولیه توفیق بین الاخبار است که ترک و طرح قول
معصوم لازم نیاید و ازین قاعده توفیق بین آیات نیز می شود و اختلاف
هر دو آیات قرآنی رفع میشود و آنچه گفتیم عدم نجاست مع الکراهیه راجح می باشد
دلیل پنجم اینکه از طواہر و حقائق قرآن عدم نجاست عینیه ثابت میشود و در خلاف
آن احتیاج تاویل و مجاز و طرح میباشد - دلیل ششم اینکه در صورتیکه موافق
قاعده مشهوره کل خیار را ساقط کنیم برات اصلیه مرجح عدم نجاست عینیه است
و آیه کریمه انما الکفر کون نجس متنازع فیها - دلیل هفتم اینکه حالات و
سیرت رسول مقبول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مرجح عدم نجاست عینیه بوده اند -
آنحضرت دعوت پیور را قبول و گوشت پخته آنها را تناول فرموده است و نیز
در وقت سبأ با وصف اقطاع اصحاب رضای بخران را بگذشت که در مسجد
نبوی داخل شوند چنانچه آنها در مسجد نماز کردند و از تحریر حیات القلوب
و دیگر تواریخ احتمال این سبأ قبل نزول سوره توبه واقع شده است مرجح است
علامه فی الحال تحقیق چند امور مقصود است -
اولا اینکه قبل شهرت این مسئله نجاست کفار علماء و بیجه دلیل نجاست عینیه
کفار مرجح می دانستند -

ثانیاً اینکه از ادوخرایه ثالثه تا ادوخرایه رابعه بلکه تا زمان شیخ مفید رح اجماع
بر نجاست شرکین بود یانه۔

ثالثاً در مجموع اجماع بحث عدم قدح معلوم النسب چه معنی دارد چه این متعلق باجماع
محقق می باشد که بزمان معصوم علیه السلام بوده باشد نه بغیر آن۔
رابعاً اینکه هرگاه در اکثر مسائل خلاف مجموع شهرت نیز علماء اهل کرده اند اتباع مجموع
ضرورت یانه۔

خامساً اینکه بمقابلۀ اوله نجاست کفار آنچه دلائل عدم نجاست عینیۀ آنها مذکور
شدند درست بوده اند یانه و کیفیت ماکان بمقابلۀ اوله مذکوره مجموع شهرت عظمیۀ
چه حکم دارد آیا اجتناب از کفار که تعدی نجاست باشند لازم میشود یا احوط
باین معنی که در خلاف آن آثم نمیشود۔

سادساً اینکه آنچه از روی کتاب و سنت ثابت شده نسبت به شرکین و
اهل کتاب یهود و نصاری و مجوس است نه به نسبت کل اصناف کفار
پس نجاست کفار بالعموم بچه دلیل ثابت میشود فقط



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلوة على رسوله الذي اصطفاه والله الذين هم سفن النجاة بلا اشتباه
 قال استفتي آية كرمية انما المشركون نجس فلا يقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا
 اقول لفظ نجس بمعنى مصطلح شرعي خواه حقیقت قرار یا بدیه یا مجاز بهر دو تقدیر ظاهرش در معنی
 بمطامی محقق و ثابت است و ضرورتی که برای اثبات این مدعی اقوال علماء پیشین ذکر
 کرده آید تا امر حق منجلی و آشکار گردد ملا محمد تقی در تفسیر خود می فرماید که ظاهر متبادر
 از نجس لغته و عرفاً نجاست عینی است مانند نجاست سنگ و خاک و حکم نجاست
 عینی مشرکان مذموم امامیه و ابن عباس است زیرا که نقل کرده اند از او که
 گفته اعیانهم نجسه کما الکلاب و الخنازیر و مشرک مشفق از اشراک و تعلیق حکم

مدرسه علمیه

اگر از تفاسیر اهل حق خاطر نشین نشود و تفاسیر اهل سنت را معاینه نکند این عباس
الحصر آمد و رئیس مفسرین بود معنی اصطلاحی یعنی نجاست عینیه از لفظ نجس مراد از
در بنیادی و غیره ذیل این آیه مذکور است عن ابن عباس ان اعیانهم
نجسة کاکلاب و فخر الدین رازی میگوید و اعلم ان ظاهر القرآن يدل
على كونهم انجاسا فلا يرجع عنه الا بدليل منفصل و این حجر و فتح الباری
شرح صحیح البخاری در شرح قول ان المؤمن لا ینجس گفته تمسک بمفهومه
بعض اهل ظاهر فقال ان الکافر نجس العین وقوله انما
المشرون نجس چون اجله علماء خاصه و عامه و رین آیه از لفظ نجس نجس العین
متبادر میگردد پس اگر عقل کسی ادراک نکند تصور علما چیست علاوه برین می گویم
که لفظ نجس مطلق واقع گشته و بر سبب و وسبوی فرد کامل و شایع و فرد کامل و شایع
نجاست نجاست عینیه است چون اهتمام تمام در نجاست بیشتر کین مطلوب است کما
یدل علیه کلمه الحصر لمدورین آیه متبادر نجاست عینیه کفار خواهد بود نه نجاست حکمیه
کما یزعمه المستفتی و اما آنچه گفته که اگر نجاست عینیه متبادر و ظاهری بود علما و متقدمین
و معصرا امام علیهم السلام قائل بطهارت نمی شدند لکن سخن است لایعبار به اول آنکه
علما و متقدمین و معصرا امام و رین سلسله خلاف نه کرده اند و آنچه بطاهر اختلاف و
یک کس مثل عمالی و اسکانی منظر می آید احتمالات معانی دیگر دارد کما سیحی منفصلاً
و ثانی اینکه بسیاری از الفاظ و عبارات آیات و احادیث اند که فقها می نویسند

الظاهر منه لك اول المتبادر منه كذا ونبی از فقها و ران اختلاف میکنند و بعضی
و جموع اختلاف جمع بین الاخبار میکنند و این اختلاف قاطع تبادر و ظاهر
آن نمی شود و بیند که تفسیر قرآن مجید در معنی آیه قرآنی که در سوره سار واقع
است و اذا حیثیم تجیه فحیوا با حسن منها و رد و ها اختلاف نوشته
اند و رنگه حسن و رد و شبل هر کدام فرد و احبند یا رد و شبل در سلام و احب و حسن
بعد آن قول اول را از ظاهر آیه ترجیح داده اند و لا محمد تقی و تفسیر می فرمایند
مشهور آن است که این آیه براس جواب تحت مسلمانان است بنا برین اختلاف
ست و رنگه حسن و رد و شبل هر کدام فرد و احب اند یا رد و شبل در سلام و احب
و حسن سنت و ظاهر آیه کریمه مؤید قول اول است عن الصادق علیه السلام
فی الکافی قال قال رسول الله صلعم السلام تطوع والرد فريضة
انتهی و چنانچه ظاهر آیه کریمه و امسحوا برؤوسکم و ارجلكم و مسح ستر و رجز
واقع گردید و لفظ برؤوسکم و ال بر مسح بعض سر است و خلاف عامه درین امر
و صورت ساقط و از وجه اعتبار با بر گردانیده شد پس همچنین ظاهر کریمه
و اخبار انمه مؤید نجاست کفار و خلاف آن ساقط از وجه اعتبار است اگر
بچنین اختلاف ابن جفید و ابن ابی عمیل که بظاهر مذکور ایشان موهم بمسح
نجاست اسار می شود و نصاری می باشد قاطع تبادر و ظواهر باشد باید که از نجاست
نهم هم دست بردار شوند و آیه مفسرین در تفسیر آیه قرآنی یا ایها الذین

امنوا انما الخمر والميسر والا نصاب والا ذكلام رجس من عمل
 الشيطان رجس را نجس تفسیر کرده اند قال شیخ الطایفه المحقه الناجیه
 رضی الله عنه فی هذیب الاحکام الرجس هو النجس بلا خلاف
 انتهى کما محمد تقی میفرمایند مراد از بلا خلاف بدون مخالفت علماء امامیه است
 اگر چه نزول لغت بمعنی دیگر نیز آمده باشد پس بنا برین رجس خبر خواهد بود و از
 انما الخمر و خبر باقی امور مذکوره مقدر است یعنی آنها تباع یا حرام اند زیرا که مقتضای
 بالذات از نزول آیه کریمه حکایت خمر است و سایر متعلقات بر سبب تبعیت
 و بالعرض مذکور شده اند چنانچه در سبب نزول تفسیر شده بنا برین آیه و لا
 یرنجس خمر یکند انتهى و یوید هذه العبارة مفسره البیضاوی فی تفسیره الکرب
 قد رعیاف عند العقول و افراد لانه خبر للخمر و خبر المعطوفات
 محذوف پس جناب صدوق و ابن ابی عمیر که خلاف این آیه و دیگر
 روایات متواتره بر طهارت قائل گشته اند قول ایشان قابل لحاظ و لائق
 التفات نیست یا ما اول خواهد بود و متوسم نشود که هر مطلبی و مضمونی که از
 آیات متبادر آید عمل بران متیقن خواهد بود بلکه روایات ائمه هدی علیه السلام
 که سبب کلام الهی اند باید دید که چه طور است اگر مؤید آنست عمل بران معین خواهد
 شد و اگر مخالف آنست و روایات صحیحه اند کلام الهی ما دل عن الظاهر خواهد
 شد چنانچه لفظ طعام و آیه کریمه الیوم احل لکم الطیبات و طعام الذین

و از قول
 صدوق و
 ابن ابی عمیر
 که خلاف این آیه
 و دیگر روایات
 متواتره بر طهارت
 قائل گشته اند
 قول ایشان قابل
 لحاظ و لائق
 التفات نیست

اگر عام قرار دهند از حفظ و غیره احادیث متکاثره و اخبار متظافره مخصوص آن خواهد شد
و ظاهر حرکت که عمل بنحاص مجامع عمل بالعام میشود و چون بعکس کما افاد الاستاذ
مد ظله فی الرسالة همچنین آیه کریمه اذا حضر بئتم فی الارض فلیس علیکم جناح
ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا ان الکافرین
کانوا لکم عدو و ائمننا بظاهر جواز قصر نماز است خواه واجب باشد خواه غیر واجب
الا باجماع فرقه ناجیه بنا بر روایات صحیح از ائمه طاهرین مراد از جواز فرد واجب
است و لکن از ظاهر آیه مستفاد میشود که در سفر و وقتی قصر باید کرد که مشتمل بر خوف
باشد لیکن روایات صحیح صریح است بر اینکه قصر واجب است هم در عین خوف و هم
در وقت امن بنا برین شرط از ختم باعتبار غالب و قاست زیرا که اکثر اوقات
سفر خالی از خوف نیست سیما در وقت نزول آیه در حوالی مدینه سلمانان را و شنیدن
بیدین بوده اند که مضرت بایشان میرسانیدند و ایضا ظاهر آیه و لالت دار
بر نیکه در قصر مجرد سفر و آنچه در عرف آنرا مسافر گویند کافیست الا بر روایات ائمه
علیهم السلام لازم است که مسافت سفر کم از شصت فرسخ نباشد کذا فی تفسیر ملا محمد
علیه الرحمه و در ما نحن فیه معاملة بالعکس است که هم از ظاهر آیه و هم از روایات ائمه
علیهم السلام و هم از اجماع طائفه محقه نجاست عینی کفار مشبوت میرسد چنانچه روایات
غضرب مذکور میشود و انشاء الله تعالی ملا محمد تقی در تفسیر ارشاد می فرمایند که مراد
از طعام غیر ذبائح اهل کتاب است و غیر طعامی که با شرت بان کرده باشد

که اینها نجس العین اند و تصرف در آن حرام چنانچه احادیث از ائمه علیهم السلام
 درین باب وارد شده ^{انتهی} و قال مولانا الطبرسی فی مجمع البیان اختلاف فی
 نجاسة الکفار فقال قوم من الفقهاء ان الکافر نجس لعین و ظاهر
 الاية تدل علی ذلك و روی عن عمر بن عبد العزیز انه کتب امنعوا
 اليهود والنصارى من دخول مساجد المسلمين و اتبع لهیه قول
 الله تعالی انما المشرکون نجس الاية عن الحسن قال لا نقصا فحوا المشرکین
 و من صا فحیم فلیتوضاء و هذا موافق ما ذهب الیه اصحابنا ان
 من صا فح الکفار و یدیه رطبة و حبان بغسل یدیه و ان کازال ^{لها}
 یا بسین مسجدهما بالفاظ ^{انتهی} عبارات کتب معتبره را از راه انصاف ببینید
 که اهل علم و صفات و صریح می نویسند که از لفظ نجس متبادر نجاست عینیست پس
 صاحبان دین و پابندان ملت جناب سید المرسلین را بجز تسلیم چاره کار نیست
 و لکن للاغدار الباردة مجال وسیع و الحق الحق بالاتباع فثبت الحق و زحق الباطل
 و دلیل دیگر متبادر نیست که لفظ مشرکین یقیناً و حتماً باطلاات بر کفار حربی طلاق
 کرده میشود و در نجس العین بودن کفار حرب شخصی معتد به از علماء امامیه تسلیم
 نه کرده نه در زمن ائمه علیهم السلام و نه بعد ائمه مسلمة معتقد اجماع محقق است بظاهر
 اگر اختلاف غیر معتد به است درین است که یهود و نصاری هم مثل کافر حربی
 محکوم نجاست عینی اند یا نه اگر درین آیه نجس العین مراد نمی بود نجاست کفار حرب

هم نخست حکمی می بود و آنده خلاف اجماع قطعاً و اگر مستفتی در نجاست
 کافر عربی هم شکلی دارد باید که اسما و قائمین طهارت را بنویسد تا ادراک کرده
 آید که کیست و محل ضیح آن چیست پس معلوم شد که در آیه کریمه مراد از نجاست
 نجاست عینیّه معهوده معروفه است خلاف آن غیر ظاهر قطع نظر ازین کسی که
 مواقع کلام فصیح را دریافته است میدانند که در پیچ و قصر موصوف علی الصفة صفة
 مشرکین مشهوره که نجاست عینیّه است مراد خواهد بود لا غیر چنانچه در قول
 ان المؤمن لا ینجس صفة مشهوره مومن طهارت مقابل نجاست عینیّه
 مراد است و اما آنچه مستفتی میگوید که بعضی علماء متقدمین که قریب العصر ائمه
 علیهم السلام بودند و ماهر محاورات عرب و اهل زبان چرا قائل بطهارت بودند
 و نصاری و لو کرامه شده اند لائق التفات نیست چرا که محتمل است که ایشان
 اطلاق لفظ مشرک را خاص بر کافر عربی غیر ذمی میدانستند کما و مانا الیه
 سابقاً یا کرامت را محمول بر حرمت قرار میدادند و قول مستفتی که چرا جمیع
 اهل اسلام عرب این تباد را در نیافتند قابل مفسکه است هر که ادعای
 س از فهم و ادراک داشته باشد خواهد دانست که اهل خلاف که محکوم باسلام
 اند اکثر از راه عناد و آیات قرآنی تا ولایات علیه پیدا کرده مضامین
 سدیّه و متبادره را تبدیل کرده اند هم در اصول و هم در فروع باتفاق
 علماء امامیه مراد از لفظ ولی در آیه قرآنی انما ولیکم الله و رسوله و الذین

امنوا الخ اولی بالتصرف است هم از تبادر و قرآن مقارنت قولی خدا الممتثل
قولی و هم از ادراک شان نزول آیه کریمه و اهل خلافت باین چنین امری
را تسلیم ننهادند و همچنین از آیه و امسکوا برؤوسکم و اجعلکم الی الکعبین
صاف مسلح بر حلیین ظاهر است و اهل تسنن این چنین امری را که چون آفتاب
در کمال ظهور و علن است تسلیم نمی کنند بلکه عامل آن را عاصی می پندارند و کم من
شواهد عد اند سدا و علامه و ه بر آن چون علماء هر دو فرقه اما میوه و اهل سنت می
نویسند که ظاهر قرآن و االت بر نجاست عینیه مشرکین دارد و کلام و قرطبی
در شرح صحیح مسلم در کتاب البیاض قول نجاست مشرکین را بطرف شافعی نسبت
داد و پس اگر کسی با وجود این تصریحات تبادر را در نیاید قاطع اصل را در
نخواهد بود.

قوله و اگر تفریح فلا یقر بوالمسجد الحرام الخ.

اقول از کلام مستفی چنان پیدا است که قیاس را اینجا داخل قرار داده
و در مذہب این چنین قیاس در مقابل ظهور قرآن درست نیست بعضی فضلا
عصر و علماء پیشین آنچه برای نجاست عینیه کفار لفظ فلا یقر بوالمسجد
الحرام را قرینه ارشاد کرده اند باینکه فرموده اند چرا که قرب نجاست عینیه
که در حالت رطوبت تعدی میکند به مسجد الحرام و باقی مساجد جائز نیست
ازین سلوم میشود که نجاست کفار عینیه است در حالت رطوبت تعدی

میکنند داخل شدن ایشان در چنین بابی مباح است و در وقت رطوبت
و غیر رطوبت روانیست و آنچه مستفتی خیال میکند که جنب و حیاض و نفاس از آن
داخل شدن مسجد روانیست حال آنکه نجاست اینها حکمیه است باید که نجاست کفار
هم حکمیه باشد قیاسی است مع الفارق عدم جواز دخول جنب و غیره در مساجد
و نجاست حکمیه ایشان از قرآن و روایات ائمه ^{علیهم السلام} و اجماع فرقه حقه ثابت
است جنب و حیاض را کسی بخیر العین نگفته بخلاف کفار که نجاستش از روایات
و اجماع کاشمش فی رابعة النهار آشکار علاوه بر آن این از روایات است و قد
معنی شطرها و یا آتی بعضی منها معتبر است و هرگاه از روایات ائمه ^{علیهم السلام}
و اجماع نجاست کفار ثابت و محقق است و قول بطهارت شاذ و نادرس
اختیار کردن طهارت و قائل شدن نجاست حکمیه کفار ترجیح مروجه است
علاوه اقوی نجاست عینی میباشد که عین آن از تطهیر پاک نمیشود و نجاست
حکمیه ضعیف پس ترک کردن اقوی را و اختیار کردن ضعیف بلا ضرورت منافی
نمیست یتما نسبت معنی به الفقه که از جمله مصدر کانه و عین النجاسة
و از کلمه انما که من قبیل صفت موصوف بر صفت است یعنی نمینند کفار مگر نجس
و این قدر اتهام تمام که اولاً توضیف ایشان بمصدر و قصر نجاست و بعد
آن حکم عدم قرب و مسجد الحرام شایسته عدل است که مراد از آن نجاست عینی
که قوی ترین نجاست است مراد خواهد بود و فالعنی کالایقر بولا بسبب الحکم

در وقت رطوبت
و غیر رطوبت
روانیست
و آنچه مستفتی
خیال میکند
که جنب و حیاض
و نفاس از آن
داخل شدن
مسجد روانیست
حال آنکه نجاست
اینها حکمیه است
باید که نجاست
کفار هم حکمیه
باشد قیاسی است
مع الفارق عدم
جواز دخول جنب
و غیره در مساجد
و نجاست حکمیه
ایشان از قرآن
و روایات ائمه
علیهم السلام
و اجماع فرقه
حقه ثابت است
جنب و حیاض را
کسی بخیر العین
نگفته بخلاف
کفار که نجاستش
از روایات و
اجماع کاشمش
فی رابعة النهار
آشکار علاوه
بر آن این از
روایات است و
قد معنی شطرها
و یا آتی بعضی
منها معتبر است
و هرگاه از
روایات ائمه
علیهم السلام
و اجماع نجاست
کفار ثابت و
محقق است و
قول بطهارت
شاذ و نادرس
اختیار کردن
طهارت و قائل
شدن نجاست
حکمیه کفار
ترجیح مروجه
است علاوه
اقوی نجاست
عینی میباشد
که عین آن از
تطهیر پاک
نمیشود و
نجاست حکمیه
ضعیف پس
ترک کردن
اقوی را و
اختیار کردن
ضعیف منافی
نمیست یتما
نسبت معنی به
الفقه که از
جمله مصدر
کانه و عین
النجاسة و از
کلمه انما که
من قبیل صفت
موصوف بر
صفت است
یعنی نمینند
کفار مگر
نجس و این
قدر اتهام
تمام که اولاً
توضیف ایشان
بمصدر و قصر
نجاست و بعد
آن حکم عدم
قرب و مسجد
الحرام شایسته
عدل است که
مراد از آن
نجاست عینی
که قوی ترین
نجاست است
مراد خواهد
بود و فالعنی
کالایقر بولا
بسبب الحکم

این نجاسة فضلا ان يدخلوه فان منهم من اقتراه للمبالغة
في غلبه عن دخوله وانچه گفته که بدخول نجاست یا به که تعدی نمی باشد
بمسجد و الا لایه باکی نیست اول درین کلام است و مسئله اتفاق نیست
قال سید العلماء فی الوجیز الرافق ثمران ظاهر جمیع منهم وجوب
الاجتناب من ادخال النجاسة فی المساجد مطلقاً ولو مع الامن
من التعدی حتی قال فی التذکرة لو کان معه خاتمه نجس وصلی
فی المسجد لم یصح صلوته و ثانیاً فلا یقربوا المسجد الحرام فی حج است
که کفار را نزدیکی مسجد الحرام و سایر مساجد جائز نیست خواه نجاست ایشان
تعدی کند یا نه کند پس قیاس کردن دیگر نجاسات را بر نجاست کفار و
بجور و غیر نمودن باینکه چرا ادخال نجاست یا به مسجد که با جماع فرقه حقّه جائز
است حرام گشت و دخول جنب چرا حرام شد جائز نیست -

قوله و در آیه کریمه انما النجس والمیسر الخ
اقول استفتی اینجا از ذکر خمر گریز کرده فقط میسر و القصاب و از لام را مفید
طلب النجاسة ذکر نمود گو یا عمل حسن حاصل بر میسر و القصاب گمان برده
مالا که علماء تصریح کرده اند که تفریع فاجتناب ظاهر نجاست خمر است جناب
که تقی بزغانی در مجالس میفرماید قوله فاجتناب ظاهر است در نجاست خمر
انظر اطلاق وجوب اجتناب در جمیع حالات از انجمله حال صلوته است که

وجه احتساب ازان در حال صلوة نجاست است بجا با ملاحظه اجتماع مرتب عدم
قول الفصل انتهى و سابق ازین نقل کرده شد که خمر درین آیه مبتدأست و حبس خبر از
خمر است و باقی متعاطفات بر سبیل تمحیت واقع شده و مقصود بالذات درین
آیه حکایت خمر است پس نجاست عینیة خمر ازین بیان و تفریع فاجتنبوه و عودی
یسوی حبس ظاهر شده علاوه آنکه صاحب مجمع البیان در تفسیر این آیه بیان فرموده
که لابد ان يكون في الكلام حذف والمعنى شرب الخمر وتناوله والتصرف
فيه وعبادة الانصاب والاستقسام بالالهام حبس ای بحيث
من عمل الشيطان وقال بعده والهاء في فاجتنبوه راجعة الى عمل
الشيطان وقد يراد اجتنابه عمل الشيطان وكل واحد من شرب
الخمر وتعاطي القمار واتخاذ الانصاب والالهام من عمل الشيطان
ويوزان يكون الهاء عائدة الى الرجس والرجس واقع على الخمر
وما ذكر بعدها وقد قرن الله تعالى الخمر لعبادة الاوثان تغليظا
في تحريمها ولذلك قال عليه السلام شارب الخمر كعابد الوثن
وفي هذا دلالة على تحریم سایر التصرفات من الشرب والبيع
والشراء والاستعمال على جميع الوجوه انتهى از عبارت تفسیری است
که شرب الخمر وعبادة الانصاب والاستقسام بالالهام من عمل الشيطان
و از این محتمل جز خمر است و نباشت خمر و غیره چیز دیگر از قسم نجاسات ثابت نمیشود

لها لا يخفى و قطع نظر ازین تقاریر می گویم که اگر از لفظ حبس بر مذهب معطوفات است با لذات
واقع شود تا هم مقصود مستقنی حاصل نمی آید چرا که عدم نجاست عینییه انلام و غیره
از دلیل خارجی ثابت است و قرینه انصباب و ازالام و ال است که مراد درین
آیه معنی مجازی حبس است نه حقیقی شرعی پس حل حبس بر معنی نجاست عینییه بر
معطوفات مخترع و جبر و انخواهد شد بخلاف ما نحن فیه چه نجاست عینییه کفار هم از
ظاهر آیه و هم از دلیل خارجی روایات و اجماع ثابت است پس جایز نخواهد بود
که لفظ حبس را هر جا که در کلام الهی یا در کلام امام و شیخ خود بر نجاست عینییه حمل
کرده باشند نمی بینند که در آیه کریمه پاره یازدهم سوره توبه واقع است اما
الذین امنوا فزا دتھم ایمانا و همد یستبشرون و اما الذین فی قلوبھم
مرض فزا دتھم رجسا الی رجسهم و ماتوا و همد کا ثر دن و دن
آیه حبس یعنی شک مقابل یقین است کافی تفسیر العیاشی عن ابی جعفر علیہ السلام
فزا دتھم رجسا الی رجسهم بقول شکا الی الشک و در آیه تطہیر معنی حبس
نجاست و گناه است -
قولہ تفریح مذکور در حقیقت منصرفی بحسن است که در آن کریمه مراد بوده -
اقول بے شبه مراد از بحسن در آیه کریمه نجاست عینییه بوده که تفریح فلما تقرؤا
مفسر است نه بمعنی نجاست حکمیہ کما مراراً عدیده -
قولہ و آیه کریمه يجعل الله الرحمن الخ

اقول در صورت بودن حسن معنی عذاب کما اشار الیه الفاضل الطبرسی هیچ
واسطه از نجاست عینیه یا حکمیه نخواهد بود و در صورت بودن آن معنی نجس
بنا بر روایات و قرائن دیگر آیات نجاست عینیه کفار مستحق خواهد بود و سوال
قول پس لایح شد که باعث تاویل آیه کریمه و اطراح اخبار صحیحه داله علی الطهاره
صرف عمل اصحاب و شهرت بین العلماء الخ ما قال بل بعد من ضروریات مذنبان
اقول از بسکه آیات و روایات مستدل بها بر طهارت ضعیف الدلالة است
چنانکه در رساله لندنیه مرقوم بوده پس حاجت تاویل نیست و بحسب تمعجب
که این اجماع کذابی را که بر نجاست عینیه کفار واقع شده استفتی تسلیم نمی کند
و جناب استادی علامی فهای آیه الله فی العالمین در رساله خود اسما
شاهیر حمایر صنادید تقدیم و متاخرین را که در کتب و دفاتر و مصنفات
خود با نجاست کفار را عینی مینویسند تفصیل تمام ارقام فرموده اند سید مرتضی
علم الهدی نقل جمیع بران فرموده و شیخ محمد حسن از ضروریات دین شمرده
و آقا باقر مهابادی از شعار امامیه نوشته پس چگونه استفتی از عبارات رساله
غرض بصیر کرده مینویسد که درین اجماع معصوم داخل نیستند اگر استفتی را در اصل
اجماع سونظن است که درین مسئله اجماع واقع نشده و کسی جماع نه نوشته کتب
استدلالیه فقهیه و غیره را نقل دریا من و جوامع و غیره حاضر اند بطالع کنند
و اگر در شمول معصوم شبه است پس میگویم که از اقاریل علماء که قائل با جماع شده اند

وخل مصوم باليقين محسوم مشوشتي انيك اجماع منقول باشد كه انهم با مقتدر
مصولين حجت كافي خصوصاً هرگاه مستفيض بلكه متواتر باشد و مستقني در ظاهر
تريسي بكار برده كه در اجماع نجاست جمله كفار شبه وشك ميدارد و حال آنكه نجاست
غير اهل كتاب را كسي لي الان انكار نه کرده صاحب دبير رائق ميفرمايند نجاست
غير اهل كتاب من اصناف الكفار موضع وفاق انتهى و صاحب مختصر نافع ميفرمايد
كل ما نفع لا فته نجاسة عينية نجس كالخمر والميتة والدم والكاثر الحربي
وفي نجاسة الذمي روايتان اشهرهما النجاسة صاحب رياض منبر اينه
ل عليه اجماع الامامية كما في كلام جماعة بحد الاستفاضة وفضل
تقدم في كتاب الطهارة ذكرها مفصلاً وقد علم منه ان الرواية
الثانية الدالة على الطهارة مع شد وذهاب وندرة القائل لها جدياً محمولة
على التقية من العامة العمياء وفي رواية ثالثة انه اذا اضطر الى
مواكلة امرأة بغسل يده وهي وان كانت صحيحة الا انها متروكة لا
عامل بها على الشئ في يده مع انته قد صرح قبل ذلك باسطر قليلة
بانه لا يجوز مواكلة الكفار على اختلاف مللهم ولا استعمال ايامهم
الا بعد غسلها بالماء وان كل طعام تؤكله بعض الكفار بايديهم
وباشروه بنفوسهم لم يجزاكله لانهم انجاس نجس لطعام مباشر
اياء وهذا الكلام صريح في الحكم بنجاستهم فلا بد من حمل كلامه

الامر لخطا بن مضمون الخبر على خلاف ظاهره اذ من المستبعد جدا
الرجوع عن الحكم في هذه المسافة القصيرة وابقائه مثبتا في الكتاب
ولعل مراد من الواكلة التي لا تتعدى معها الجاسة كان يكون الطعا
جامدا او في اوان متعددة ويكون وجه الامر بغسل يديه ايا
تنظيفها من اثار القاذورات التي لا تنفك الكافر عنها غالبا
فمواكلته على هذه الحالة يدون غسل اليد مظنة حصول النقطة الخ
انتهى قال سيد محي و استاذ محي مولانا السيد محمد تقى في ارشاد المبتدئين
وقد ادعى جموع من اساطين علمائنا كالسيد والشيخ والعلامة الاجماع
على ذلك وربما يشعر كلام البعض بوقوع الخلاف في اليهود والنصارى
ولم يثبت الا من ابن الجنييد وقد تبعه بعض المتأخرين والقول بالنجاسة
هو الاظهر من عبارات ابن عمار كرام ظاهر وباهر است كما فرج لي
كسي انكاره كرده واكر اختلاف في جهت در نجاست ذمی و آنهم غیر معتدیه خلاف
مشهور مستغنى را لازم بود كه اسما قائلين و محققين طهارت كفار منيوشتم
معلوم ميگردد كه آن اختلاف قاطع اجماع است يانه آياني بنيد كه جناب
استاد محي در الله تبارك تعالي نامها في تاجي علماء رضاء و بتقدري و ساخرين كقائل
نجاست اندر حوالا كتب به بسف تمام از جام فرموده اند و چه قدر اهتمام بليغ
بكار فرموده نجاست كفار ثابت كرده اند نظر مبصعين آن رساله نه در خسته

در چنین اجماع قبح و حرج کردن و طبع آزمودن فائده نمیدهد چنانکه کس از علماء
 اهل بسمارت اند نشانی بدینند تا ملاحظه کنم که شهرت نجاست که موبه اجماع
 است از اختلاف همچون ابن عقیل و ابن جنید و آنهم بخوبی ثابت نیست کما
 سیاقی انشأ الله تعالی بر طرف میشود و یا نه عالم استفتی بفرماید که ایامه اجماع
 کرده اند که دور کردن نجاست از جای سجود واجب است و لما یحسن کاشانی در
 سقاچ فتوی داده اند بجز از سجود علی النجس و خیال کرده اند که این اجماع خالی
 از قول معصوم است بنا بر تقریر مستفتی که اختلاف دوسه کس اجماع را در هم و برهم
 میکنند لازم می آید که دور کردن نجاست از جای سجود لازم نباشد بلکه افعال
 قدوة المحمدين سيد العلماء الكرام في روضة الاحكام و آنچه مستفتی میگردد بجز
 دعوی در زمان غیبت امام علیه السلام محال است این محال نیست علم باجماع
 مخصوص بزمان ظهور معصوم علیه السلام نیست علم اجمالی که از تطابق
 فتاوی و اشتهار و قرائن بسیار حاصل میشود کفایت میکند و در ضروریات
 و مذهب حصول این علم واضح با آنکه عوام هم از این شناسند و جزم بآن
 میتوانند کرد و لهذا قال العلماء العظام فی روضة الاحكام ازین تقریر واضح میشود
 که علم بدخول المعصوم درین اجماع باعتبار تطابق فتاوی و قرائن بعد قرن و
 بعد ازین و توافق اخبار حاصل میگردد و همیشه عقل محال میداند که این توافق
 و تطابق معتبرین دعا و لاین بدون موافقت معصوم علیه السلام منبسطه ظهور

در این

در این حدیث صاحب السلام علی الارواح النقیصین

در آید چنانکه علامه علی علیه الرحمه افاده فرموده اند و محک تحصیل علم اجماع مقبول
فتاوی و تطابق آراء قرار داده اند علاوه برین آنست که اطفال و بستان
سیدانند که نباشند بت پرستان مذہب امامیه است و طهارت ایشان از
عامه پس چیزیکه اجلائی بدیهات باشد چگونه جزم و یقین نخواهد شد که این
کاشف از قول معصوم است بلکه قول معصوم را ازین اجماع بعلم و جدائی درمی
یابیم و اند اقوی سن الروایة فی المعنی و حل آن آنست که فقہار مامرسین را از
سطح کتب مصنفات اصحاب با دیگر قرآن سن قبیل تجربیات علم قطعی بدخول
معصوم و اجماع حاصل میشود چنانچه طبیب حاذق از ملاحظه فتون حکمیه و
مارست علوم طبیعه و ترقی تجارت تشخیص مراض میتوان کرد همچنان درین زمان
فقہار کاملین از ماست علوم علم باجماع را دریا بند و دخول معصوم را بعلم و جدائی
درک نمیرمایند حالاً مفصلاً بیاید دانست که ترویج و تشفیق مستفیض که مراد از
اجماع محصل است یا منقول بعد تا تل محصلی ندارد و ولالت واضح بر همان جنبه
او در علم اصول وارد و کلام السید علی کلاً التقدرین ممالا غبار علیہ بحمد الله
بر تقدیریکه مراد از اجماع اجماع محصل باشد چنانکه ظاهر بلکه صریح قول سید است
پس باین وجه که سید خود استفاده اجماع محصل نموده اند و توهم اینکه علم باجماع
محصل در زمان غیبت حاصل نمیتواند شود و دعوی برین نمی توان کرد
بنی بر تحقیق صاحب معالم است و صاحب معالم در بحث اجماع دست و پا نمی کند

در خلاف مسلک اکثر محققین اصولیین خطای فاحش نموده و لاغرو فان الجواد
قد بکنو و الصارم قد بنیو ای حاصل مثل مستفیض بنای جناب سید بر تقابله صاحب
عالم نیست و از بسکه خود جناب سید مثل صاحب عالم صاحب است
پس محمد بقوله دیگر نمیتواند شد بلکه حصول علم اجماع را در زمان غیبت جاری
می پندارد و فاقا للمحقق المقتضی للقوانین و صاحب الفصول و صاحب الضوابط
والشیخ المقدس الانسابی و دیگر عناوید اکابر و والد ماجد جناب و عم بزرگوار
ایشان در روضه الاحکام و حضرت علامه اعلی الله مقامه در بعض کتب اصولیه
خود نوشته که در مثل زمان غیبت فقیه مامور علم با جمیع حاصل تواند کرد و نه
توسط محض نقل بلکه بحدس صاحب اند ملاحظه تطابق و توافق فتاوی و آیات
و هوک و بنا بر همین توافق جناب سید استادی استفاد و اجماع محصل فرمود
از تفسیریه و دیگر قرائن عدیده سدید و آن بسیار است که شافیه و محاضره ذکر
آن آمده و بنحله آن و ریخا چند قرینه ذکر میکنم و برای تشخیص کافی فان العاقل
کیفیه الاشارة و الجاهل لا یجد به و لو الف عبارة اول تطابق مذکور از عنوان
جواب سئله اندیشه ظاهریست و ذکر اقوال علماء و در صدر آن نه محض براس
اعمال تجرست بلکه جهت اشعار بهین تطابق و تناسق و دوم کثرت اجماعات
محکم خلفا عن سلف میوم عدم ظهور خلاف الا من معلوم النسب علی خلاف
فیه چهارم حکم علامه صاحب جواهر باینکه این سئله از ضروریات مذاهب است

ح کونه من ماس خلال الدیار الفقیهیه نجم کلام استا و جناب غفران آب اسع
استاد اکمل آقا باقر بهبانی اعلی الله مقامه و رعاشیه مدارک به بودن نیست
اهل کتاب از شعار امامیه و دعوی علم و قطع بر آن که مشعر خروج آن از طاعت
است و ظهور عدم تحقیق فی الابعاج المنقول بالاحادیث ششم ذکر آن در تضار
مسید مرتضی علم الهدی و دعوی اجماع بر آن با وجود معلومیت معمولیه کتاب
مذکور برای ذکر مستفادات امامیه و خلافت اهل وفاق و اهل خلافت نه خلافت
امامیه و نیز بسبب عدم تعویل سید بر منقول به احادیث هفتم استقرار اینکه مسئله از خلافت
اهل حق تجاوز کرده مابیه التزعاع و الاختلاف در میان اهل خلافت و اهل وفاق
میشود بسبب عداوت که هر یک ازین هر دو فرقه با دیگری دارند و ضرورتی
شمار کی و شمار دیگری در اندک زمان میگردد و چنانکه از مسئله ذکر شهادت
ولایت و راذان و منع تنویب و تختم به بیار و مسئله شجر و نثار و سج
خفین غسل حلیین الی غیر ذلک مما لا تعد ولا تحصى مستفاد میشود پس هر گاه
این مسئله هم در اهل خلافت مشهور بجا از شد و اوله مذہب ستیان مقتضی طهارت
گردید و علی الرغم ایشان در اهل حق نجاست شتر گردید نه به محض مخالفت اهل کتاب
بلکه بقصد مخالفت اهل طواف هم و شهرت نجاست بحدی رسید که فقهای
فریقین سباحات در آن نمودند و سلطان روم الزام ساله نزد شاه ایران
نزدت تا و تخمین طعن بر امامیه بسبب قول ایشان نجاست و شاه ایران علماً

امامیه راجع کرده مثل شیخ بهارالدین علی بن الرضی رساله در جواب آن متضمن است
و حضرت اهل حق نوشتند و نیز دیگر فقهای مشایق و مشایخ آفاق از اساتید
عراق و غیره شهادت بضرورت نذیب یا شمار اهل حق بودن نمودند که امر
تا اینکه جناب سید هم در انصهار از مستفادات امامیه نوشته اند پس از تامل این
تصریحات پیدا شد که این مسئله هم مثل مسئله متوذب و غیره از مسائل است که با التزم
در خاصه و عامه گردیده پس ضرورت است که هر شیعه عقیده خود را بر نجاست بخوبی
تمام راسخ نموده باشد مخالفه الحاقیه چنانکه در چنین مسائلی و بجز ظهور و بوسیله
پس عدم ضرورت آن از شعار امامیه و از اجماعیات ایشان لا یعنی خواهد شد
و ظاهر است که از ملاحظه این عبارات و قرائن فقیه ممارس حسب جودت دهن و
حدت خودی با جماع میتوان بر دو ملاحظه مجموع من حیث مجموع مفید اذعان و
تحقیق اجماع میشود پس اگر جناب سید استاد متنبه باین قرائن شد و نظر کسی
دیگر از معاصرین ایشان تا با آنجا رسید پس چه عجب فان لمسلک النظر استماع
و الحق احق بالاتباع و چون بعضی از علماء امامیه فرموده اند که هرگاه دوست
کس از قدمای محدثین مثل صدوق و غیره حکمی را فرموده باشد ما بجز می کنیم
که روایتی مستند خود دارند گویا نقل نه کرده باشند پس هرگاه اتفاق محدود
چند کاشف از قول معصوم باشد چگونه اقوال صنادید علماء مثل سید مرتضی
و ابن ادریس و علامه و غیره علماء متقدمین و متاخرین که قائل بنجاست اند

و اجماع همین سلسله می نویسند و جناب استاذی مد الله ظله در رساله خود به تفصیل
 تمام اسامی ایشان بنده ذکر فرموده اند کاشف از قول معصوم نخواهد بود و واضح
 تر ازین میگویم که قضیه سلمه ان الاجماع الذی لا یكون المعصوم فیه
 لیس بحجة مجمع علیه اصحاب است یا نه اگر شوق ثانی اختیار کنند اصل اجماع که یکی
 از دلائل شرعی است بر بادی رود و اگر شوق اول اختیار کنند از مستفتی می پرسم
 که از کجادر یافتی که درین اجماع معصوم داخل اند و کسی اختلاف در آن نکرده
 ایاز حال تمامی علماء امامیه که در بلاد شرق و غرب منتشر اند مطلق هستی و تقایل
 حال و صمیم قلب ایشان میدانی فاما جواب یک فوج جوانها و آنچه مستفتی گفت
 که فقط اطباء فتاوی و آراء علماء را اجماع قرار داده اند خالی از کذب سو
 فتمست چرا که تعریف اجماع که اصولیین در اصول نوشته اند اتفاق خاص
 است یعنی اتفاق طائفه علی امر لم یکن المعصوم خارجا منها و اتفاق فتاوی
 و آراء علماء را کسی در است اجماع نوشته البته علم باجماع را از تطابق فتاوی
 و اشتراک و غیره می دریابند و این نه از من ذاک و اما نوشتن مستفتی اینکه اگر
 دعوی منقول است فائده نمی بخشد چه آن مثل اخبار است مشار آن تشکیک
 در اصل جماعیات علماء است معلوم نیست که مستفتی چرا این شور و شغب در
 نجاست کفار برپا میکند آنچه در اصل جماعیات شیخ و سید مرتضی رضوان الله
 علیهما شبه و شک داشته باشد پیش علماء بیان کند چرا که در کل جماعیات

ایشان این شبهه را بعضی اخباریان بیان کرده اند و علماء اصولیین بر مبطل
تمام جواب شافعی ارشاد فرموده اند این شبهه را در پرده نجاست کفار ظاهر
کردن چه فائده دارد چونکه نخیست و در پی اصل جواب است لهذا قایل علماء را
که در محنت اجماع نوشته اند مناسب ندیده چند سطور با وصل جواب می نگارو
موش دارید که مطلوب با نجاست کفار است بهر تقدیر ثابت میشود خواه اجماع
محقق باشد یا اجماع منقول و نوشتن اینکه همچو دعوی در زمان غیبت امام
علیه السلام محال است از تقریر سابق مندرج گردید لکن العلم الاجمالی قد کون
حجت بهم در صورت بودن این اجماع بمشابه اجماع منقول مطلوب ادوست
نمیرد و چرا که علم اشیار از دو حال خالی نیست یا علم نقیصه است که بلا توسط شی
آنرا اصل شود چنانکه علم بثبوت ضحک برای انسان ابتداء یا علم توسط شی
آنرا است چنانکه علم بثبوت ضحک برای انسان بواسطه تعجب که لک فقیه را
علم بقول الله گاهی بنفسه حاصل میشود و انهم علیهم السلام قالوا لک و گاهی توسط
نقل مثل آنکه جمیع علماء راسته محمد صلعم قالوا کذا پس اگر درین محل کسی مخالف معلوم
المنه یا شد قاض اجماع نخواهد بود البته تحقیق بهر حال لازم است چنانچه
اینجا شهرت عظیمه و خلافت عامه بودن این مسئله از شعار امامیه مقتضی نجاست
است خلافت این جنید را که می پرسد یعنی که محقق و مشرعی فی حق القضا
سیکوری و هو ظاهر لکن لا یوقع حدنا اجماعاً و قال صاحب المذاکر

هذا هو المشهور من الأصحاب ويخالف فيه ابن بابويه فيجوز رفع الحد
بماء الوارد ولم يعتبر المصنف خلافاً فيه حيث أوجب الإجماع على عدم حصول
الرفع به لمعلومية نسبه أو لانقضاء الإجماع بعده انتهى والصنادع
الإجماع على جواز قراءة القرآن للجنب عند الغسل ثم وحكي لشهيد عن
سلاوة تحريم القراءة مطلقاً وعن ابن البراءة تحريم قراءة ما زاد على سبع آيات
وكرهه من نظائر حالاً قول ابن جنيد وعفان راكسي بنى برسد علاوة برين روايت
آية مريد مطلوب است تو نشتر مستفتي اينكه چنانچه شيخ مفيد عليه الرحمة
سائل غريبه وتمدش شيخ الطائفة ورنمايه قابل بگرامته الخ قابل بحاظ ولاق
التفات نيست چرا که مراد از کرامت که در عبارت شيخ مفيد عليه الرحمة واقع است
حسب خواهر بود چنانچه جناب استادى مدظلّه در رساله شريفه وجوبات چند در
ما و ذکر فرموده اند مستفتي از ان استفادّه بکنند و زياده بر طبع ساز و زنند
و اينجا براى دفع و هم مستفتي قول صاحب زماض ذکر سينم قال عليه الرحمة
و مخالفة المفيد لنا فى الفريية غير معلومة لانه كراهة الكراهة وظهورها فى
المعنى المصطلح فى زمانه غير معلوم فيحمل الحرمة وكذا مخالفة العماني لتصرّحه
بطهارة سائرهم ويحمل ارادة ماء القليل من السور كما قيل انه المصطلح
من الفقهاء بين لفظ السور حيث ما ذكره واما الشتر في النهاية فعبارة
فيها صريحة فى الجحاسة وان اتى بعدها بما رتبنا فيها لكنها مؤولة

بتأويلات غیر بعيدة ترکن النفس الیها بعد ارادة الجمع بنية و بین
 العبارة الصریحة فی النجاسة و علی تقدیر مخالفة هم لام المذکورین لا
 یکن القدح فی الاجماع المستفیضة المحکمة بخروج وجه البتة کما غیر
 مره آنکس و سابق مذکور شد که آنچه شیخ در مقام فرموده محل صحیح آن در نجاست
 است فتذکر شه مستفتی از خیم انصاف به بیند که میانه علماء تقدیرین و بین مسئله اختلاف
 مستد به نبوده و جز اختلاف عمالی و اسکانی و غیره نظر نمی یابد و آنهم محمول
 بر معنی صحیح میباشد کما سجدی انشاء الله تعالی و آنچه مستفتی گفته که شهرت نجاست
 که بعد زمان شیخ علیه الرحمہ بلکه بعد ابن جنید علیه الرحمہ بوده است استدلال
 درست نمی شود و اولاً باین وجه که قول همه اجتہادی بوده است و عدم دخول
 معصوم علیه السلام بر ظاهر انتہای باطل است از بیانات سابقه واضح گشت
 که شهرت نجاست کفار بعد توأثر رسیده و بله و محبب آن میدانند که در مسیحا
 نجاست کفار است پس و راجعاً می بدیهیات بودن این مسئله مثل نوز و
 سرور محل ریب نیست مسئله از ظنیات خارج گشته و اعل یقینات شده
 است و این شهرت که مستفتی بر آن معترض است قریب باجماع است و
 دخول معصوم و رین اجماع هم از یقینات است قال السید الجلیل
 المروئی للقلیل اکمل لعلماء النحول فی اساس الاصول و التحقيق فی
 ذلک عندی هو ان الشبهة ان کانت هی بین قدماء الاصول و کانت

المخالف معلوم النسب فلا بأس في الحاقه بالمجمع عليه فان العادة تقتض
 موافقة المعصوم لهم ولعل هذا هو السر في ادعاء امثال السيد الشافعي
 للاجماع مع ظهور المخالف اما ان كان المخالف غير معلوم النسب فهو
 ليس بجهة ولا بأس في جعلها من المؤيدات المستفتى اين عبارت رغبوا
 به بنيد و بگويد که مخالف معلوم النسب و راي نحن فيه است يانه بلکه حق آن است
 که درين مسأله خلافی معتد به نيست و آنچه بظاهر خلاف می نمايد باکی عن نظام
 است کما او مانا اليک سابقا من کتاب الرضا و سيجي بعض منها في محال مناس
 و عجيب تر آنست که مستفتی در پرده مسأله نجاسات مشرکين براستدلالات فقها
 که بلفظ اشهر ميکنند و ميگويند که الا شتر کذا و کتب فقه ازان مملو است معتبر من
 ميشود و شهرت که قريب باجماع عياش تسليم ميکنند اکنون لازم می آيد که کل
 مسأله را که در کلام اصحاب بلفظ اشهر واقع است تسليم ندانند و انه بعيد غير سديد
 و چون در حديث وارد گشته که قول مشهور و مجمع عليه الاحتيار بايد کرد و شاف
 و نادر را متروک نهند انچه تسليم شهرت نجاست مشرکين چاره کار نيست به
 بيند حديث اعلیکم بالسواد الاعظم و کلام بلاغت معجز حضرت امير عليه السلام
 و رنج البلاغه التزموا السواد الاعظم فان ید الله علی الجماعه و اياکم
 و الفرقه فان الشاذ من الناس للشيطان کما ان الشاذ من الغنم
 للذئب انتهى پس معلوم ميشود که شهرت نجاست مشرکين قبل شيخ و بعد شيخ

از قدیم قرن بعد قرن بین المتقدمین و المتأخرین بسبب رسیدن می آید و کین
ماکان محبت شهره خواه بطور استقلال باشد یا بعنوان مرجعیت و در توانین
و فصول و ضوابط و دیگر کتب اصولیه با و له قویه و بر این علیه بهرین است
پس تقلید صاحب معالم و غیره بمقابل آن قابل معنا نباشد و بدو

قول ما نیا باین وجه که سالها بسبب جلالت شان شیخ اکثر علماء مسلک
شیخ در اکثر مسائل اختیار کرده اند و کمتر با جهاد خود عمل فرموده اند

اقول صاحب معالم که استفیض هر جای و هر مقام بر تقلیدش می پردازد و هم
این مضمون را ارشاد کرده است الا دست از انصاف نباید کشید که فقهاء
و مجتهدین را چه ضرورت است که تبعیت شیخ کنند تقلید شیخ در مسائل فقهیه
مجتهدین را لازم نیست علماء متأخرین در اکثر مسائل فقهیه خلاف شیخ بیان
میان کرده اند و هرگز تقلید شیخ نکرده اند و الله در العلامة المدقق المحقق

البرعانی شرحه علی معالم حیث قال فیہ نفسیق علماء الفرقه
و تضلیلهم او تجهیلهم بحیث لم یبق فی الفرقه حجة یرجع الیه

حتى التجأوا الی تقلید الاموات و کل ذلک و اضمر الفساد و جلا
هو کلام و عظم منزلتہم معلومه و ذکر خلاصہ فہم و وفائہم فی المسائل
متداول بین اساطین علمائنا کالفاصلین و الشہیدین و غیرہم

انتهی فانظر فیها المستفتی فی هذه العبارة فانها صریحة فی

ان العلماء العظام والفقهاء الكرام لم يقلدوا الشيوخ في المسائل بل ذكروا
خلافه في الكتب والرسائل واگر قول شیخ سبأ این شهرت باشد تا هم
بانضمام قرائن دیگر که خلاصه مستدبره درین مسئله نیست و مخالفت عامه هم
متصور قول نجاست کفار اقوی می باشد پس همچو شهرت که در حقیقت اجماع
ست تقضی موافقه المعصوم لهم اهل علم و فضل بنظر وجوب اجتناب کرده اند
نه بنظر احتیاط غیر واجب چنانچه سلفی گمان میدارد و خواص و عوام همه میدانند
که از نجاست کفار احترام واجب است و سوره ایشان نجس و همچو شیوع که قرناً
بعد قرن می آید یقین می باشد و تحقیق تحقیق -
قوله كما قال -

اقول این عبارت نه عبارت علامه نجفی است و نه عبارت استادشان بلکه
عبارت استاد الكل آقا باقر بهبانی است در حاشیه مدارک و جناب استاد کل
استاد صاحب جواهر نیست بلکه استاد و بحر العلوم است و بحر العلوم استاد جناب
شیخ جعفر کاشف الظلمات است و کاشف الظلمات استاد علامه جواهر و عجب است
از سائل که با وجود این جنبیت از اساطین فقه و کتب اصول فقه چرا دخل
در عقولات می فرماید و با محققین فن می آویزد و محض تعویل بر عبارت صاحب
معالم که آنرا ایجاد اصول فقه توان گفت غالباً در زمان طالب علمی حسب
رواج هند چونکه بر محض مباحث ابتداییه اصول معالِم خوانده اند و در عالم بهتر

از صاحب معالم و کتابی بالانرا از اصول آن نمی دانند و شاید که تا حال
ترکیب اسم کتاب و وجه تسمیه آن هم پیرایه نبوده باشد و کاش می دانستند
علامه ماکه انموذج محققین سلف اند می نمودند با صاحب جواهر و صاحب
استاد الکمال ستاد جناب غفران آب هم مبالغات ندارند با وجود این کثرت
اطلاع -

قوله علاوه ازین بعد شیخ مفید علیه الرحمه این شهرت متفق علیه نیست شیخ الطائفة
در نهایت سوراehl کتاب را کرده نوشته -

اقول جوابش از عبارت رباعی که سابقاً ذکر شد مستفنی بدو یا باطل
گردد که عبارت سنایه صریح است در نجاست کفار و ما یقوهم به الطهارة ماول
است کما مضی فتذکر -

قوله صاحب شرايع الاسلام در کتاب اطعمه و اشربة الخ -

اقول صاحب شرايع جمع اصناف کفار را بنحس العین میدانند و تمامی شرايع
و محشیان شرايع الاسلام روایت طهارت را روایت بشاذه محمول بر تقیه
نیویسند کما فی شرح البکیر بعد ذکر الروایة الدالة علی الطهارة لکنها موافقة
للتقیة مخالفة للاجماعات المحکیة و الشهادة العظيمة التي کادت
تکون اجماعاً و همچنین شیخ مرصنی در شرح خود ارشاد فرموده است و خود
محقق در اعتبار اتفاق اصحاب بر نجاست جمع اصناف کفار ماعدا اليهود

والنضاری نقل فرموده مستفتی را لازم که حسب مرسوم باطل خود اسما را بکین
طهارت کفار حرب تحریر نماید و بدو نه خط افتاد و العجب من المستفتی
آنکه یزعم طهارة الکفار مطلقاً سواء كانوا اهل حرب او اهل ذمة
وقد نقل جماهير العلماء المتقدمين والمتأخرين الاجماع على نجاستهم
وعجب تر آنکه مستفتی دلیل عدم شهرت از کتاب شرائع می آورد و عبارات
شرائع مفید طهارت کفار نیست بلکه نجاست از آن ظاهرست چرا که صاحب
شرائع میفرماید والکفار انجاس نجس لما نعت بمباشرة فهدله سواء كانوا
اهل حرب او اهل ذمة علی شحار الروایتین ازین عبارات ظاهرست
که روایت مشهوره که قریب باجماع است دلالت بر نجاست کفار میکند و روایت
طهارت غیر مشهور و شاذ است و از عبارات کتاب مذکور پیدانمیت که کسی
بطهارت کفار حرب هم قائل باشد چنانکه مستفتی زعم کرده است چرا که مصنف
اشهر الروایتین گفته اند اشهر القولین وعجب تر آنکه قول صاحب شرائع که در
مبحث طهارت است مستفیض از آن چشم پوشی کرده میخواهد که گوی سبقت
در اثبات طهارت بت پرستان برود و در عهد نجاست مذهب خود که مشهور است
است نقشی تازه مفید عوام بر روزگار گذارد و لکن الحمد لله که این پیامش
آب که عبارت از سراب است بر اهل حق ملتبس نخواهد گردید اگر و دیده کور نباشد
چند تعلیمات از کتاب شرائع استنباط نجاست کفار میتوان کرد و قال العلماء

الکافر وضابطه من خرج عن الاسلام او من اتحله وجمد ما يعلم من الدين
 ضرورية كالحواجر والغلاة الثماني بعد چند سطور میفرماید وانی الا فی الکلب
 والخنزیر او الکافر ثوب الانسان رطبا غسل موضع الملاقة واجبا وان
 كان یا بسا رش بالماء استحبابا انتهى الثالث فی الاستئذان وهی کلمات طاهرة
 عد اسور الکلب والخنزیر و الکافر انتهى اینجا کافر را باجماع نہیں قرار داده
 الخامس و کتاب اطعمه واشربة میفرماید الثالث الاعیان النجسة كالعدنة
 النجسة وكذا اكل طعام مزج بالخم والنبيذ والمسكر والفقاع وان قتل
 وان وقعت فيه نجاسة وهو ما یح كالبول او بانهرة الكفار وان كان
 اهل ذمة علی الاصح انتهى ازین عبارت صاف معلوم میشود که روایت
 طهارت غیر صحیح بلکه شاذ یا شاذ مردود است و کم له من شواهد و باین همه
 معلوم نیست که ذکر عبارت شریع اینجا برای چیست اگر شهرت طهارت
 بت پرستان ازین عبارت منظور است کما هو الظاهر پس چگونه اثباتش
 میتوان کرد لفظ شهر الروایتین دال است بر شهرت نجاست کفار نه بر طهارت
 و اگر طهارت ایشان مطلقا خواه مشهور یا غیر مشهور مد نظر دارند پس مفید
 نیست کلام اینجا موافق مواد اعظم است نه بر شواذ و نوادر با اینکه دعوی
 شهرت از محقق متناهی تحقق اجماع محقق از پیرویه پس تحریر محقق نامهن
 بر جناب سید محقق نیست که استفاده اجماع محقق معنی بر تحقیق خود است نه تقلید

دیگری بهر کیفیت ادعای محقق شهرت را منافی ادعای اجماع جناب سید نیست
بلکه موید آنست و قرینه است از قرائن مثبتة آن فافهم -

قوله و خلافت ابن جنید و ابن ابی عقیل -

اقول وجه تخصیص سور اهل کتاب بکتل که در زمان ایشان کثرت معاشرت

و مخالفت با یهود و نصاری بوده باشد که تحریر موجب حرج گردیده باشد

و الزاماً میگویم که عمافی چه تخصیص لفظ سور کرده است چه مانع بود که صاف

و صریح میگفت که اهل کتاب ظاهراً اند پس از تخصیص لفظ سور معلوم میشود

که بوجه کثرت مخالفت و معاشرت اهل کتاب با اهل اسلام آب قلیل که نزد ایشان

منفصل نمیشود و اراده کرده است نه طهارت اهل کتاب و قول اسکافی بوجه

عمل کردن ایشان بر قیاس لائق لحاظ نیست و آنچه مستفتی گفته که اکثر علماء

حواله و استناد قول ابن جنید علیه الرحمه در اکثر مسائل و احکام فرموده اند

مرد و هست قال الشیخ المرقزی فقد ذکر فی ترجحة الاسکافی ان الاصل

تروا خلافاً لاجل قوله بالقیاس وان فتاویه غالباً علی طبق العامة

مع ان المجعین ههنا لم یعتنوا بمخالفته و عدم عبور بعید انتهى مستفتی

کجا اینقدر وسعت نظر که قول مجتهدین و مسائل اختلافیه را مطالعه و تمیز حاصل

نماید لازم است که تقلید مجتهدی کرده بران عمل نماید -

قوله و شهید راجح در مسائل -

اقول بر تقدیر تسلیم از چنین عبارات را که بعضی علماء مثل شهید و مسالک
یاسید سند در مدارک دریافت میشود و آن حجت بر غیر ایشان یا مقلدین ایشان
نیست و فقیهی دیگر را میرسد که بحسب قواعد مقرر ممتد معمول بهایر خلاف
شان علم یا مظنه اجتہادی انعقاد اجماع محقق برساند و هو المطلوب قولہ و آنچه
گفته اند که بعضی متقدمین متأخرین قائل لطہارت اہل کتاب معلوم لغت
اقول بیاورد است کہ در اصطلاح اجماع عبارت است از اتفاق کاشف خوا
اتفاق بعضی باشد یا کل پس اتفاق صد کس بلا کشف لغت و اتفاق
دو کس مثلاً با کشف با وجود مخالفت کل اجماع معتبر است كما صرح بہ فی المعتمد
و ہمین مراد از دخول قول معصوم است نہ اینکه صراحتہ قول معصوم بطور قطعی
یا ظنی موجود باشد تا کہ اجماع رجوع بخیر کند و ہر دو دلیل اجماع و سنت تداعیل پذیر
و ظاہر است کہ اجماع کذا فی حاجت اتفاق متقدمین و متاخرین و معرفت
تفصیلی اقادیل شان منجواہ علاوہ اینکه علم اجمالی اتفاق قدما و متاخرین
کہ محفوظ بقرائن باشد کافی در دعوی اجماع میشود و معنی از علم تفصیلی مثل علم
بطلان تراویح نزد ہر پابند تشیع در مشرق باشد یا مغرب یا سہل یا جبل و
ہمچنین علم بر ادت عایشہ از زنان نزد ہر پابند اسلام و عدم صحت روزہ روز
پنجشنبہ تا چاشت چنانکہ مرصوم عوام زنان ہند است الی غیر ذلک مما لا یحصی
کثرہ حالانکہ جمیع کتب مسلمین غیر موجود و فتاوی جمیع علمای آفاق برین

غیر شهود قولہ این در صورتی است کہ دلیل رجحان بجانبے نباشد
 اقول دلیل رجحان طہارت اہل کتاب حیثیت و مانع از اہل ہارث کیست
 بینوا تو جبر و اثبت العرش ثم انقض پس تطابق فتاوی قرنا بعد قرن دلیل فتو
 معصوم است و شہرت عظیمہ ہم از مویدات و معتقدات است و کیف یحکم
 العقل السليم بان جما حیدر هو لاء العقلاء العلماء حکماء بالاجماع علی
 نجاستہم بغیر کشف قول المعصوم و اما اختلاف اسکا فی و عمالی پس
 اولاً بوجه احتمالات ماسبق قول شان مفید طہارت نیست کما مر و ثانیاً
 ان المجمعین ہمنالم یعتنوا بمخالفتہما فان قولہما موافق لمذہب
 العامة مخالف للاجماعات المستفیضة و کفایک شاہدا علی ما
 قلت ان الشیخ المرتضیٰ فص فی شرحہ للشرایع الانصاف ان مخالفتہ
 ماعد الاسکا فی غیر واضعہ کما صرح بہ بعض و کم من اجماع سبقہ
 و لحقہ فلا ینبغی التامل فی القول بالنجاسة انتهى ازین ظاہر کہ در
 مسئلہ جز اختلاف اسکا فی خلافی دیگر نظر نمی آید پس اختلافات چند
 علماء کہ مستفیضی زعم کرده چگونه صحیح میتواند شد و از اختلاف یک کس کہ
 قولش موافق عامہ و خلاف شہرت غلبہ باشد اجماعات مستفیضہ برہم نمیکرد
 و پانہدی کلام محض بایم خذ بالجمع علیہ بین اصحابک و دع الشاذ
 النادرین مقام ضروری او فتاد و چون عادت اسکا فی جاری گشت

که در اکثر مسائل تفایده و مجمع علیها مسئله نادر و جداگانه اختیاریست نماید
پس اگر اینجایم خلاف او ظاهر باشد ضرر نخواهد داشت بطریق آنکه اجماع منعقد
گشته است بر عدم صحت یحیی بن یحرم و کعبه مصحف و قرآن و والدین و هر یک
از انبیاء و ائمه اثنی عشر و اسکانی که خلاف اجماع بانقلاب و صحت آن گشته در ملک
شواذ منعقد شده و اجماع کل در عدم و برهم نخواهد بود و دلیل نجاست از آیات
قرآنی و هم از روایات آیه انشاء الله تعالی و خصوص نظر انیکه درین مسئله خلاف
معتد به و قابل لحاظ بتصریح ساطعین علیا منصف جمعی بدیج موجود است فائق نفی
عن البینات و لا تلقی بایه یک الی المخطورات قوله اکثر احکام من المتفقین
مشهور بود ندانم اقول این مسائل سه که مستفتی بآن متفوه است خلاف
مقصودش می باشد قیاس من مسائل برانحن فی قیاس مع الفارق است
و بینما بون حسب اگر مسئله فقیه الزمجمع علمیه مدین و متاخرین و مشهور شهرت متواتر
و خلاف عامه و ضروریات مذموب الیه و موافق ظاهر آیات قرآنی و روایات
متکاثره و متواتره که خلاف آن محمول و تلقیه و یا قول شاذ و نادر باشد ثابت
میشد باز متاخرین آنرا ترک کرده شاذ را اختیار میکردند و آن وقت البته این
مسئله نجاست مشرکین محل مناقشه میبود و از فلسفیس حالا بختیم نصفت بینند
که این مسائل مسطوره مذکور مستفتی بمشابه مسئله نجاست کفار نیست اذل بحث نفعال
و عدم النفعال آب چاه صاحب شرح کبیر و شرح قولان تن میقتضی در فی نجاسته

من فضلكم في كل وقت من أوقات الصلاة والسلامة

ماء البيرة بالملاقات للنجاسة من دون تغیر قولان مشهوران اظهرا
 عند المصنف تبعاً للمشهور بين القدماء بل المجمع عليه بينهم
 كما عن الانتصار والغنية والسراير والمصريات للملك في الاخرين
 عدم الاختلاف النجيس از قول جناب سيد سند ظاهريست که هر دو قول
 يعني النجس وعدم النجس آب چاه مشهور بين المتقدمين والمتأخرين بودند
 واین مسئله از مسائل جهادیه و خلافیه مشهورست و اگر از این آتشها و تسکین
 خاطر نکرد دارشاد شيخ مرتضی علیه الرحمه که در شرح شرائع الاسلام میفرماید مطاعه
 بکنند حاصل کلام جناب در کتاب مستطاب نیست که آب چاه اگرچه کثیر باشد
 بمجر و ملاقات نجاست نزد اکثر قدامت مثل صدوقین و مشایخ ثلثه و اتباعهم
 و علی و ابن سعید و محقق و الفاضل در بعض کتب و شهیدین و آرمانی
 و علامه التمدیدین و مصریات محقق الاجماع و در سرار رنقی خلاف و در شرح
 حمل الاجماع و عمر کاشف الرموز ان علیه فتوی الفقهاء عن ذمن النبي
 الى يومنا هذا و فی الروضة کادیکون اجماعاً نجس میشود و عمالی و ابن
 القضاة و شيخ في التمدیدین و علامه در اکثر کتب خود و شيخ مفید الدین
 محمد بن محمد الحکم و ولده و صاحب التقیج و المویز و جامع المقاصد و المحقق
 المیسی و الشیخ الشافعی و جمهور المتأخرین قائل بعدم النجس شده اند اگرچه
 قلیل باشد و بعضی در قلیل و کثیر فرق کرده اند نیست حاصل کلام جناب

شیخ مرتضیٰ مستفتی به بنید که آیا همین طور است مسئله نجاست کفار و عین عنوان
 اختلاف کثیرین العلماء درین مسئله هم مستحق شده یا طور است و راست آن
 انصاف را از دست نباید داد و عدم انفعال را ساز و غیر مشهور قرار داد
 یعنی چه شیخ مرتضیٰ بعد نقل عبارت مذکور ه من فرمایند و فی نجاسته ما را بپیر بالملا
 لنجاسته اما الاجماع والشهرة فموهونان بما عرفت من الخلاف من کثیر
 من العلماء و جناب سید سید میفرمایند فاذا نظر القول بالطهارة
 مطلقاً وفاقاً لجماعة من القدماء و اکثر المتأخرين از عبارت هر دو
 کتاب کا شمس رابعة النهار آشکار است که علماء متقدمین و متاخرین
 با هم درین مسئله مختلف بودند و اجماع و شهرت که در زمان بعض ثقات
 یافته شد موهون و بے اصل بود و در این فی معاملة بالعکس است نه معانی
 که شهره و اجماع را بر طرف سازد و نه روایتی صحیح و نه شعار امامیه که از ان
 طهارت ثابت شود بل نجاست کفار میان قدام و متاخرین هر دو مشهور
 و مجمع علیه بود و اختلاف شاذ مخالف لمذهب الامامية رضوان
 الله علیهم و ان شئت التفصیل فارجع الیهما و م تلیث غسلات
 این مسئله هم مشابه نجاست کفار نیست علماء امامیه درین مسئله خیلی اختلاف
 و اقادیل نموده اند که بر جوع کتب مبسوطه ظاهر میشود و بعضی قائل باستحباب
 تلیث غسلات شده اند کما ذکره المستفتی و بعضی مثل بزرگعلی و کلینی و صدوق

از مستدرین و بعضی متأخرین مثل کاشف الشام و غیره قائل بعدم استحباب شده اند
قد ذکر ثقة الاسلام بعد ذکر الروایة المتضمنة لقوله علیه السلام
ما كان وضوء علی علیه السلام الا مرة ما لفظه هذا دلیل علی
ان الوضوء مرة لا نه كان اذا ورح علیه امران كلاهما طاعة
لله اخذ باحطوهما واشد هما علی ید نه وان الذی جاء عنهم
عليهم السلام ان الوضوء مرتان لمن لم يقنعه مرة واستزادة فقال
مرتان ثم قال ومن مراد علی مرتین لم يوجد هذا غاية الحدیث
الوضوء الذی من تجاوز مرة اشهر و لم یکن له وضوء و كان کمن صلی
الطهر خمس رکعات و لو لم یطلق فی المرتين كان سبيلها سبيل ثلث
انتهی از عبارات مذکوره ظاهر که ثقة الاسلام استحباب ثلث غسلات تسلیم نمی
فرماید و چون روایات استحباب و عدم استحباب هر دو وارد گشته اند بعض
محققین جمع بین الاخبار کرده گفته اند که آنچه مرة ثانیة استحباب وارد گشته
مراد از ان قصد استیعاب آب است که تمام اعضا را برسد و مراد از مستغنی عنه
غسل مستقلة است الی غیر ذلک من المحتملات و التاویلات المذكورة فی
المبسوطات و آنچه مستغنی میگوید که متأخرین در باب غسلات یدین در وضو
کچه وجه خلاف مجمع علیه تقدیرین مسلک اختیار فرمودند انتهى علی الاطلاق
درست نمی آید چرا که بعضی متأخرین هم قائل با استحباب شده اند قال

سیدی و اُستادی جناب السید التقی علی الله مقامه فی ارتداد
 المؤمنین اعلم ان المشهور بین متأخری اصحابنا هو القول باستحباب
 التثنية و يظهر من كلام بعض قدمائنا انه بدعة والمسئلة لا
 تخلوا عن اشكال والا حوط بل لاضا لاقتصار علی المرة الا اذا
 لم یقع مرة انتی و جناب علمیین مکان در روضه الاحکام سفیر باید
 و اقوال درین باب در غایت اضطراب و اگر از ره گذرین اختلاف جاد
 اجتناب پیماید بهتر خواهد بود انتی پس از عبارت علماء فحول معلوم میتوان
 کرد که مره ثانیه را بعض متأخرین صرف بنظر احتیاط که در مره اولی اشکال
 لازم نمی آید ترک کرده اند مع هذا این مسئله مثل نجاست کفار غیبت
 نجاست کفار و مستقدین و هم در متأخرین مشهور و مجمع علیه بودند انیکه اولاً
 در مستقدین طهارت مشهور بود و بعد آن متأخرین نجاست اختیار کردند
 چنانچه زعم مستفتی است تمام کتب فقیهیه استدلالیه و غیر استدلالیه حاضر اند
 مطالعه کنند که هیچ جا شهرت طهارت مذکور نیست پس چگونه این مسئله
 بمشابه مسئله تثنیه غسلات خواهد بود و غیبتیها بون بعید سوم طهارت جلودیه
 از ذکر این مسئله در این اوراق جز تضحیح مداو و قرطاس و اظهار انتشار
 حواس فائده بنظر نمی آید چرا که مقصود مستفتی اگر این است که جناب صدیق
 تنها قائل بطهارت جلودیه بوده اند و خلاف اجله علماء مسلک شافعی

و نادرا اختیار کرده اند پس چون صدوق بطهارت کفار بر طبق ظاهر قول
 شاذ اختیار بایند بنود پس این بنای فاسد علی الفاسد است قول صدوق
 تقابل مخصوص متواتره و اجماعات محکمه معتضده و شهرت عظیم بر نجاست جلوه
 میته و عدم جواز استعمال در صلوٰه و غیر صلوٰه کی معتبر خواهد بود و استصحاب
 نجاست سابقه میته هم سبب عدم جواز استعمال جلوه میته است و اگر مقصودش
 تذکر این مسئله مطلبی دیگر المعنی فی لفظین الشاع گفته آید پس باید که اولاً اظهار آن
 معنی کنند بعده طالب جواب شوند و از تفرد صدوق در طهارت جلوه میته
 طهارت کفار ثابت نمیشود چهارم تعکس غسل یدین **اقول** ذکر این مسئله
 اینجا اگر ازین راه است که سید مرتضی با وجود شهرت عدم نکس غسل یدین
 مشکو سار و ادانسته اند پس طهارت کفار هم اگر چه قول شاذ و خلاف مجمع علی
 است اختیار باید کرد پس اولاً باید دانست که اجله علماء قول سید را معتبر
 نمیدانند و میگویند که آنچه جناب سید از آیه قرآنی **فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ**
وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ که علی الاطلاق واروست و تحذیر غسل را
 نیست بل تحذیر بفصول قال فی الوجیز و انما احتیج الی التحدید
 لان الاطلاق المدحسب لعموم واللغة جاء علی غایات
 الی الزند و الی المرفق و الی المنكب فافتقر الی تعیین اطراف
 اثنی و مبداء غسل از کرمه مستفاد نیست غسل یدین را مشکو سار و ادانسته

این
 سخن
 بیان
 از قول
 سید
 که
 غسل
 یدین
 واجب
 است
 و
 اگر
 از
 این
 راه
 است
 که
 سید
 مرتضی
 با
 وجود
 شهرت
 عدم
 نکس
 غسل
 یدین
 مشکو
 سار
 و
 ادانسته
 اند
 پس
 طهارت
 کفار
 هم
 اگر
 چه
 قول
 شاذ
 و
 خلاف
 مجمع
 علی
 است
 اختیار
 باید
 کرد
 پس
 اولاً
 باید
 دانست
 که
 اجله
 علماء
 قول
 سید
 را
 معتبر
 نمیدانند
 و
 میگویند
 که
 آنچه
 جناب
 سید
 از
 آیه
 قرآنی
 فاغسلوا
 وجوهکم
 و
 ایدیکم
 الی
 المرافق
 که
 علی
 الاطلاق
 واروست
 و
 تحذیر
 غسل
 را
 نیست
 بل
 تحذیر
 بفصول
 قال
 فی
 الوجیز
 و
 انما
 احتیج
 الی
 التحدید
 لان
 الاطلاق
 المدحسب
 لعموم
 واللغة
 جاء
 علی
 غایات
 الی
 الزند
 و
 الی
 المرفق
 و
 الی
 المنكب
 فافتقر
 الی
 تعیین
 اطراف
 اثنی
 و
 مبداء
 غسل
 از
 کرمه
 مستفاد
 نیست
 غسل
 یدین
 را
 مشکو
 سار
 و
 ادانسته

خلاف و ضرورات بیانی و شهرت متواتره و اسانید معتبره و خلاف قول مسک
لین هکذا اتذیلها فانما هی فا غسلا و اوجوهکم و ایدیکم من
الطافی و خلاف شهرت است پس سوی صراط است که تجاوز از ضرورات
بیانی و شهرت متواتره نکنند و راه موافقت عامه نه پیایند و ثانیاً اینکه سند
نجاست کفار بوجه اینکه هر کس و ناکس سید اند که مذہب خاص یا میه است
از ظنیات خارج گشته و اخل قطعیات و بدیهیات شده است این سند
از باب مسائل اجتهادیه و خلافیه نیست که قیاس بر کس بدین کرده آید
نجم نجاست مخالف مذہب اقول از ذکر قول نجاست مخالفین طهارت
کفار ثابت نمی شود جناب سید مرتضی بوجه اطلاق کفر در احادیث بر
مخالفین مثل روایت ابراهیم ابن ابی بکر قال سمعت ابا الحسن ^س
علیه السلام یقول ان علیاً علیه السلام باب من ابواب
المهدی فمن دخل فی باب علی کان مؤمناً و من خرج منه
کان کافراً و من لم یدخل فیہ و لم یخرج منه کان فی طبقه
الذین لله فیهم المشقة الی غیر ذلک من الروایات الكثیره
المذکوره فی المبسوطات قابل نجاست مخالفین شده اند الا
مشهور طهارت مخالفین است و مراد از کفر در احادیث غیر ایمان است و
ایمان احضار از اسلام است و چون بظاهر قابل بشهادتین و از شرف

اسلام مشرف شده اند و ائمه علیهم السلام احترام از ایشان نه فرموده اند
و جلوه و تزیین که در اسواق مسلمین یا در ارض اسلام باشد حلال فرموده
اند اطلاق مسلم بر ایشان کرده میشود و جناب ائمه علیهم السلام و اصحاب کبار
باین کثرت مخالفت و معاشرت و عدم احترام از فرموده اند که حجت تقیّه
هم بر طرف می باشد جناب شیخ مرتضی در شرح شرایع الاسلام میفرمایند
که حکم نجاست مخالفین مطلقاً خواه بحد غضب رسیده باشند یا نه ضعیف
است و توهم نشود که از قول طهارت ایشان فضل و مرتبت بر سایر مصلحت
کفار خواهد بود چرا که این حکم طهارت بنظر دفع حرج مومنین واقع گشته نه
باعتبار فضل ازین بیان ظاهر شد که این مسئله هم از مسائل احتیاطیه
است اگر کسی تقلید جناب سید مرتضی بکند باید که قائل نجاست مخالفین
باشد و مسئله نجاست مشرکین از ظنیات خارج گشته داخل یقینیات شده
است قیاس این مسئله بر آن مسئله نمی زید پس رعایت قول مشهور
که مجمع علیه و شعار امامیه در آن منحصر باشد کافی بذه مسئله ضروری و لابد است
ششم انفصال ما رقیل اقول بنابر کلام عمّانی بطهارت سور کفار همین
مسئله معلوم میشود حکام غیر مره و کم لئذیه المسئلة مفاسد ذکرها الفقهاء
الکتاب الاستدلالیه و لا یخفی سخافه قول و هو خلاف الاجماع و الاحادیث
و اوردن سن الا ائمه علیهم السلام و کیف ما کان تطویر که در شواذ اقوال

و مصر بعضی جلا بطرف آن کرده از قبیل تطویل لاطایل و تصحیح براد و و طای
 است زیرا که مسلم کسی نیست که گاهی اختیار شاذ و جایز نیست پس اثبات
 اینکه بعضی اجلاء و کون و جنوح بشواذ هم گاهی کرده اند بے محل خواهد بود
 قوله مسلک شاذ و نادر چرا اختیار فرمودند اقوال سید مرتضی
 یا صدوق یا عامانی معصوم نیستند که در مسائل حتمی و خطا نکرده باشند ممکن
 است که مسئله یا جماع بنبوت پیوسته باشد و علم آن بسید رسیده باشد
 یا واقعاً اجتماعی نباشد یا نزدشان از قبیل شاذ و نادر نباشد بلکه شاذ و نادر
 باشد الی غیر ذلک و هر گاه مستفتی در مقام تحقیق است باید که بخوبی اقوال
 علماء و فقهاء را معائنہ کرده و پابند شریعت غر و متقا و احکام ملت بسبب باشد
 و اگر منظور طبع آزمائی و تدلیس عوام شیعه و خوردن شیرینی ساخته دست کفای
 است علماء را از جواب همچنین استقامت معذ و روارند بلکه گاه است که عالمی
 را ظاهراً میشود و توسط نقل یا بتفطن تطابق فتاوی اصحاب که این مسئله
 مجمع علیهاست و بعد چند گاه بر و ظاهراً میشود که ناقل جماع مسبب اشتباهی
 که او را عارض شده باشد مطابق واقع نقل نکرده باشد یا تابع فتاوی
 بکدامی وجه خفی فائز بدرجہ اجماع بوده یا نبوده و معارضن اقوی از ان حال
 بدست آمده و مجتهدین چونکه فحوص و تتبع و تنقید بلغ میفرمایند در نبوت
 معذوراند ان الله لا یكلف نفساً الا وسعها و لک حال الاخبار

در بعض جاها علم منسوخ میشود و علم ناسخ نمیشود و علم عام میشود و مختص معلوم
نمیشود مطلق مدرك میشود و مقيد مدرك نميگردد و الى غير ذلك من المحال لكثرة
المذكورة في الاصول پس علماء در اختيار كردن قول شاذ و نادر معذورند
و چونكه اجماع نجاست كفار متواتر الانقياد است در حج قطعيه بودن آن محل
ريب نيست و اگر بالفرض اجماع منقول هم باشد روايات آتیه و شهرت
عظيمه و خلاف عامه كما قال عليه السلام ما خالفت العامة ففیه
الرشد و شعار اماميه و غيره از مزخجات و معتضدات خواهم بود و ذلك
فضل الله يوتيهِ من يشاء **قوله** هرگاه نظر ميكنيم اخبار الملبيت عليهم السلام
از روی كتب النسخ **اقول** آنچه تصحيح اخبار طهارت کرده و در عنوانها صحيح فلاح
و فلان آورده معلوم نيست كه تقليد كسي است يا با جتهاد خود على الاول مصححه
خواهند بودند صحيحه و على الثاني اثبات اجتهاد و حقيقت راى خود از دليل
معتبر بايد نمود و نیز اظهار بايد فرمود كه هر صحيحه مستدل بها عليا است يا وسطى
يا دنيا تا كه صنفش در مقابل صنف اخبار نجاست در ميزان اعتبار سنجيده
آيد و اگر نه بر ظاهر كه محض تصحيح عودى ندارد و نیز فرمايند كه عليا كالوسطى
است او كالدينيا يا وسطى كالعليا يا كالدينيا است يا دنيا كالعليا او كالوسطى
است و على كل تقدير نوكر هر خبر مقطوع نموده اند پس يا اقرار مقطوعيت و اقباع
فرمايند يا حواله دهند كه عنقه آن در شينيت كدام اصل ديده شود و بحسب آن

بحث در سند نموده آید و لو فرضنا که جمله این اخبار صحاح علیا کما لایحتاج الیه
 و از راه کثرت عدو نیز مزیت بر اخبار نجاست دارند و لکن مع ذلک که میتوان
 که از قرائن عقلیه و امارات و اخیله و خارجیه محبت را در حمان اخبار نجاست بطریق
 حاصل آید یا نمی بینی استحباب صوم یوم عاشورا محض از یک دو حدیث
 ظاهر میشود و عرضش از اخبار صحیح کثیره که کمتر از سی و تپیل نخواهد بود مع ذلک
 کلام صاحب جواهر اعتنا با آنها نداشته سبب چند قرائن قوی ترجیح اوله را داده
 یا در و در جناب رسالت که با وجود آنکه کثرت اخبار معتبره بلکه صحیح او کما
 دلالت بر وجوب آن دارد عند ذکره اما با سنده او مطلقا کما فسر فی محصله
 و لا اقل که مفادش اجتناب الوجوب کفائی باشد لکن مع ذلک که حکم اکثر قرائن
 و امارات مذکوره اکثر اعلام استحبابش را در غیر صلوات و غیره ترجیح داده اند اعتبار
 لها و حدها بمقابلتک الصحاح طراد کم له من نظائر الخشقی علی صریح الفی و چون
 مستفتی در نقل اخبار طهارت و نجاست عبارتتا غلط نوشته است که بر
 ناظرین محفی نخواهد بود سن از ان غرض بصر نموده بجواب اشکال هر یک
 حدیث می پردازم پوشدارید چونکه اخبار طهارت کفار پیرو و مضارک
 خلاف مجمع علیه و موافق عامه اند متروک و متروک و بعضی بصر محمول علی
 التقیه خواهند بود چنانچه روایت کاهلی که مستفتی از مسالک ذکر کرده از
 فحوائی آن هویداست که مواکله با مجوسی محرم است و جناب امام علیه السلام

مواکلت نفرمودند الا بوجه شیوع این امر در بلاد مواکلت با ایشان ناگزیر افتاد
اهل انصاف بتبصر انصاف ننگرند که اگر تقیه نمی بود علت کراست تحریم شیوع
از کتاب مواکلت و صناعیت در بلاد ارشاد نمی شد و از روایت ثانیة هم تقیه
پیدا است که بابه الفرق در کتاب اکل لحم غریز و شرب خمر نیست هر دو محرم من
الله اند و هم لفظ کل معهم اعم است از مدعی مدعی و فیه مامر و روایت سیمیل
ابن جابر زیاده تر از همه محتمل لقیقه است ملا محمد تقی در تفسیر خود تحریری فرمایند
یعنی سیمیل ابن جابر گفت که من از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که شما
چه می فرمایید در باب اکل طعام اهل کتاب حضرت مخور طعام ایشان را پس
ساکت شد باندک زمانه و فرمود مخور طعام ایشان را و ترک نکن آنرا ازین
جست که بگوئی آن حرام است و لکن ترک بکن از جهت تنزه و پاکی زیرا که ظروف
آنها آلوده نجاست خمر و گوشت خوک است انتهى پس ازین حدیث معلوم شد
که طعام اهل کتاب فی نفسه حرام نیست بلکه حرمت آن بواسطه امور خارجیه است
و محتمل است که مراد ازین طعام غیر ذبایح باشد یا جمع میان احادیث آسان
کرد و الله اعلم انتهى درین حدیث جزو احتمال احتمالی دیگر نظر نمی آید
اول حسب تحریر صاحب تفسیر مراد از طعام غیر ذبایح قسم حبوب و غیره باشد
یعنی جناب حضرت اول از راوی ارشاد فرمودند که مخور طعام ایشان را که از
قسم حبوب باشد باز بخیاں اینک راوی فی نفسه این حبوب را حرام معلوم نماید

ارشاد فرمودند که این حکم از راه تنزه و پیاکی است که اکثر اوقات غروب ایشان
آلوده نجاست خمر و خمر میباشند و احتمال ثانی که اقوی از اول است تقیه
است چرا که فرمودن حضرت از راوی او لا تأکلوه دلیل عدم طهارت است
الا چون مقام تقیه بود بعد از سکوت ارشاد شد که لا تأکلوه یعنی بگو که
طعام ایشان فی نفسه حرام است بلکه این حکم از راه تنزه و نزافت است پس
احتیاج طول کلام و تفصیل حکم از لفظ لا تأکل در صورت تقیه ضرور بود زیرا که
عدم اکل و آلات بر نجاست میبندد و مذیب عامه طهارت یهود و نصاری است
اگر تفصیل حکم ارشاد نمی شد تقیه گنجایش نمیداشت پس ضرورت است که وقت
تقیه لفظ لا تأکل محتاج تفصیل باشد تا صراحت نجاست کفار لازم نه آید و اگر
سکوت اینجا بطایف غائب یا غیبات سائل فرض کرده آید و معنی طعام عام
باشد عقل سلیم حکم نمی کند چرا که مضمون لا تأکل مضمون غامض نیست که سائل
نفسد پس از مجموع سکوت و تفصیل معنی لا تأکل پیدا و آشکار میشود که مقام
تقیه بود و پس خصوصاً بنده میم قرائن دیگر و در حدیث کاتبی که از سالک
نقل کرده است هم تقیه ظاهر است فسقط ما قال المستفتی فی وجه عدم احتمال
التقیه فی هذه الاحادیث و روایت عیص بن القاسم صاف دل است بر آنکه
مواکلت با یهود و نصاری در صورت بودن طعام اهل اسلام جایز است
و باقی فحوائی احادیث هم چونکه موافق عامه اند جز تقیه محمل صحیح معلوم نمیشود

و یا در بعضی جارث مراد از طعام خوب و از وضو غسل خواهد بود و بالجمله بوجه
بودن خلاف اجماع و خلاف معلومیه حکم بعضی تسلیم شد و ولایت ما و
و بعضی محمول بر تقیه خواهند بود و این طریق تاویل و طرح اخبار و احتمال تقیه
در کتب استدلالیه و کلامیه موجود است کما قال السید السند فی البحث
نیجاسه الکلب و الخنزیر بعد از اخبار و النجاسة و النصوص الواضحة
تخلد فی المقامین شاذة او مطرحة او مؤقالة او محمولة علی
الیقینة انتهى و آنچه گفته در صحیح علی بن جعفر بالیقین حکم غسل ثوب استحباً
بوده است که در حالت عدم علم حال ثوب و وجوب غسل صورتی ندارد و محتمل که
حکم وجوب غسل ثوبی بر وجوب احتیاط باشد سبب تحقق شک و طهارت لباس
بل مطهر نجاستش بلکه علم عادی عادت قاضیست باینکه ثوبیکه شعار حله باشد
و شعار اهل کتاب کثرت التباس بآن باشد مصون از تعدی و تسری نجاست
نحو اید بود و بالفرض اگر استحباب متعین باشد پس سبب اصل طهارت و اصل
عدم نجاست و اصل عدم اشتغال ذمه و وجوب غسل مستثنی خواهد بود نه سبب
طهارت اهل کتاب کما هو من عموم المستثنی انصاف آنست که در صحیح علی بن جعفر
چقدر تاکید نجاست نصاری است که از وقت نظر و وسعت فکر ادراک میتوان
کرد و چون حال معتبر معیل بن جابر و حنه کاظمی معلوم شد که تقیه وارد گشته
پس چگونه از یویدات شما خواهد شد و از کجا دانستی که ائمه علیهم السلام از یویدات

و اصحاب خود وقت غلبت معانی و حکم بیان میفرمودند و چگونه متعاقب
که اصحاب کبار هم مانند ائمه علیهم السلام تقیه را راه نمیدادند بلکه در مثل حدیث
مقبوله عمر بن خطاب بصریح ذکر فرموده اند که هر چه خلاف عامه باشد بران
عمل باید کرد و آن الزامی در خلاف فهم پس ازین کلیه معلوم شد که معانی صحیح و
عمل صحیح همان خواهد بود که مخالف مخالفین باشد نه موافق پس عدم تمیز
کجا و ازین جاتوان دریافت که نفس در و نجاست عرصیه اهل کتاب قرینه
قویه صد و رانها در عالم تقیه است بقرینه کثرت اشتراک نجاست عرصیه در اهل
سنت معند اکثر اعراض مستفتی بر اصل تقیه است کما یظهر من عبارت پس
اول مستفتی را باید که آیات و احادیث که در باره جواز تقیه وارد اند در کتب
کلامیه مطالعه بکند و زنگ شکوک از آئینه خاطر برطرف سازد و هرگاه ائمه
وقت غلبت معانی صحیح ارشاد میفرمودند لازم نیست که اصحاب اخطار آن
بکنند آنچه مستفتی وجه عدم تقیه اینجا ذکر کرده است در جمله احادیث ائمه که از
روایات ثقات بسبیل تقیه وارد گشته جاری میشود پس اولاً باید که بر اصل تقیه
اعتراض کند پس ازین طالب جواب شود قول فائز و وجود با جو و امام
منفق و میشود اقول کلام و آیات که بر سبیل تقیه وارد اند بحت موافقت
باندسب عامه و مخالفت با احادیث معتبره و خلاف مجمع علیه متمیه میشوند
و بر حق و باطل استاسه رویند بدو اینجا مستفتی هم چنان می نماید که

سنیان میگویند که جناب امیر علیه السلام که اجماع شیعیان عرب و غالب کل
 غالب بود بجه طوار از ظلمه خالف شد و صبر اختیار فرمود چرا ذوالفقار نکشید
 و تقیه را راه داد و اظهار حق نه نمود و شیعیان اهل بیت رضوان الله علیهم
 بجواب می پردازند که جناب ختمی باب اجماع شیعیان عرب بود چرا از کفار فریش
 در غار مخفی شد اگر آن جناب میخواست در چشم زدن کفار را پدیدار البوار میفرستاد
 الحاصل وجود معصوم عیث نبود بسبب عدم استمرار تقیه و ترتب منافع عظیمه
 دیگر بر نفس وجود ذی جود قطع نظر از افاده بیانی علاوه اینکه وجود امر
 بعزوف بشر الط شرعیه است نه بطور عامیانه و جا بلانکه عند الله و الرسول
 قبیح و منکر است پس چگونه اجماع زمان امام که مبنی بر فوائد عظیمه وجود ذی جود
 است قابل استدلال نخواهد بود کما زعم المستغنی و چون من اینجا متوجه
 جواب اصل سوال بودم لهذا بذكر مختصری پرداختم و تفصیل مباحث تقیه
 در کتب کلامیه مذکور آن شدت فارجع الیهما لکن آزادی مصطلحه و مطلق العنانی
 را که خاصه مذہب حکام زمان و کثرت معاشرت ایشان و تخلق با خلاق ایشان
 را بود ای الناس علی دین ملوکم الا من عصمه الله چاره نیست چه هرگاه جناب
 بسبب علی بهمتی از ضروریات مذہب قدیمه خود بحث و نظر است پس کلام احاد علما
 و فقهارا در نظر شریف چه وقعت و الآن اذکر بعضا لاحادیث و الاخبار التي
 وروت بنجاسته الکفار فی الکافی علا من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن يعقوب

بن یزید عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن موسیٰ قال سالت عن اكله
 الجوسی فی قصعة واحدة وارقد معه علی فراش واحد واصحافه فقال
 لا وعنه وعن اسمعیل بن مهران عن محمد بن زیاد عن هارون بن
 خارجة قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی اخالط المجوس
 قال کل من طعامهم فقال لا محمد بن یحییٰ عن احمد بن محمد بن عیسیٰ
 عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن سماعة قال سالت ابا
 عبد الله عن طعام اهل الكتاب وما یحل منه قال لحبوب انتی اگر
 کفار نخس العین نمی بودند ملت طعام صرف نسبت حبوب چرا ارشاد می شد
 ازین معلوم شد که نخس العین اندالی غیر ذلک قوله کلام در این است که هرگاه
 اقوال خواص اصحاب که بظاهر متناقض باشند الخ اقول مانع جمع بین
 الاخبار بتأویل که است تمیزی لزوم مخالفت اجماع و شهرت عظیمه و اشهاد
 بعض اخبار بر تقیه است کما ترسانم ارا عیدیه الحاصل اگر تقلید مثل جناب
 عموماً و خصوصاً بر مجتهدین حسد ام نمی شود ممکن بود که شبیه و
 علامه ریاض و متجربو اهر و غیره معاذ الله تبعیت جناب را حسب
 تناسل از دست نمی دادند و احب باران من فیہ را حمل بر تقیه
 نمی فرمودند لکن تاسف است که این بیچارگان را این قدر هم معلوم
 نبود که مثل جناب گاهی در سواد اکبر آبا و ظهور خواسته نمود

و همچنین عمده جلیل که خود را بی از لوازم آنست از سر کار کشینی فایز خواهند گردید
فاطمه و در مصحح معیال بن جابر هم اشعار تنبیه است حکام فائز شده قول و مقبوله
عمر بن حنظلله خدا خالف العامة الخ **اقول** کتب احادیث از اخبار آحاد
مطلوب است و قدما اصحاب که معاصر ائمه علیهم السلام بودند بروایت اخبار آحاد
اکتفا میفرمودند و تدوین آن در کتب تفحص از مقبول و مردود و وثقه و صحت و
ضعف و اعتبار بحال راوی میگردند چنانچه در اصول فقه برای عمل بر خبر و
شرائط که متعلق بر ادوی است ذکر کرده اند اول تکلیف دوم اسلام سوم
ایمان چهارم عدالت پنجم ضبط اگر عمل بر اخبار آحاد جائز نمی بود چرا این شرائط
در اخبار آحاد معتبر می بود علاوه بر آن اکثر اخبار که در کتب احادیث مذکور
یافته اند از دو حال خالی نیستند یا متواتر اند یا آحاد و هر دو خالی از مقطوعه^{است}
نیستند چرا که در اخبار آحاد هم امارات داله علی الصحة موجود اند که علم حاصل
میشود بر مقطوعیت آن قال فی المعالم نا قلاد عن السيد المر قضا
بان اکثر اخبارنا المرویه فی کتبنا معلومه مقطوعه علی صحته اما
بالتواتر او بامارة و علامه دلت علی صحته و صدق رواها فی
موجبه للعالم مقضیه للقطع وان وجدناها مودعه فی الکتب
لبسند مخصوص من طریق الاحاد انتهى سیرا گر این مقبوله از اخبار
آحاد هم باشد مطلوب ما حاصل است چرا که اخبار آحاد اگر چه فی نفسه مفید

قطع نیست مگر با انضمام قرآن مثل تکثر دوائی تقیه و تو فو مظام حیا بره که بر
انکه حاصل بوده و اشتباه داله بر رشادت مخالفت عامه نمیا و تسالم قد
و متاخرین شیعہ بران که مثل آن بدون معتقد یا محقق یا متواتر بودن
این اخبار عاده صورت پذیر نبوده یا اعتقاد باده و دیگر علم قطعی بر صحت
حاصل میشود و بهینا لک زیرا که علاوه مقبوله بن حنبله در اخبار دیگر که از روایات
ثقات منقول گشته و ارسط ^{ای الا اعتقاد} قال لسید الجلیل فی اساس الاصول
نا قلّا عن کتب الاحادیث ذاهبا الی ان الظن فی اخبار الا
معتبر و محمول به فی رواه سماعة و مرسله حسین بن فضال
قال سألت ابا عبد الله علیه السلام قال قلت یرد علینا حدیثا
واحد یا مرنا بالاحذ به والاخرینها فاعنه قال لا تفعل لو احد
منهما حتی یأتی صاحبک فتسأله عنه قال قلت لا یدان بعمل
با حدیثا قال خذ بها فیه خلاف العامة انتهى و فی موضع آخر
مرفوعا الی زرارة بن اعین قال سألت الباقر فقلت جعلت فداک
یا اخی عنکم الخبیران او الحدیثان المعارضان قایهما اخذ
فقال یا زرارة خذ بها اشتهر بین اصحابک و دع الشاذ النادر
فقلت یا سیدی انها مشهوران مرویان ما توران عنکم
فقال علیه السلام خذ بها یقول اعد لها عندک او ثقتها

فی نفسک فقلت إلهما معاً عدلان مرضیان موثقان فقال انظر
الی ما وافق بينهما مذهب العامة فانظر له وخذ بما خالفهم
فان الحق فیما خالفهم انتهى بقدر الحاجة ازین عبارت صاف و صریح
پیدا است که اگر هر دو حدیث متعارض و یکی برخلاف دیگر باشد
عمل برشته لازم است و در صورت مشهور و ماثور بودن هر دو حدیث
عمل بقول عدل و اوثق باید نمود و اگر هر دو اعدل باشند عمل
بر خلاف عامه واجب است حالانکه که روایات طهارت مشهور اند
یا روایات نجاست اولی از اجلای بدیهیات است فثبت الثانی و هو
المطلوب و اگر بفرض محال هر دو مشهور و منقول از اعدل گفته شود
در خلاف عامه که رشد است و حق در خلاف ایشان است روایات
طهارت مطرود و مردود خواهد شد و قول جناب امیر علیه السلام در
نیج البلاغه که سابق ازین ذکر کردم مؤید اخبار قول شهرت نجاست است
و محصل آنکه از یک تحریر سابق آن مشهور ثبوت چند امر بر ذمه والا
لازم آمد ۱ اثبات احادیث مقبوله ۲ عدم احتفاف آن بقرائن قطعیه
و عدم التناقش بمتواتر ۳ عدم محبت احادیثیه و مثل مقام ۴ منشأ
اطلاق مقبوله بران معنی ۵ قطعیت صدور ولایت مستمسک خود از
طهارت مصادق آثار و ان الناس بالبر و تقوی انفسکم نباشد و عدم محبت

مخالفت عامه و رد عمومات و خصوصیات متواتره او کالتواتره و الیه بر اخصار
 رشتند و در مخالفت اهل خلاف و رد جمایه میر شاهی علمای که تسلیم بر آن
 می نمودند و از قول مفید و غیره از معالم هر چند که بر تقدیر تسلیم می نمود
 مقابل چنین اوله قطعیه مفیده نیست کمالا یعنی قول پس بر مجموع خبری
 حکم در مسائل کردن و خصوص الخ اقول اینجا مستفتی و لیرانه نجس را
 در آیه قرآنی بر معنی نجاست حکمیه اصل و حقیقت و ظاهر قرار داده اند
 عوام میخوانند الا بحمد الله که اینجا از لفظ نجس ظاهر او متبادر جز نجاست
 عینیة مستفاد نخواهد بود و نص علیه صاحب مجمع البیان و ملا محمد تقی فی
 تفسیره و مستفتی آنچه می گویند سند می بران از کتب استدلالیه فقیه
 و نه قولی زایل تفاسیر بیان میکنند و طرفه ماجرا است که اهل خلاف مثل فخر الدین
 رازی و غیره هم از ظاهر قرآن معنی نجس عینی میگویند چه جامی یا مامیه و مستفتی
 خلاف مسلک کل مامیه از راه سداد و در گویند و عشاء یا تعصبا یا تدلیسا و اعلم
 عند الله که بروی شعار میسازد و ناحق و مانع علمای پریشان میکند و هرگاه تصریح علماء
 فحول از ظاهر آیه قرآنی معنی نجس عینی خواهد بود و التبادر علامه الحقیقه کا
 هو المصرح فی الکتب المنطقیه چه ضرورت است که نجاست حکمیه مراد گیرند
 قوله پس اینجا بکدام وجه مخالفت عامه رواداریم اقول بوجه رشد و جمال
 تفسیر در اخبار طهارت قوله و آنجا چرا بخواهفت عامه عمل کنیم

در آیه قرآنی
 و نجس را
 مستفتی
 آنچه می
 گویند
 سند می
 بران از
 کتب استدلالیه
 فقیه
 و نه قولی
 زایل
 تفاسیر
 بیان میکنند
 و طرفه
 ماجرا
 است که
 اهل خلاف
 مثل فخر الدین
 رازی و غیره
 هم از ظاهر
 قرآن معنی
 نجس عینی
 میگویند
 چه جامی
 یا مامیه
 و مستفتی
 خلاف
 مسلک
 کل مامیه
 از راه
 سداد و در
 گویند و
 عشاء یا
 تعصبا یا
 تدلیسا و
 اعلم
 عند الله
 که بروی
 شعار میسازد
 و ناحق و
 مانع علمای
 پریشان
 میکند و
 هرگاه
 تصریح
 علماء
 فحول
 از ظاهر
 آیه قرآنی
 معنی نجس
 عینی خواهد
 بود و التبادر
 علامه الحقیقه
 کا هو المصرح
 فی الکتب
 المنطقیه
 چه ضرورت
 است که
 نجاست
 حکمیه
 مراد
 گیرند
 قوله
 پس اینجا
 بکدام
 وجه
 مخالفت
 عامه
 رواداریم
 اقول
 بوجه
 رشد و
 جمال
 تفسیر
 در اخبار
 طهارت
 قوله
 و آنجا
 چرا
 بخواهفت
 عامه
 عمل
 کنیم

اقول بوجه عدم تطرق احتمال تقيه در روایات معتبره زیادتی و نقصان
 و غیر مطابق بودن روایات سی روزه طواهر و عموماً را و اخذ مخالف
 عامه و طرح موافق ایشان در صورتیست که موافق عامه مخالف کل امامیه
 باشد قوله و ظاهر که در بعض روایات ثابت است که شهر رمضان الح
 اقول علاج کج فهمی پیش لقمان هم نیست چه جای دیگر حکما مخالف
 عامه برای اخبار نجاست علت امامیه نیست بلکه این از روایات اجماع است
 و بر روایت سی روزه احدی از متقدمین و متاخرین اجماع نه نوشته
 بلکه روایت سی روزه غیر معتبر است و بسا مسائل فقیه اند که امامیه و
 عامه در آن اتفاق دارند از آن لازم نمی آید که در هر مسئله و در هر
 محل تطابق پیدا یکت فقیه استدلالیه و غیر استدلالیه حاضر اند معانه
 کنند که صریح و ال اند بر اینکه رمضان مثل مشهور دیگر کمزیرا و قتی و نقصان میگردد
 فی الشرح الکبیر للسیّد السند لا اعتبار فی معرفه الشهور
 بالجدول ولا بالعدد بآی معنی فستر سوا بعد شعبان
 تا فصاً ابداً و رمضان تا ما ابداً او بعد شهر تا ما و آخر تا فصاً
 مطم بعد چند سطور میفرماید فی الحدیث شهر رمضان بصیبه ما یصیب
 الشهور من النقصان پس در صورت تعارض حدیثین مشهورین
 روایت مشهور اختیار کردن و خلاف عامه را و پیروی مقتضای

روایت سی روزه از ابن بابویه مشهور است

احادیث است چه جای آنکه یکی مشهور و مجمع علیه و دیگری شاذ موافق عامه که یقیناً
مردود خواهد بود و خلاصه اینکه اینجا هم در مخالفت عامه رشد می بود اگر اول قطعیه بالاتر
از ان صارت نمی بود و حاصل قول شیعه و سنی نه منفروشان معتقد با جماع
قطعی است لهذا مر فوض نشد للاخبار الظنیة نه قول عامه من حیث انه قولهم فافهم
قوله اگر رجوع کنیم نشان نزول آیه **اقول** ماشاء الله هر که ادنی مس از
عربیت داشته باشد خواهد دانست که تفریع فلا تقربوا المسجد الحرام بر انما المشرکون
نجس است و باعث امتناع دخول ایشان مسجد نجاست است و پس و عربانی
مشرکین که مستفتی ذکر کرده است نه منطوق آیه بآن ناطق و نه از مفهوش مفهوم
میشود و نه کسی از مفسرین معتبرین آنرا ذکر نموده اند اما حکایت زن جمیل از عرب
که برای طواف بیت الله آمده بود و از نایافت لباس دستی در پیش و دست
در پس کرده بطواف مشغول شد و عربان خواشانش تمویج او کردند و بعد رسیدن
آیه بر آیه حضرت رسالت پناه صلعم بامیر المومنین فرمود که بموم حج بحجاج و سکن
مکه بگو که حکم الهی است که بعد ازین احدی بر منته طواف خانه خدا نکند و مشرکین
داخل مسجد حرام نشوند و آیه بر ایشان بخوان پس این حکایت در ذیل آیه
انما المشرکون نجس آن مذکور نیست تا قرینه باشد که عدم قرب مسجد برای عربانی
است بلکه در اوائل سوره برات ذکر کرده اند و نشان نزول سوره برات
نفقن عمد است که مشرکین کرده بودند چنانچه از تفاسیر دریافت میشود و مع هذا

بفرض قول مستفتی اگر خصوصیت شان نزول آیه باعث همانفت دخول مسجد
حرام باشد همچنین معنی خارجی در آن معتبر دارند باید که جز مشرکین بلکه کسی از قوم
مشرک که در بلاد و امصار منتشر اند و عریان نمی شوند و بهیودگی نمی نمایند مجاز
قرب مسجد باشد چرا که نزول آیه مذکوره نزد شما خاص بوجه عریانی کفار بود پس
پس معلوم شد که عموم نجاست مشرکین باعث قرب مسجد الحرام بود و لا غیره
و بر ظاهر که عریانی من حیث یهود و رطبی و شبیه بجزمت قربت مسجد ندارد و قصدا
آنکه بضیمه ناظر محترم تحریم و حدش ثابت گردد لکن خصوصیت مسجد ندارد و ^{لال} و شد
مانفس آیت است پس شان نزول بان رطبی ندارد منتی اینکه محض ^{لفت} مخا
شان نزول لازم آید پس شان نزول هم مثل دیگر اوله مخالف مقام بحث
بحسب سند و دلالت خواهد بود و هرگاه شهرت نجاست کفار حربی بعد تواتر
رسیده و اخبار بر نجاستش کسی نکرده و کفار ذمی هم مثل حربی بحسب الصلین و در شهرت
نجاست متساوی القدرین اند و اطلاق مشرک بر یهود و نصاری و مجوس
و نادقی و عباده اصنام و غیره در کتاب و احادیث آمده است پس چگونه
نجاست جمیع اصناف کفار ثابت نخواهد شد بمسببت اشتراک طرف یهود
و نصاری صریح در قرآن مجید مذکور است ^و قَالَتْ الْيَهُودُ عَنِ ابْنِ اللَّهِ
وَقَالَتِ النَّصَارَى مَسِيحُ ابْنِ اللَّهِ إِلَى قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ
و قوم مجوس یزدان و نور و ظلمت را اله قرار میدهند پس از رقبه مشرکین یهود

نخواهند شد و در عنوان رساله به عبارات تفسیر جناب خود مذکور که اگر شرک
مطلق کافر باشد ثابت میشود بصریح آیه مذکوره نجاست عینی جمیع کفار و اگر شرک
مشترک کافر غیر کتابی باشد ثابت میشود نجاست عینی غیر کتابی بصریح آیه و
و نجاست عینی کافر کتابی باجماع و روایات ائمه است علیهم السلام انتهى **قول**
مستند نقلی نیست **اقول** مستند عقلی است بانه علی الاول عدم نقلی چه ضرر دارد
حال آنکه دلیل عقلی مقدم بر همه ادله است حضرت آدم عقل را قبول کرده و من
و حیاه و ورار و نموده بودند تا اینکه هر دو اعتراف بتبعیت و ملازمت عقل نمودند
و علی الثاني پس تخصیص بجای بود علاوه آنکه اجماع منقول بلکه مستفیض بلکه محصل
و اخبار و الیه بر عموم نجاست کفار یا غیر شرک مثل ما و روفی الناصب غیره نیست
مدعی فتدبر و تشکر پس قاعده مسلمة اول اصول را تسلیم نکردن و سند نقلی طالب نمودن
چه قدر از شاه راه انصاف بعید گردیدن است عموم و خصوص و اوامر و ^{حقیقت}
و مجاز و اشتراک و غیره بطوریکه در اصول ثابت شده اند و برای هر یک
محل صحیح قرار داده اند اگر مسلم نباشند علم فقه در هم و بر هم و استدلالات نابود
بوجه اتم خواهد شد و قواعد اصولیه را خلاف احادیث قرار دادن بعید از عقل
مینماید نمی بینی که در آیات و احادیث اکثر قواعد اصولیه که موافق احادیث
اند قرار داده است دلالت می کنند اما تری ما فی الجحاد فاعلم ان الله هو الحق
من جماعه البری عن الرضا علیه السلام قال علينا لقاء الله

وعلیکم التفریع وایضاً عن جامع الزینبی عن هشام بن السالم عن
ابی عبد الله علیه السلام قال انما اتل فی الیکم الاصول وعلیکم
ان تفرعوا و ذکر السید الجلیل علی الله مقامه فی اساس الاصول
بعد ذکر هذا الحدیث حدیثاً آخر یعلم منه جواز استنباط کثیر من
المسائل الفقہیة من اصول لفقه ان سنت التصریح فارجع الیه
وانچه گفته که قاعده اصل برات و اصل طهارت معارض آن می باشد
باطل است مسئله کل شیء طاهر حتی یعلم انه قد در صورت معتبر است که
مستقدر بودن کفار بدلیل معتبر معلوم نباشد حال آنکه اجماع قطعی بر نجاست
ایشان موجود پس اصل طهارت کما قوله الحاصل بخ اقول البته اقوی
اوله نجاست کفار اجماع است و ظاهر آیه قرآنی و احادیث مرویه و شهرت عمل
اصحاب و خلاف عامه و شعار امامیه رضوان الله علیهم اجماع کذابی را قوت
میدهد و نسبت تقیه اعتراض کردن همانا اعتراض بر کلام الهی است در باره تقیه
انچه شبیه و شک داشته باشد باید که بر علماء و مجتهدین عرض کنند یا رسایل
تقیه که در خصوص همین ماده چاپ شده اند مطالعه کند و هر گاه هنوز احتوا
ببیاخت فقیه نفی نموده اند پس آویختن با ساطعین دین در مسائل احتیاطی
چه ضرور بود سه هر جای مرکب توان تا ختن ^{ختن} که جاها سپر باید انداختن
قوله کے از آنها آیه کریمه طعام الذین او تو الکتاب اقول ما شاء الله

سے تو کار زمین رانگو ساختی کہ بر آسمان نیز پرداختی به لفظ طعام را در معنی
خوردنی حقیقت قرار دادن و از معنی گندم که در قاموس و صراح و دیگر لغات
صاف و صریح موجود است و جناب علامی فہامی مولانا مجتہد العصر در رسالہ خود
بشرح و بسط بیان فرمودہ اند غرض بصر کردن راہ اعتساف پیوند است
طرفہ آست کہ مستقنی تفاسیر و ارشاد ائمہ ہدی علیہم السلام را کہ خصوص در لفظ
طعام وارد شدہ است مطالعہ نمی کنند تفسیر بالرای و دلیل عصیت با حمل یا تجاہل
است ما را از حقیقت و مجاز بودن لفظ طعام در معانی مذکورہ چکارا ما میوریم
بر جوع طرف مصحف ناطق کہ ارشاد ایشان حجت قاطع و دلیل ساطع است اکثر
اخبار در رسالہ جناب مولانا مدوح مذکور است و ما در اینجا احادیث چند از روئے
کافی نقل میکنیم ابو علی الاستعمی عن محمد بن عبد الجبار عن محمد بن یحیی
عن علی بن النعمان عن قتیبۃ الاعشی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
عندہ فقال لا العنقر توصل فیہا الیہودی و البصرانی فیعرض فیہا العاد
فیدبحر انا کل ذبیحۃ فقال ابو عبد اللہ علیہ السلام لا تدخل منہا
مالک و لا تأکلہا فانما هو الاسم و لا یومن علیہا الا مسلم فقال له
الرجل قال اللہ تعالیٰ الیوم احل لکم الطیبات و طعام الذین
او تو الکتاب حل لکم فقال ابو عبد اللہ ع فان ابی یقول انما هو
الحبوب و اشباہہا و در حدیث دیگر بعد ذکر آنہ لا یومن علی الاسم

الامام قال لا يبي عبد الله ع بعض من في البيت فاين قول الله عز وجل
وطعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم وطعامكم حل لهم فقال ان ابي عليه
السلام كان يقول ذلك لحيوب وما اشبهها انتهى وفي الكافي عن ابي
الحارود قال سألت ابي جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل وطعام
الذين اوتوا الكتاب الحرام فقال عليه السلام المحبوب واليقول انتهى
بوجود ارشاد ائمه كه مراد از طعام اشيا رياسه مثل گندم و شعير و غيره است
هر قسم رطب و يا ليل كل كتاب مراد گر فتن مذهب سنيان اختيار كردن است
قوله و تقرير جديد اقول اي كاش كه اول رجوع مفتيان انوار آستان
شرعيت نشان فرموده مفهوم صحيح منطوق عبارت معلوم مي نمود و تاويل القول
بما لا يرصني به قائله نمي فرمود و سرگشته و با هم وادى خيال خام و وهم نمي شد
و مناسب آنكه بحيف بطور مقدمه اول عبارت شريف سيد استاد را نوك
قدم وقت رقم نموده و حل معاني را على ما هي عليه نموده متوجه روفقرات
نا محو ابستغنى شوم كه محض بناي آن بر سود ظن است كه مستغنى را نسبت علم
و عمل سيد استاد از سعادت و كثر صحبت بعض ادعای شان جلوه گر گردید
عبارت شريف سيد استاد سوم آنكه شبهه نميت در اينكه اگر از اراده ائمه
يا سبه قطع نظر كنيم باز آيه كريمه دلالت بر طهارت اغذيه رطبه نخواهد كرد و نيات
الامر اينكه بر مطلب تا فتن هم دلالت نداشته باشد و تفصيل جمال آنكه لفظ طعام

در کیمیه مطلق و عام مطلق گردیده و در مطلق و اعتبار است مطلق بقید کلیه
و مطلق مطلق و ظاهر اطلاق طعام همین صفت ثانی یعنی باطلاق در مرتبه بالاتر
شئی است و بر ظاهر که تحقق آن تحقق بعضی افراد آن هم میشود و بتقریر دیگر می گویم
که طعام اهل کتاب حل لکم مثلاً قضیه مملکت است پس لاجرم مساوی جزئی خواهد بود
و در حکم بعضی طعام هم گلب و آن اعم است از مدعی و استدلال بدلیل اعم از مدعی
و غیره خارج از دایره ارباب تحصیل است و باجماع استدلال بکیمیه مذکور بر مدعی
نا تمام خواهد بود و البته اگر در آیه کیمیه لفظی مستعمل و اطلاق باشد یعنی اول پس البته
حجت بر طهارت جمیع اطعمه خواهد بود و اولیست فلیس و علی لم اسبق بهذا لتحقيق
فستبرأ منتهی کلامه الشریف **اقول** عبارت جناب مقتدا ناصانی از کدورات
و خالی از محذورات است آنچه مستثنی نماند و میگوید باعث آن قلت تدریج
عدم عبارت از مسائل مستطیقه و اصولیه میباشد معنی میا و کم مال هر دو تقریر
جناب استاد تحریر یکست فرق عنوان و عبارت است نه معنوی و مقصود و
دایره علماء قدیم و جدید اچنان بوده که یک مقصود را در پیرایه صد عبارت جلوه
میدهند مثلاً میگویند که مطلق من حیث مطلق مجرد من حیث هو مجرد واحد ذی
من حیث هو واحد ذی و مقصود از همه واحد میباشد و آنچه مستثنی خود را هم گرد
تقریر اول را بر جمله متقدمین و طبیعه و ثانی را بر جمله متاخرین محل ساخته غیا
قابلیت نموده است خیالش خام و کلامش مورد ملامت کما سیاقی انشائه تعالی

قول البیہ مطلق و عام مطلق اقول عطف تفسیری است قول البیہ
مطلق بقید اطلاق اقول مرادف عموم مراد است چرا که بعد تقریر ثانی
میفرماید که اگر در آیه کریمه لفظی شعر عموم و اطلاق باشد معنی اول پس البیہ تحت
بر طهارت جمیع اطعمه خواهد بود انتی مقصود همین قدر است که در آیه کریمه لفظی
که دال بر عموم باشد مثل لفظ کل و لام استغراق مثلاً است نه آنکه مستثنی لفظ
مطلق بقید اطلاق را قضیه طبیعی و بشرط لا تصور نموده صفحات کاغذ را با مال
مداد و معنی نو ایجاد کرده است و ظاهراً که در تقریر اول نه ذکر طبیعی است و نه قدما
در تقریر اول صرف بحث در لفظ مفرد طعام است که آیا اشعار بر عموم دارد یا نه
و عموم غیر ثابت بالجمال موافق استعمال عرف عام اطلاق مطلق بمعنی عام
فرموده اند چنانکه سیکونید حکیم مطلق و حکیم علی الاطلاق و علامه علی الاطلاق
نه بر اصطلاح خاص اهل اصول و باز بخیاں اینکه شاید کسی مثل محب این فرط و
وجودت فهم بلا مقصنای مقام و حال آنرا محمول بر مصطلح اهل اصول نماید و
از اراده معنی متعارفه افاضل هندی تجاوز نکند و اصل مقصود در انفعده بقصد فرید
احتیاط و توضیح و تاکید عطف تفسیری نموده مفسران عموم را ساخت لکن
چه معلوم بود که با وجود این قطع نظر از قرائن سیاق و سباق باز مبتلا
تقریضات جزئی و نزاعات لفظیه که خارج از باب تحصیل است خواهد
گردید و گرنه هرگز اطلاق مطلق نمی کرد بلکه اجتناع بذكر عام می ورزید لکن جرأت

بما هو كائن حالا جناب پابند ظاهر الفاظ نباشند و تحقق بباطن معانی فرمایند که
 بر آن عبارتست نیست فان صحة اصل مقصوده في الظهور والعلن اشهد من الناس
 الغابر والشمس لظاهر وعلن قول السيد مطلق مطلق قول اي مقابل مقيد
 قول السيد و بظاهر که تحقق آن تحقق بعض افراد آن هم میشود و قول زیرا که
 تحقق مطلق ولو في الجملة تحقق بعض افراد هم میشود و استغراق افراد را نمی خواهد
 قول السيد قضیه ممله است قول اسے مملہ متاخرین بقرینه صد و آن
 از کسیکه از جمله متاخرین است و قرآن سیاق و سباق قول السيد و است
 بدلیل اعم از مدعا و غیر آن خارج از دایره ارباب تحصیل است قول چنانچه
 در روضه بهیه و شرح کبیر حنیف جازان تصریح نموده است من شاء فليجمع اليه
 حالا بر و اجمالی حاکمی نمایم که مال شبهه مستغنی همین است که در مطلق عموم بطور
 بدلیته ثابت میشود پس بیاید و است که عموم را منقسم بسه اقسام نموده اند
 استغراقی و مجموعی و بدلی فالعموم الاستغراقی هو ما يراد بالعام جميع
 ما اندرجه فيه على وجه يكون كواحد منها مناط الحكم المتعلق بها
 و المجموعی هو ما يراد بالعام جميع ما اندرجه فيه على وجه يناط الحكم
 بالمجموع و البدلی ما يكون جميع الجزئيات المندرجة تحت العام مما
 من اللفظ في الجملة لكن على وجه يناط الحكم لواحد منها على سبيل البدلية
 و هر یک معنی را مقتضای مقام و محل اعتبار نموده اند که سیاقی بعضی منها

و گفته اند که در مطلق دلالت بر عموم یا بر قید است بلکه مطلق دال بر
 فرد لا بعینه است تا آنکه چنانکه خودش مستثنی از معام نقل برداشته المطلق هو ما
 دل علی شایع فی جنس به معنی که نه حصه محتمله لخصص کثیره می آید
 تحت امر مستلک و فی رساله مبادی الوصول الی علم الاصول المطلق هو
 اللفظ الدال علی الحقیقه من حیث هی من غیران یکون فیه دلالة
 علی شئی من القیود پس هر گاه که مطلق بر حصص کثیره بطور احتمال دلالت
 میکند و من حیث الماهیه قید است از قیود مدلول آن نمی باشد و صیغه عموم
 بر فرد بطور حتم و یقین دلالت دارد پس اثبات طهارت از آیه کریمه بصورت
 حتم و یقین کجا است چنانکه جناب سید خودش اشعار کرده باین فرموده نوشته
 اند که غایه الامر آنکه بر مطالب ناقلین هم دلالت نداشته باشد بل بعضی اهل
 خبر تصریح کرده اند که مدلول مطلق اسباب اوقات معین فی الواقع می باشد
 اگر چه لفظ مستعمل در یقین نباشد بحیرت می فرماید که مستثنی در مطلق طعام عموم
 بدلیه مراد می گردد و آیه کریمه فمن کان منکم مرضیا او علی سفر فعد من ايام
 أخر چه جواب خواهد داد اگر لفظ سفر که مطلق وارد گشته مفید سازند و عموم بر
 میان سفر طاعت و معصیت قرار دهند کما هو من عموم المستثنی فی الاطلاق
 لازم آید که در سفر معصیت هم قصر صوم واجب باشد و آن خلاف الاجماع و
 الاخبار المتواترة و کم له من نظائر شکاثره متواتره و اگر بدلیل منفصلی سفر را

مقتد بطاعت نایند کما هو فی الواقع پس در آیه طعام هم به دلیل بیان و اخبار و تفسیر
آنکه مجبوب مقتد باید ساخت خلاصه در اصول مثبت یافته که مطلق محمول بر مقتد
میشود و عمل خاص مقدم بر عام میگردد و کمالا کفنی علی من جاس خلال هذه الدیار
اللبنة قضیه عموم و استغراق است و عموم طعام غیر ثابت چه در آیه لفظی از الفاظ
عموم نیست و در عموم جنس مضایف بحث عظیم است و رای اکثر بر عدم عموم است
و هو مختار السيد العلامة خلافاً للشیخ و استدلالشان از صحت استثنای عموم مذکور
است بچنان استثناء و غیر عموم هم در مقام ایهام و اعداد و غیره کما فی علی السید
الاستاد فی المداره الشفاة و اصولیین در مقاماتیکه عموم به لیه با ثبات رسانیده
اندر اینجا هیچک از آن نیست مثلاً گفته اند که اگر نکره در سیاق استفهام آید افاده
عموم می دهد کما فی قولک هل کومت رجلاً ففاده السؤال عن جميع احاد
الرجال انه وقع الاکرام علیه لکن علی سبیل البدل فالمستعمل هو
اکرام الواحد و ان دفع السؤال عن الفک و همچنین نکره و افاده سیاق شرط
در صورتیکه حکم معلق علیه مطلق فعل باشد کما فی قولک ان جاءک رجل فاکرم
عمرو افاده ثبوت وجوب اکرام عمرو بمجرد مجئ ای رجل کان فبشرط العزم
البدلی و کما فی نحو ان اکلت فانت حراً فظاهر اللفظ دوران الجزء مدلول
ماهیه الشرط فیرجع الی العموم البدلی و ظاهر التعلیق علی الطبیعة
دوران الحکم علی مجرد ذلك من دون اعتبار شیء عن الخصوصیات فیه

الا انه كغيره فيصرف الى الشائع ومع ذلك كله چون طعام در آيه مذكوره
 بوجه تفسير آن بخوب و شوع آن معنی گندم معین فی الواقع است پس لامحال
 منصرف بهومی معنی شائع خواهد بود و كذا آیه ان يتعون الا الظن ان الظن
 لا یغنی من الحق شیئا در صورتیکه مفرد محلی باللام مفید عموم نباشد
 مطلق خواهد شد پس الاجرم عند الاصولیین المحققین لفظ ظن مفید بعض ظنون
 که در اصول دین و غیره نباشد خواهد بود و عموم بدلیه اینجا مقبر ساختن با
 محصول را در هم شکستن است و در واقع و نفس الامر قضیه طعام اهل الکتاب
 حل بکمال مثل قضیه الحجینان انفسان مملو متاخرین مساوق جزئی است و طریق
 عموم افرادی اینجا جاری نمی شود و کما لا یخفی قوله در این تقریر دعوی دوام
 یک آنکه طعام در مرتبه لایشرطی می باشد اقول همین مراد سید است
 و در الثاني قوله دوم آنکه اگر در مرتبه بشرط لاشی می بود بر مطلب عیان
 طهارت دلالت میکرد اقول هذا توجيه القول بما لا یرضی به قائله
 چرا که مستفتی چند کتب منطقیه مثل سلم و حمد الله و حواشی چند مطالعه کرده معبر
 ایشان را بجنبه برداشت و از رطب و یابس تمیز ناکرده چند سطور عاسیا
 نگاشت حال آنکه لازم نیست که جناب سید هم مثل ایشان تعبیر فرماید
 بشرط لاشی و قضیه طبعیه از عبارات جناب سید خیال نمودن معنی چیر
 همین قدر است که مطلق بقید اطلاق که مرادف عموم و استغراق است از آیه

استفاد نیست گویانچنین تعبیر خلاف صاحب سلم و شرح ایشان باشد قوله
قضیه ممله قدما می باشد و نموجو قضیه در هر ماده مساوی جزئی است اول
مراد از عبارت سید تحریر ممله قدما نیست و مرتبه لا بشرطی بوجه اجمال و
عدم تقيید و عدم دلالت بر تعیین در ممله متاخرین هم جاری می شود و چرا که
مطلق بنا بر تضيض اصولین است که هو اللفظ الدال على الحقيقة من حيث
هی من غیر ان یكون فيه دلالة على شئ من القیود کافی رساله
مبادی الوصول لی علم الاصول پس مطلق که بنا بر تسلیم مستثنی ممله متاخرین
است و آن عبارت است از حقیقت من حیث هی و حقیقت من حیث هی
هم مرتبه لا بشرطی پس جناب سید ممله متاخرین را در این مرتبه منسلک
فرموده اند نه ممله متقدمین را کما زعم المستفتی و بعد التسلیم چون مستفتی بعد
چند سطور خودش می نویسد که در احکام شرعیة مفاهیم و مبنیه موضوعی می باشد
و ماهیت مطلقه و مطلق ماهیت متعلق احکام شرعیة نمی باشد احکام شرعیة متعلق
با افراد دارند پس در قضیه عام اهل کتاب جریان احکام افراد بنا بر خودش
قول مستفیض ضروری افتاد و در صورتیکه موضوع قضیه ممله قدما می محکوم
با احکام افراد یعنی جزئیات باشد مثل الا نشان گانت هر آینه از ملازم است او
بجزئیة که میسر نیست فیلا زمان قطعاً قول در ممله متاخرین حکم معمول
بر هر فرد و موضوع بطریق عموم افرادی علی سبیل لتبادل جاری میشود.

اقول جريان مطلق بر عموم علی البدلیة بعض جاسمات ذایجا و نه در آیه سفر
کما مر فلا یعقل قوله پس دلیل عام از مدعی نیست اقول امهله تاخرین گاهی
در ضمن جمیع افراد چون انسان حیوان و گاهی در بعض چون الحیوان
انسان متحقق می باشد مدعی علت قائل استغراق و عموم است بمعنی اول
و هو اخص من الممهلة لتحقيق الممهلة فی الاول و عدم تحقق الاول
فی الثاني قوله و طعام را در مرتبه لا بشرط شیء تصور فرموده و قضیه را مطلق
قرار داده اعتراف کردن خلاف مسلک اهل اصول است اصولی نفس کرده اند
که احکام شریعت یا نفسانیت من حیث هی هی تعلق ندارند اقول چون
مرتبه لا بشرط شیء را مرتبه اطلاق میگویند و مطلق در بسیار مواد محمول بر قید
میشود و از عمل بمقتضی عمل مطلق لازم می آید و چون بعکس پس خلاف مسلک
اهل اصول کما و تعلق احکام شریعت نه با طبیعت مجرده است و نه با صرف افراد
کما زعم المستغنی بلکه با طبیعت بحیث اتحاد و با افراد کما نص علیه البر علی
فی هداية المسترشدين و قال و الحق ان یقیم متعلق الاحکام الشرعیة
انما هی لطبائع من حیث اتحادها مع افرادها و کونها عنوانات لمضایق
من غیر ان یکون الافراد بنفسها متعلقا بالاحکام بل من حیث اتحادها
مع الطبيعة حیث ان الامر قد تعلق بالطبیعة من الحیثية المذکورة
فیما اشیرنا الیه و حرر فاما ان یتعلق الامر بها من حیث اتحادها مع فرد

مخصوص و مع فرد ما و جمیع افراد استی بقدر الحاجة اگر چه کلام بر غانی و غیر
 معرفت باللام است الا غرض از نقل عبارت آنست که صرف افراد هم تعلق
 با حکام ندارند بلکه طبیعت من حیث الاتحاد و بالافراد متعلق با حکام شریعت میشود
 و چونکه اینجا طعام در واقع بحسب دلیل خارجی معین است لهذا مصرف بسوی
 آن و طبیعت مع فرد مخصوص مراد خواهد بود قوله و اگر قضیه ^{بطریق} مساوی جزئی
 باشد در بحث اطلاق استدلال عموم بالفاظ مطلقه لغوی باشد آه اقول
 چون مستفیض بعد چند سطوره نگارو که با جمله آیه کریمه بنا بر مذاق اهل منطق
 قضیه ممله و بنا بر قواعد اصولیه مطلق و مفهوم کلی افرادی مصطلح اصولین
 است استی پس در مصداق هر دو فرقی ظاهر است فرق ستمیه بحکم کاری
 پس آیه کریمه را ممله اعتراف نمودن و از خبریت امانموده شد از شاہراہ اصول
 دور افتادن است نمی بینی که آغاز غانی در شرح معالم در بحث عموم افاده
 فرموده ثالثا انه اذا دارا لا عرف المفرد والعرف بین کونه للعهد او
 الجنس او العموم فان كان هناك معروف حمل عليه لا تصرف
 التعريف اليه كما عرفت الا اذا كان في المقام ما يفيد ارادة غيره
 كما اذا قال لا تنقص يقين الصهايرة بالشك في الحديث فان لم يقين
 لا تنقص بالشك اذا التعليل ظم في ارادة العموم وان لم يكن هناك
 موجودا تصرف الى الجنس والقدر اللازم منه بثبوت الحكم لذلك الجنس

على سبيل الاحمال ليراجع الى جزمية على ما هو الحال في لقضايا المهمة
كما اذا قلت جاء الانسان واكرمت الرجال وكذا الحال فيما اذا انذر
اكرام الانسان او دفع الدرهم الى الفقير ونحو ذلك ولو لم يصح حمله على
ذلك لزم حمله على العموم انتهى جناب برغاني اعلى الله مقامه اگرچه این افاده
را در بحث عموم نوشته الا شبهه ندارد که مال مملو متاخرین و مطلق یکے میباشد
و هرگاه که مملو بسوی خبریت راجع میباشد پس مطلق هم منصرف بسویش خواهد
شد بسوی عموم پس جناب سیداستاد که سیدالتاخرین است طعام اهل الکتاب را
قضیه مملو ارشاد فرموده افاده فرموده اند که در حکم بعضی طعام هم چه قدر از علم
اصول و منطق مطابقت دارد و الفاظ مطلقه را محمول بر عموم بدلی و رتقائاتیکه
کرده اند اینجا منحل از آن نیست کما مر بلکه اینجا حمل مطلق بر تقید و خبریت بوجه اهل
و مقطوعیت اجماع و اخبارائمه و اطلاق طعام برگندم عند العرب لابد است
پس عموم بالفاظ مطلقه علی الاطلاق غیر مسلم قول در صورت بشرط لاشی
اقول قضیه طبیعی در صورت بشرط لاشی و بوجه شرط وحدت و منتهی از اعتبار
ساحب سلم و لاحد الله و غیره می باشد و جناب سید این چندین تعبیرات
بطور تقلید نقل نموده اند مستقیض بحث بحث کاغذ را سیاه کرده تقصیر حکایات
می برد از جناب مدوح مطلق مقید بقید اطلاق را مراد از عموم قرار داده
نه قضیه طبیعی و آنچه میگوید که قضیه طبیعی مقید معلوم نیست اگرچه جناب سید از

خودش مطلق بقید اطلاق قضیه طبیعی را داده نفرموده الا اینجا قول مستثنی
 علی الاطلاق صحیح نیست چرا که از طبیعه فوائد عظیمه و ثمرات طایفه بر می آید
 نظیرش آنکه آیه یا نار کونی بود او سلاما که رب جلیل باره حضرت خلیل
 ارشاد فرموده است مفسرین تصریح کرده اند که چون توجیه خلیل بذات لاجدی بود و واسطه
 قبول نه کرده بود خداوند بلا واسطه ملک توجه بجانب او ننموده خطاب با تنش
 نمرود فرمود چون خطاب بطبیعت آتش بود که سر و بشود از طبیعت امر الیه
 شبانه روز و بعضی روایت چیل شبانه روز از جمیع آتشیهای روی زمین گرمی
 فرار نمود و آتشی پس معلوم شد که لحاظ طبیعت قطع نظر از افراد داده جلیله می بخشد
 و ایضا و آتشی که تعلق احکام با طبائع من حیث اتحا و آن با افراد است افراد
 بنفسها مستغرق احکام نیستند بل گاه است که توجه بسوی افراد بوجه غیر محصور بود
 یا بوجه عدم معلوم است آن احصا لتمامی باشد پس با چار حکم در محصوره هم بر نفس
 حقیقت خواهد بود و کما ذهب الیه المتقدمون عن العلماء و صرح فی المکتب المنطقه
 قوله علا و ه ازین کسی از اصولیین براسه تفهیم اطلاق الفاظ مطلق احتیاج
 لفظی و علامتی بیان نفرموده است اقول این مقوله مستفیض با عبارات
 جناب سید چه ربط دارد و معلوم نیست که قدح و جرح است یا تحقیقی جدا گانه
 اگر قدح و جرح است پس بر کدام عبارت جناب سید برای تفهیم مطلق علامتی
 لفظی قرار نداده اند و اگر تحقیقی جدا گانه است پس معلوم که در مطلق کل آحاد

مدلول لفظ نمی باشد آری مطلق بخصوصیات مقامات عدیده منصرف است
 از ادشایعه می گرد و چنانچه اگر کسی بر آن خریدن عبدی کسی را وکیل
 کند پس ظاهر که این توکیل بسبب بندگی سلیم خالی از عیب منصرف خواهد شد
 و تحقیق المقام مواضع آخر قوله وانزلنا من السماء ماء اطهروا فتحرروا
 رقبه اقول آیه اولی بحیث اطلاق افاده عموم نمی دهد البتة بحیث
 آنکه نکره در مقام امتنان است افاده ظهور جمیع افراد سیاه نازله پسندید و آیه
 ثانیة یعنی الذین یطاهرون من نساء هم یتربعون دون لما قالوا افتخرتم
 رقبه من قبل ان یتماکذاذکم تو عظون به والله بما تعملون خبیر
 تبصر حک فقهایی معتبرین مقید است بر رقبه مومن اگر چه صاحب معالم
 بخلاف آن قائل گردیده و مع ذلک اگر استغراق هم مراد باشد نسبت
 افراد شایعه یعنی رقبات مومنات منصرف خواهد بود کما دمی الیه البرغانی
 فی بیان وقوع النکرة فی سباق الامر قوله بالجمله کریمه بنابر مذاق اهل
 منطق قضیه ممله و بنابر قواعد اصولیه مطلق و مفهوم کلی افرادی مصطلح اصولیین
 است و باشتتار نجوم و ذلک و محرمات حلت بر فرد طعام علی سبیل ابدلیه جاری
 اقول چون اهل اصول قضیه ممله را مطلق میخوانند و ممله قوت جزئیة دارد
 کما نقل عن کلام العلامة البرغانی پس مطلق هم مقید بقید جزئیة خواهد بود
 الحمد لله که مستفیض بعد مدت مدید سر بتسلیم افکند که آیه مذکوره قضیه ممله

معبر مطلق است و جناب سید هم از عبارت خود چنین اراده فرموده بود
 به عدد و شود سبب خیر که خدا خواهد به اسے کاش که لغوم و ذیال و محرمات
 را با ضمیمه طعام رطب استثنای نموده صلت هر فرد طعام علی سبیل ابدان
 جاری میفرمود تا زمان شریعت از دست ندادے و سرگشته بودی خیال آن
 فاسد نه گشتی الا س ما کل ما یتمی المرء یدرکه و تجری الریاح مبالا
 شتهی استغنی و چون شبه عموم بدنی از تقاریر سابق در کریمه مذکور به طرف
 گردید پس راقم را حاجت اعاده نیست قوله و اگر فرض کنیم که اهل حجاز گندم
 آنجا اقول مطلب مستثنی ازین عبارت آبخنان معلوم میشود که لفظ طعام
 که مستثنی بحبوب و بقول است شامل طعام رطب و یا بس هر دو میباشد و
 این و هم فاسد در ذهن انبیاء هم جانیگیر وجه جائے از کیا چرا که اگر لفظ
 طعام در آیه کریمه پخته و غیر پخته و هر رطب و یا بس که مباشر بر طوبت کفار باشد
 شامل نیست حاجت تفسیر آن بحبوب و بقول که در اخبار آمده و اردست نمی
 گردید اهل عرب و لغت لفظ طعام را به شبه اکثر برگندم اطلاق می کنند
 پس آنچه در رساله لدنیه معنی طعام گندم نوشته معنی ظاهر است و بطور حصر نیست
 و بطون آیه شامل گندم و شعیر و غیره الا ما استثنی من الرطب و غیره و عبارت
 مستثنی که بفرص محال موهم میشود یا اندیشه اش فاسد است یا عمداً از عبارت رساله
 جناب مقتدانا که از چند کتب لغت و محاوره عرب سند برین مدعا آورده اند

غصن بصیر بنماید اگر کتب مبسوطه را معاینه کردن نمیتواند مختصرات لغت صراح و
منتخب و غیره به بخیند فی الصراح طعام بالفتح خوردنی و گندم و فی الحدیث
کتابناخر صدقه الفطر علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله من طعام
او صاعاً من شعیر حبیب علامه در کتاب مستطاب منهاج الکرامه می فرماید
أَبَا حُوٍّ الْمَغْضُوبُ لَوْ غَدِرَ الْغَاصِبُ الصِّفَةُ فَقَالُوا إِنْ سَارِقًا دَخَلَ بَدَارَ
شَخْصٍ لَهُ فِيهَا دَوَابٌّ وَرَحَى وَطَعَامٌ فَطَحَنَ السَّارِقُ طَعَامَ صَاحِبِ الدَّارِ
بِدَوَابِّهِ وَارْجَسَهُ مَلِكٌ الطَّحِينَ بِذَلِكَ فَلَوْ جَاءَ الْمَالِكُ وَنَازَعَهُ
كَانَ الْمَالِكُ ظَالِمًا وَالسَّارِقُ مَظْلُومًا فَلَوْ تَقَاتَلَا فَإِنْ قَتَلَ الْمَالِكُ
كَانَ دَمُهُ هَدْرًا وَإِنْ قَتَلَ السَّارِقُ كَانَ شَهِيدًا اخْلَاصُهُ إِلَيْكَ لَفِطْ طَعَامُ
بمعنی گندم حیان شائع و مشهور است که اگر در مختصرات لغت مطالعه میکنند
که اکثر اطلاق آن بر گندم است و آنکه که تفسیر طعام محبوب و بقول فرموده اند
مراد از محبوب گندم و جو و ماش و مانند آن و از بقول سبزه یاس است و طعام
پخته و رطب که مباشر بر طوبت ایشان باشد از آن مراد گرفتار چه قدر و لیل
تقصیب و اعتساف و انحراف از شاه راه انصاف می نماید و معنی محبوب و
بقول در لغت مطالعه میکنند محبوب بمعنی دانا و بقول کل نبات اخضرت
له الارض فهو یقل و بے شبهه محب تبادر مراد از محبوب و بقول یاس است
و اگر رطب هم مراد بگیرند باید سند بیاورند و بدون خط افتاد اما آنچه گفت

در قرآن مجید لفظ طعام در پانزده شانزده انج بغیر سند مسلم نیست و اگر قرینه غیر
کنند موجود باشد یا تفسیرش بغیر خوب مافور گردیده هر آینه همان مستحق خواهد بود
چنانچه در آیه اگر میوه احل لکم صید البحر و طعامه که مراد از آن ماهی است بلا خلاف
چرا که اضافت طعام طرف بحر صحیح است بر این معنی باقی ماند و هم مستفتی که درین
آیه لفظ طعام دوم هر قسم رطب و یابس را شامل است باید که لفظ طعام اول هم
هر دو را شامل باشد چنان خیال می کنم که عبارت نامربوطه خود را فراموش
میکند خودش در سطور بالا نوشته است که باستثنای محوم و ذبائح و محرمات حکم
حلت بر هر فرد طعام علی سبیل البدایه جاری میشود و هر گاه در لفظ طعام دوم
محوم و ذبائح مسلمانان هم مراد بگیرند و در لفظ طعام اول بگیرند پس بقول
مستفتی در یک آیه و یک موضوع و یک حکم دو معنی برای لفظ واحد بلا وجه
خاص مراد گرفتن چه معنی دارد و فاما جواب یک نه جوابی است و جوابات ثلثه که
در رد تفسیر امام علیه السلام پرداخته است قابل لغات نمی باشد اما اول پس ^{لفظ}
جبوب و بقول بحسب لغت و عرف دال است که چنان طعامی باید که تقبیر
بباشد قابل تغذیه باشد و از لفظ جبوب طعام نجسه مراد گرفتن و سبیل سودا
خام و اشعار بته لیس عوام کالالعام دارد اما کلام طیب بمریض که گوشت مخور
الاجوب و بقول مشعر است باستثنای شتطع و مفهوم از جبوب و بقول و این کلام
نواکه و دستای و ترکاری خواهند بودند شیرینج و پلا و و حلوا و سوسن

مما رزقه المستفتی و از فواکه و دانه‌ها ترکاری هم آنچه قابل طبخ یا غیر طبخ است بحسب
عرفت اراده کرده خواهد شد اگر طبیب مرصن را انار یا انگور تجویز کند و مرصن بر
مطبوح یا غیر مطبوح درین صورت برای مرصن علابی دیگر مثل مالینجولیا تجویز
خواهد شد و همچنین اگر طبیب بگوید که ساگ منتهی بخورد و مرصن پرسد که بجه طور
پخته یا غیر پخته همان آتش در کاسه فاسد المزاج محتاج علاج دیگر خواهد شد و اگر در
آیه کریمه طعام عام باشد تا هم باید که مثل تخصیص غیر لحوم غیر مباشرت دست بود
و نصاری بکنند لکن لازم خلاف الاجماع و الاما دیش الما ثوره پس طعام هم
بمقابل لحوم وقتی حلال خواهد شد که مباشرت رطوبت کفار نباشد چنانچه
تفسیر خوب و بقول شاعر برین داند و قتال و تفکر اما ثانی پس لفظ خوب
و بقول نه در معنایش اغراق است و نه اجمال بحسب عرف و لغت لفظ خوب و
بقول همان طعام خواهد بود که بتقدیر مباشرت قابل تعسیل باشد و مستعمل اهل
کتاب بلا تطهیر اما ثالث پس میگویم که بیان حلیت طعام اهل کتاب بعد از
حلیت طیبات که غیر ذبائح ایشان در آن داخل است بنا بر ایهام نشان طعام
ایشان است تا متوهم نشود که همچنانکه ذبائح ایشان حلال نیست غیر ذبائح
ایشان مثل خوب و بقول نیز حلال نیست صراح بذلک ملا محمد تقی فی تفسیر
و حکم کثیر المنفعت درین آیه شمول طعام ذکر نکاح است که حاجت بآن بیشتر می
افتد علی ابن ابراهیم گفته که بعد از آنکه حق تعالی حکم تحریم زمان کتابیه در سور

بقره باین آیه نمود و لا تنكحوا المشركات حتی یؤمنن درین سوره حکم تمجیل
 آن کرد بنا برین باید که این آیه نسخ آیه سوره بقره باشد آتی و وجه تخصیص
 اهل کتاب که جناب مقتدا نارشا فرموده اند و نیز در تفاسیر موجود است
 خالی از قوت نیست مستفتی را باید که از راه اعتساف نه بنید و انصاف را
 از دست ندهد آیا کثرت یهود و نصاری در مدینه و شهرت اختلاط ایشان
 با مسلمانان با سوال راوی از طعام ایشان نبوده که این وجه تخصیص
 در ذهن مستفتی کافی نمی آید آیه کریمه یرید الله بكم الیسر ولا یرید بكم
 العسر ندانید هر که حکیم علی لا اطلاق چقدر بر بندگان خود او امر و نواهی را آسان
 کرده است و جوب و تقوال جمله ملل کفر بر ما و شما حلال کرده اگر این نعمت
 شیر عطا نمیکرد کیفیت عشر در آن هنگام البته معلوم می شد نمی دانم که از
 نخوردن طعام اهل کفر چه وقت و عمر لازم می آید فعلیک البیان
 مکرر آنکه بگویم برای ملازمین سرکاری زیرا که کثرت اختلاط آنها با ما مشربان
 بشکالیهما از منود و شلثه امر سیت جلی و پابندی احتیاط با وجود کثرت اختلاط
 امر سیت لایعنی یا بگویم که برای اهل اکبر آباد خاص مشقت و وقت است
 که کثرت منود و وقت مسلمانان مانع خوردن و آشامیدن اغذیه لذیذه و طبع
 و شیرینی تر و تازه که نزد اهل تقوی برابر لحم خنزیر میباشد میگردد و من بخشم خود
 در اینجا مشاهد کرده ام که اکثر اهل اسلام با دعوائے محبت اهل بیت علیهم السلام

درین سوره حکم تمجیل آن کرد بنا برین باید که این آیه نسخ آیه سوره بقره باشد آتی و وجه تخصیص اهل کتاب که جناب مقتدا نارشا فرموده اند و نیز در تفاسیر موجود است خالی از قوت نیست مستفتی را باید که از راه اعتساف نه بنید و انصاف را از دست ندهد آیا کثرت یهود و نصاری در مدینه و شهرت اختلاط ایشان با مسلمانان با سوال راوی از طعام ایشان نبوده که این وجه تخصیص در ذهن مستفتی کافی نمی آید آیه کریمه یرید الله بكم الیسر ولا یرید بكم العسر ندانید هر که حکیم علی لا اطلاق چقدر بر بندگان خود او امر و نواهی را آسان کرده است و جوب و تقوال جمله ملل کفر بر ما و شما حلال کرده اگر این نعمت شیر عطا نمیکرد کیفیت عشر در آن هنگام البته معلوم می شد نمی دانم که از نخوردن طعام اهل کفر چه وقت و عمر لازم می آید فعلیک البیان مکرر آنکه بگویم برای ملازمین سرکاری زیرا که کثرت اختلاط آنها با ما مشربان بشکالیهما از منود و شلثه امر سیت جلی و پابندی احتیاط با وجود کثرت اختلاط امر سیت لایعنی یا بگویم که برای اهل اکبر آباد خاص مشقت و وقت است که کثرت منود و وقت مسلمانان مانع خوردن و آشامیدن اغذیه لذیذه و طبع و شیرینی تر و تازه که نزد اهل تقوی برابر لحم خنزیر میباشد میگردد و من بخشم خود در اینجا مشاهد کرده ام که اکثر اهل اسلام با دعوائے محبت اهل بیت علیهم السلام

در خورون شیرینی ساخته هندی و دالما بسته دارند و در صیانه چنان بر آن می افتند
 که تو گوئی نگسان در شکرستان آنجا نه واسطی نه ملاک که مواعظ گفته ایشانرا
 ازین حرکت و تحریص باز دارند و نه کسی از اهل تقوی که خود احقر از یکسب بعضی
 اهل علم میخواهند که در آیات و احادیث تا ویلات علیله پیدا کرده طهارت
 اهل کفر با ثبات رسانند و شیرینیا بلع نمایند و لکن لا یصلح العطارها
 افسد لدهر قول و آنچه بعضی علماء احتمال منسوخ بودن این آیه از کتب
 انما المشرکون الحسن الخ فرموده اند بر وجه غیر مسلم اقول هر دو وجه غیر
 موجب محض استحضانی است که کسی از علماء نقاد و رشیخ شرط آن نه کرده اند
 تفسیر کریمه و علی لذرین یطیقونه الایه در صفاتی و غیره از ائمه ماثور و مفذک
 منسوخیت آن در تفاسیر فریقین مسطور و بر السنه مفسرین علماء مشهور پس استلزام
 در منسوخیت و عدم تفسیر پدایت و اما ثانی آن پس شرط آن غیرین
 و احتیاجه الی البین بین و البین هناك غیر بین و لا بنفسه بین و لا اثبات
 بین قول و دلیل دوم آه اقول هیچ خبری صحیح هنوز در باب طهارت
 مشرکین پیدا نه گردیده و حل اخبار طهارت بعضی بر تقیه و بعضی بر غیر تقیه
 السند و الدلاله بوجه خلاف اجماع و غیره ضرور و لابد افتاد و قرآن
 مقبوله عمر بن حنظله در ماسبق گذشت حاجت تکرار نیست و کسانیکه بر آن
 طعن نموده اند مقتدا و مقلد مستقی درین سبیل که صاحب معالم است بر و آن پرداخته

و گمان می برم که هنوز معنی مقبول معقول و مفهوم ذهن رسای سامی الهی
نگردیده قوله و دلیل سوم آه اقول مطابق ظاهر قرآن نجاست شرین
است چنانچه در اول بحث از تفاسیر و کتب معتبره سند آن در آوردم و لفظ
طعام در آیه مذکوره شایع معنی گندم است چنانچه پیشتر ازین از لغات و احادیث
و عبارت کتاب علامه ثبوت رسیده و اگر عام هم باشد روایات مستحضره
متقدمه اجماعات محققه و محکیه مخصوص معارض خواهد بود و جواب صحیحه معیایه هم مذکور
گردیده که از لفظ طعام مراد قسم خوب و غیره یا محل آن تقیه بوده باشد کما مر
تفصیله فتدکر و احتمال نمی تنزیهی در مضامین احادیث مشعر نجاست
خلاف عقل و اجماع قطعی است بلکه اعتقاد بان حرام قوله دلیل چهارم اقول
این خیال خام و تقلید مستفنی بر مجتهدین حرام چرا که اخبار نجاست نزد
ما قلیل طهارت بمشابه قوت دارد که بحث آنها در رد و طرح اخبار طهارت
راسا می نماید چرا که در مقابل اجماع منقول بلکه مستفیض بل متواتر بل محقق
بل محصل شواذ غیر تقیه السند و الدلالة چه وقعت دارد که مبالاتی در طرح آن
کرده آید هرگز بدین جبارت نخواهد کرد هر که مذاق از سلیقه تقفه داشته باشد
و جمع بین الاوله و ثانیست که مناسبت در متعارضین باشد و اما چون احد
المتعارضین مورد اقوامی ظنون باشد و معارضی دیگر موجب ضعف هم نباشد
پس بجز طرح چه چاره زیرا که اعمال ضعیف در ارجح و لو فی الجملة میگوید مجوز نیست و این

فانهم قوله دليل نعيم اقول ظواهر قرآن موید یافتن طهارت و تقوی
قول بشتین نجاست می باشد حاجت تاویل و طرح نیست کما مر فتدکر
قوله دليل شتم اقول دانستی که بر ائمه اصلیه اینجا بمقابله اجماع قطعی
کی معتبر خواهد بود چرا که اصل مقام نهوض اصل عدم نفس و برهان است پس
بعد تحقق آن از اجماع و ظواهر آیات و صریح روایات اصل درین مقام
بے اصل خواهد بود و الاسقوط تکالیف اصلیه لازم خواهد آمد و آیه انما
المشركون نجس متنازع فیها و لفظ نجس نیست البتة خلاف است و اطلاق
لفظ مشرک بر اهل کتاب کما مر فی عنوان الرسالة قوله دليل شتم اقول
کفی فی رد ما قال الشیخ جاء الدين العاملي في رسالته اني ارسلت
الى بلاد الروم ان الرواية لم تثبت عندنا صحتها فضلا عن توأمتها
وعلى تقدير صحتها فاحتمال علمه بشراء تلك اليهودية ذاك اللحم
من جزاء مسلم اما باخبار احد من الصحابة او بالهام و نحوه قائم
والمقرب لا يتم بدون بيان انتفاء انتهى اما دخول نصارى و مسیحی
و اجازت رسول خدا برای نماز و رآن مسجد ثابت است و بر تقدیر صحت
یتمل که برای مصلحتی واقع شده باشد تعجب نیست که مستغنی بقصص حکایات
و کلیت و ذیت می پرواز و اجماع که بر نجاست واقع شده از ان غرض
می نماید قوله خلاصتی الحال تحقیق چند امور مقصود است اول الخ اقول

اگر آیات قرآنی و احادیث ائمه قطع نظر هم کنیم باز اجماع قطعی بر این نیست
قوی بر نجاست کفار و خلافت اسکانی و عمانی معتدیم نیست کما افاد است
او ام الله افادته فی الرساله و من مناقضه با هم و هرگاه علماء جدیدان و
قدیم در مصنفات خود با نوشته اند که کفار خبیث العین اند و همین شعار امامیه از قدیم
الایام بوده و لایوجد فی الكتب المصنفة للامامیه و اهل السنة ولا یسمع من
الموافق والمخالف الا هذه المسألة اجماع من الكل و شریعة هذه المسألة
عن قدیم الایام قوله ثانیا **اقول** از تقریر سابق جوابش مستنبط می شود
و چونکه جناب شیخ مفید علیه الرحمه خود قائل بر نجاست مشرکین بودند و الکرامه
فی قوله محمول علی اراده التحريم پس گمان نمی برم که اقوال قدما می اصحاب
بر جناب شیخ مخفی بوده باشد قوله ثالثا **اقول** دخول معصوم در این
اجماع قطعی از یقینیات است و دانستی که شهرت عظیمه که در قدما می اصحاب
استحقق و مخالفت معلوم النسب باشد الحاق آن بجمع علیه کرده خواهد شد چرا که
عادت بود افقت ایشان معصوم جاریست کما مر سابقا من کتاب اساس
الاصول لجناب السید المقبول عند الفحول فتذکر و اجماع خواه در زمر من ظهور
معصوم علیه السلام باشد یا در زمر من غیبت تحصیل علم آن فقهاء چهار سیر است و ثلث
نیست چنانچه سابقا معلوم شد که علم اجمالی بانعقاد اجماع در زمر من غیبت معصوم
هم تحقق میشود و جناب سید دعوی اجماع محقق فرموده اند پس انحصار علم اجماع محقق

بر مان معلوم بجا قوله راجعا قول شهرت اگر قدا می اصحاب مستحق و
مخالف معلوم النسب باشد و شهرت بے دلیل و موهوم مثل تجسیر آب چاه
بمجر و ملاقات نجاست نباشد خواه بطریق استقلال یا بعنوان مزجیت حجت
می باشد حکما مرقت ذکر پس الحاق آن با جماع مضایقه ندارد قوله خامس
اقول قصه عدم نجاست عینیہ بمقابلہ اوله قویہ نجاست چه وقعت دارد
پس لاریب اجتناب از کفار که مقتدی نجاست باشند لازم است مکلف در
خلاف آن آثم میشود قوله سادسا قول اجماع قطعی نسبت جمله اصناف
کفار مستحق گردیده و آیه انما المشركون نجس نسبت جمله اصناف کفار که موحه
میتنند وارد گردیده و در مشرکین یهود و نصاری و غیره اصناف کفار داخل
اند سیما قوم یهود که بظاهر هم کسی خلافی نگفته پس نجاست کفار بالعموم از
اجماع و آیه مذکوره ثابت است صاحبان تقوی و ایمان را باید که از
تمامی کفار احتراز و اجتناب نمایند و خواه نخواه از برای خوردن شربنی
و رعایت و پاسداری حکام این چنین اجماعات را بر هم سازند و نظر
بظاهر آیه کریمه و اخبار و سیرت ائمه علیهم السلام کرده پابند ملت بیضاد
پیر و شریعت غر ا باشند و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

احمد شہ کد این کتاب تاریخ دهم ماه ربیع الثانی ۱۲۹۰ هجری باہتمام سید علی حسینی

و دستخط قبیلہ و کعبہ بحر العلوم جناب مولوی سید علی محمد صاحب

دام ظلہ العالی

باسمہ سبحانہ و بحدہ ما اعلی شانہ

اجدت فیما اذت ایما المجید الامجد الوحید الا وحدا بحر العلم الام البحر الطمطم
سلالة الامجد الا فاقم الا کا بردارث المجد و افضل کا بر اعن کا بر صاحب
النظر الدقیق و الفکر العمیق و الطبع النقاد و الذہن الوقاد حاوی
الفروع و الاصول جامع المعقول و المنقول ذوا المؤلفات الشریفہ
المصنفات الشہیرہ المنیفہ الرابع فی ریاض العلوم الشرعیہ الاصلیہ
منا و الفرعیہ و الخارج من حیاض الفنون العقلیہ بالاضواء المرعیہ
صدر الفضلاء بدر الکمال نخبة العلماء ناصر شریعت جد و دتہ المصطفی
جناب المولوی السید ناصر حسین لا زال کا سمہ ناصر الدین
المبین و عضد الشرع المستنیر و امثله الموفق و المعین - - -

حررہ بمیناء الواضحة الدائرة غدا و الشرعیہ الطاہرہ

علی بن محمد سلطان العلماء اوتی کتابہ بجانی الآخزہ

سید علی محمد

علی مع الحق و الحق مع علی



MAAB 1431

مرکز اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

maablib.com

صحت نامه رساله بذا که بنظر ثانی جناب مولف حسب دایره تیار

صفحه	بسط	غلط	صحیح	صفحه	بسط	غلط	صحیح	صفحه	بسط	غلط	صحیح
۱	۳	واعد	واوعد	۵۴	۱۳	ومعنی	ومعنی	۸۲	۱۶	الی قال	الی اقال
۵	۵	جفایم	جزامم	۵۹	۵	درم	درام	۸۶	۸	بفتان	بفتیان
۳	۳	بیب	تشت	۱۳	۱۳	ونقیه	برقیه	۱۴	۱۴	ادعای	اعادی
۵	۵	نوک نیر	نوک یز	۴۱	۱۴	تثلیث	تثنیه	۱۴	۱۴	تافتن	نافین
۳	۴	مسند	مستند	۱۴	۱۴			۸۸	۵	هست	نیست
۱۸	۳	بجھق	بجھق	۴۲	۱۰			۹	۹	بالجل	بالجلد
۱۹	۴	لخصر	لخصم	۴۵	۳	وخلات	شهرت	۱۴	۱۴	اجتراع	اجتراء
۲۰	۱	کثر	اکثر	۴۴	۱۴	ولک	ولک	۹۰	۱۰	تافتن	نافین
۲۴	۲	وفلا	فلا	۴۹	۱۵	مترود	مطرود	۱۲	۱۲	یقین	یقین
۲۵	۹	اوقات	اوقات	۴۰	۱۳	یا جمع	تاجع	۹۱	۳	شغاف	شغاف
۳۳	۱۱	فلا تقرؤا	فلا یقرؤا	۴۱	۳	بکو	نگو	۸	۸	المارہ	المزاکرہ
۳۵	۱۴	برغانی	برغانی	۱۰	۱۰	فطاب	فطانت	۱۲	۱۲	الفک	الفک
۳۶	۹	اجنبوه	اجنبوا	۴۲	۵	والنجا	بالنجا	۹۳	۲	جزیبت	جزیبت
۳۷	۱	ازلفظ	لفظ	۴۳	۸	اکثر	اگر	۹۴	۲	فدا تعطل	فدا تعطل
۳۸	۱۴	مضمر	مفسر	۱۴	۱۴	ازن	ازان	۹۵	۹	هست	نیست
۳۹	۱	الامر	الاخر	۴۵	۲	اصحی	اصاحی	۱۰	۱۰	نموده	دشمن
۴۰	۴	الجزیة	الجزیة	۴۶	۵	فال کل	فاکل	۹۶	۱۰	محکم	مهیچک
۵۱	۱۰	سحین	شیخ	۱۳	۱۳	نمی شود	نمی بود	۹۸	۱۳	وشتبار	وشتبار
۵۳	۱۵	پیش	نمایش	۴۸	۸	اولی	ابطال	۱۰۰	۱۱	تأملین	تأملین
۵۴	۱۴	فال	الاول قال	۴۹	۳	وارقول	وقول	۱۳	۱۳	می نماید	می نماید
۵۵	۱۵	با اینک	یا اینک	۸۰	۴	کل مایه	کل مایه	۱۰۱	۱	تافتن	نافین
۵۶	۴	الخامس	الرابع	۸۱	۶	فلا تقرؤا	فلا یقرؤا	۱۰۲	۱۴	تأبیت	تأبیت